

عرفان در وادی عمل

استاد سیددالله یزدان‌پناه

سال تحصیلی ۱۳۹۹-۱۴۰۰

کانال نسیم عرفان



فهرست:

جلسه ۳۲۶ (۱۳۹۹.۶.۲۹).....	۳
جلسه ۳۲۷ (۲) (شنبه ۵ مهر ۹۹ / ۸ صفر).....	۹
جلسه ۳۲۸ (۳) (۱۲ مهر ۹۹ / ۱۵ صفر / شنبه).....	۱۴
جلسه ۳۲۹، ۳ آبان ۹۹، ۷ ربیع الاول.....	۲۰
جلسه ۳۳۰ (۱۰ آبان ۹۹).....	۲۴
جلسه ۳۳۱ (۱۷ آبان ۹۹).....	۳۰
جلسه ۳۳۲، ۲۴ آبان ۹۹.....	۳۵
جلسه ۳۳۳ (۸) (۱۳۹۹.۹.۱ / ۵ ربیع الثانی / شنبه).....	۴۰
جلسه ۳۳۴ (۹) (۱۳۹۹.۹.۸ / ۱۲ ربیع الثانی / شنبه).....	۴۵
جلسه ۳۳۵، شنبه ۱۵.۹.۹۹، ۱۹ ربیع الثانی.....	۵۰
جلسه ۳۳۶ (۱۳۹۹.۹.۲۹)، چهارم جمادی الاولی / شنبه).....	۵۵
جلسه ۳۳۷ (۱۲) (۱۳۹۹.۱۰.۶، شنبه ۱۱ جمادی الاولی).....	۶۰
جلسه ۳۳۸ شنبه ۹۹.۱۱.۴.....	۶۶
جلسه ۳۳۹ (۱۳۹۹.۱۱.۱۸).....	۷۲
جلسه ۳۴۰ (۱۵) (۹۹.۱۲.۲ / ۸ رجب / شنبه).....	۸۰
جلسه ۳۴۱ (۱۶) (۱۳۹۹.۱۲.۱۶؛ ۲۲ رجب).....	۸۶
جلسه ۳۴۲ (۱۷) (۱۲ شعبان / شنبه ۷/۱/۱۴۰۰).....	۹۰
جلسه ۳۴۳ (۱۸) (۱۴/۱/۱۴۰۰ شنبه ۲۰ شعبان).....	۹۶
جلسه ۳۴۴ (۱۹) (شنبه ۱/۳/۱۴۰۰؛ ۱۰ شوال).....	۱۰۰

● خلاصه‌ای از مباحث عرفان در وادی عمل

مباحث عرفان در وادی عمل از مباحث سلوکی منازل السائرین گسترده‌تر است. گاهی تصور می‌شود عرفا فقط به مباحث منازل و مقامات پرداخته‌اند و مطالب دیگری وجود ندارد. در ابتدای شروع عرفان در وادی عمل توضیح دادیم که عرفا از موضوعاتی بحث کرده‌اند که راجع به وادی عمل است، ولی لزوماً ذیل مباحث منازل نمی‌گنجد. مثلاً اسرار عبادات موضوعی است که در آثار عرفا آمده است، ولی ذیل منازل و مقامات قرار نمی‌گیرد. ما حدود دو سال راجع به اسرار نماز بحث کردیم. مورد دیگر موانع سلوک است که ما فقط به یک مانع از آن موانع پرداختیم. نفس اماره یکی از موانع سلوک است. این موارد را باید به عنوان یک موضوع مهم در عرفان در وادی عمل پذیرفت. عرفا به مبحث نفس اماره پرداخته‌اند، ولی این موارد در منازل منعکس نشده است. موضوع ایمان و عمل صالح که در عرفان در وادی عمل طرح کردیم، یک طرح کلان است. این طرح کلان بسیاری از مباحث منازل را پوشش می‌دهد، ولی در منازل این گونه بیان نشده است. در بررسی کتاب رساله‌الولایه علامه طباطبایی بیان کردیم که این کتاب شامل یک دوره مباحث سلوکی است، ولی لزوماً مباحث آن منازلی نیست. خیلی از مباحث جزء منازل نیست، ولی جزء مباحث سلوکی قرار می‌گیرد.

عرفا بحث‌های معارف را به صورت سلوکی نگاه می‌کنند. یعنی از معارف دین مانند توحید، نتیجه سلوکی و عملی فراوان می‌گیرند. این موارد غالباً در منازل نیست، ولی در لابه‌لای تفاسیر عرفا آمده است. مثلاً از «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» نتایج سلوکی فراوانی گرفته‌اند. حتی مباحث معرفتی، بُعد سلوکی و عملی دارد و در فضای عمل خیلی می‌تواند کمک کند.

این موضوع باعث شد که بحث اسمای حسنای الهی را انتخاب کنیم. از مباحث معارفی، اسمای حسنای الهی و تعامل سلوکی با آن را گزینش کردیم.

اگر می‌توانید، یک دور بحث‌های تفسیر عارفان و عرفان نظری و عرفان عملی آنها را بخوانید. با مطالعه این آثار می‌بینید که چقدر بحث‌های عملی، در این معارف نهفته است. این شیوه در قرآن آمده است. سال قبل، به چهارپنج وجه از اسمای حسنای الهی و تعامل سلوکی با آن اشاره کردیم.

از اسمای حسنای الهی یک نمونه را انتخاب کردیم: «اسم رزاق». ما با «اسم رزاق» همیشه درگیریم. چه کسی می‌تواند ادعا کند که من روزی نمی‌خواهم؟ از ابتدای عمر تا آخر عمر و بعد از مرگ هم به این اسم نیازمندیم. روزی انسان همیشه ادامه دارد و تمام‌شدنی نیست.

مباحث مرتبط با «اسم رزاق» را توضیح دادیم و اینکه چگونه از این اسم استفاده سلوکی کنیم. در اواخر سال قبل که کرونا آمد، دوسه جلسه راجع به برکت و مفاهیم مرتبط با آن بحث کردیم. مباحث مطرح شده نوعاً راجع به رزق مادی بود. الان می‌خواهیم از جهت معنوی، «اسم رزاق» را بررسی کنیم.

● رزق معنوی

رزق معنوی در قرآن آمده است و از آن به «رزق کریم» یاد شده است. «رزق کریم» ارزش ذاتی دارد. یک خیر هم در خود کریم خوابیده است. به اشیاء گرانبها می‌گویند: کریم. و گاهی به دو چشم هم گفته می‌شود کریم. در ضمن اینکه «کریم» به معنای گرانبها است، یک ارزش اخلاقی و معنوی هم در آن نهفته است. در قرآن «رزق کریم» آمده است.

● تثبیت رزق کریم در قرآن کریم

علامه طباطبایی می‌فرماید: رزق حَسَن، وحی و نبوت است. این رزق معنوی است و رزق مادی نیست. «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ گفت: «ای قوم من، بیندیشید، اگر از جانب پروردگارم دلیل روشنی داشته باشم و او از سوی خود روزی نیکویی به من داده باشد [آیا باز هم از پرستش او دست بردارم؟] من نمی‌خواهم در آنچه شما را از آن باز می‌دارم با شما مخالفت کنم [و خود مرتکب آن شوم]. من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آنجا که بتوانم، ندارم، و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم» (هود ۸۸). این آیه درباره انبیا است. اما این موضوع اختصاص به انبیا ندارد، بلکه غیر انبیا هم این را دارند.

در آیه ۲۶ سوره نور آمده است: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»؛ زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید. و زنان پاک برای مردان پاک‌اند و مردان پاک برای زنان پاک. اینان از آنچه درباره ایشان می‌گویند برکنارند، برای آنان آمرزش و روزی نیکو خواهد بود.

علامه طباطبایی می‌فرماید: گرچه «رزق کریم» در قرآن شامل بهشت هم می‌شود، ولی لزوماً «رزق کریم» مخصوص حیات پس از مرگ نیست، بلکه در همین دنیا هم رزق کریم وجود دارد.

● ایمان؛ ذوب‌کننده گناه

علامه طباطبایی می‌فرماید: خودِ ایمان موجب مغفرت است. خود ایمان، گناهان را ذوب می‌کند. علامه در برای توضیح «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ» به آیه ۳۱ سوره احقاف اشاره کرده است: «آمَنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يَجْرُكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»؛ ای قوم ما، دعوت‌کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشد و از عذابی پر درد پناهتان دهد. علامه می‌فرماید: به‌خاطر ایمانشان برای آنها مغفرت است. بعد از فعل امر، اگر فعل مضارع مجزوم بیاید، معنا جمله شرطیه می‌شود. اگر ایمان بیاورید، خداوند گناهانتان را می‌بخشد. یعنی نفسِ ایمان، گناه را از بین می‌برد. یعنی در همین دنیا ایمان گناهان را از بین می‌برد. حتی اگر با این ایمان به جهنم هم برود، بالاخره از جهنم در می‌آید. چرا که ایمان ذوب‌کننده گناهان است.

علامه طباطبایی ذیل بحث شفاعت، در آیات ۴۷ و ۴۸ سوره بقره، ایمان را از نظر فلسفی توضیح داده‌اند. ایمان ذاتی ذات است و در نهاد ذات است. گناه به هر صورت که باشد بالاخره پاک می‌شود و شفاعت و غفران نصیب آن فرد می‌شود. در آخرت همین‌طور است؛ در دنیا هم همین‌طور است. ایمان گناهان را پاک می‌کند. در دنیا هم «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ» است و هم «لَهُمْ رِزْقٌ كَرِيمٌ».

● رزق کریم؛ حیات طیبه

علامه می‌فرماید: «رزق کریم» حیات طیبه است که در دنیا ایمان او است و اجر حسن در آخرت. رزق کریم چیست؟ حیات طیبه‌ای است که در دنیا داریم. حیات طیبه، رزق معنوی است؛ رزق مادی نیست. دقت کنید.

اینکه در عوالم بعدی آدم سر سفره بهشت می‌نشیند، «لهم رزق کریم و هو الحیاء الطیب» یعنی همین‌جا هم حیات طیبه که رزق معنوی است، به انسان داده می‌شود. به چه دلیل این‌گونه معنا کردید؟ در آیه ۹۷ سوره نحل آمده است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هر کس، از مرد یا زن، کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات [حقیقی] بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.

«فالمراد بالطیب الذی یوجب کونهم مبرءین مما یقولون علی ما تدل علیه الآیات السابقة هو المعنی الذی یقتضیه تلبسهم بالإیمان و الإحصان فالْمُؤْمِنُونَ و الْمُؤْمِنَاتُ مع الإحصان طیبون و طیبات یختص کل من الفریقین بصاحبه، و هم بحکم الإیمان و الإحصان مصونون مبرءون شرعا من الرمی بغیر بینة، محکومون من جهة إیمانهم بأن لهم مغفرة كما قال تعالى: «وَأَمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ»: الأحقاف: ۳۱ و لهم رزق کریم، و هو الحیاء الطیبه فی الدنيا و الأجر الحسن فی الآخرة كما قال: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» النحل ۹۷» (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۹۶).

● حیات طیبه

علامه طباطبایی ذیل «صَمَّ بَكْمَ عُمَى فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ» بحث حیات طیب را به خوبی توضیح داده‌اند. در همین دنیا خدا به مؤمن یک حیات برتر می‌دهد. حیات برتر چیست؟ اصل حیات به دو امر بر می‌گردد: علم و قدرت. بعضی معتقدند که مجموع علم و قدرت می‌شود حیات؛ و بعضی دیگر بر این نظرند که حیات منشاء علم و قدرت است. حیات اولیه را مؤمن و کافر دارند. این حیات اولیه همان عقل و شعور است. اما وقتی حیات برتر محقق شود، انسان قدرت ویژه و معرفت مخصوصی پیدا می‌کند. آن معرفت مخصوص چیست؟ آن نوری است که خدا به مؤمن می‌دهد. حیات برتر که بیاید، قدرت ویژه هم می‌آید. با این قدرت است که انسان می‌تواند در عالم دگرگونی ایجاد کند. رزق کریم در دنیا چیست؟ حیات برتر است؛ معنویت است؛ قدرت است. این بیان علامه طباطبایی است در ذیل آیه ۲۶ سوره نور.

● منازل سایرین در قرآن

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)»؛ مؤمنان، همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند. همانان که نماز را به پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. آنان هستند که حقا مؤمن‌اند، برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود. (انفال، ۲ تا ۴).

منازل سایرین یعنی همین درجات نزد خدا. این منازل سالکان و موحدان، همه درجات قرب‌اند. علامه طباطبایی می‌فرماید: درجات نزد خدا یعنی درجات قرب. مؤمنان حقیقی برای خود درجات دارند. «عندالله» یعنی، به وزان حضرت حق باید معنا شود. اینکه بعضی از آقایان می‌گویند منازل کجای قرآن آمده است، این (برداشت از آیه) خیلی کمک می‌کند. به این سبک، منازل در قرآن فراوان آمده است: «هم درجات» و «لهم درجات». علامه طباطبایی می‌فرماید: درجات دنیوی و اخروی فرقی ندارد. این درجات رزق معنوی است، ولی چون لفظ رزق در اینجا نیامده است، به آن نمی‌پردازیم.

علامه طباطبایی می‌فرماید: این درجات دنیوی است و منحصر به آخرت نیست. علامه می‌فرماید: مغفرت و رزق کریم در آخرت است. چرا؟ به قرینه آیه ۵۰ سوره حج: «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۵۰) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۵۱)»؛ پس آنان که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و روزی نیکو برای ایشان خواهد بود. و کسانی که در [تخطئه] آیات ما می‌کوشند [و به خیال خود] عاجزکنندگان ما هستند، آنان اهل دوزخ‌اند (حج، ۵۰ و ۵۱). چون رزق کریم با اصحاب جحیم مقارنه دارد، علامه طباطبایی از آن برداشت کرده است که رزق کریم درباره روزی آخرتی است. آیات ۵۴ و ۵۵ سوره سباء هم به همین سبک است.

● بیان استاد

اگر ایشان همان بیان ذیل آیه ۲۶ سوره نور را اینجا بیان می کردند، خیلی عالی بود که هم شامل دنیا می شد و هم شامل آخرت. اینجا صحبت از مؤمنین حقیقی است. مؤمنان در همین دنیا هم مورد مغفرت قرار می گیرند. به گونه ای که ملائکه عرش در همین دنیا برایشان استغفار می کنند. در همین دنیا برای آنها دعا می کنند. «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»؛ کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند، و آنها که پیرامون آنها، به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند: «پروردگارا، رحمت و دانش [تو بر] هر چیز احاطه دارد؛ کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند ببخش و آنها را از عذاب آتش نگاه دار» (غافر، ۷).

ملائکه حامل عرش، در همین دنیا و در همین زمان، برای مؤمن استغفار می کنند. یعنی همین الان ملائکه استغفار می کنند و همین الان اثر می گذارد. نظام عالم مدافع مؤمنین است.

ایمان، گناه را از بین میبرد. اگر ایمان قوی در دل باشد، خطایی هم صورت بگیرد، می گویند: اشکال ندارد. این نحوه برخورد، برای مؤمن حقیقی است. ایمان عاریه ای به درد نمی خورد. این یک سر در شخص دارد و یک سر در نظام هستی دارد. نظام هستی مدافع مؤمن است. خانه ای که هر شب در آن قرآن خوانده می شود، نورانیت از آن متصاعد است؛ در روایت داریم که ملائکه آن را مانند آسمانی که ستاره در آن می درخشد، می بینند.

● بیمه با اعمال خیر و معرفت توحیدی

با اعمال خیر و معرفت توحیدی و با ذکر خود را بیمه کنید. نظام هستی می بیند و مدد می دهد و حمایت می کند. وقتی ما می بینیم کسی مؤمن است، او را دوست داریم و طرفدارش می شویم؛ نظام هستی هم همین گونه به مؤمن مدد می رساند.

● مدافع مومن

وقتی ایمان می آید، شست و شوی جان صورت می گیرد. در مورد نماز می گویند مؤمن پنج بار که نماز می خواند، مانند این است که پنج بار جانش را شست و شو می دهد. نماز لطف توحید است. یعنی، حتی اگر انسان یک لحظه هم که با خدا بنشیند، شست و شو انجام می پذیرد. خاصیت نماز شست و شو دادن است. همه اعمال خیر شست و شو دهنده هستند، به ویژه ایمان. نظام عالم این گونه است که مدافع مؤمن است: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ»؛ قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند، زیرا خدا هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد (حج، ۳۸).

صحبت از آخرت نیست، بلکه در همین دنیا هم مغفرت پابرجا است؛ همین جا شست و شو و مغفرت وجود دارد: چه از سوی «هستی» و چه از سوی شخصی که ایمان آورده است. مثلاً بعد از ماه مبارک رمضان، احساس می‌کنیم کمی سبک و پاک شده‌ایم.

● «سریع‌الرضا» بودن حضرت حق

برخی از آقایان نقل می‌کنند که ما «سریع‌الرضا» بودن حق را دیده‌ایم. معیارهایی دارند. می‌دانند که وقتی ناپاکی زیاد باشد، می‌بینند که راه ندارند. ولی به تدریج راه باز می‌شود. وقتی راه باز شد می‌بینند که بُرد و خنکی آمده است. توحید شست و شو دهنده است. توحید همان ایمان است. ایمان در حال شکوفاشدن است. هر چه ایمان شکوفاتر شود، بیشتر شست و شو می‌دهد. «لهم مغفره»، در همین دنیا هم هست؛ لزومی ندارد فقط منحصر به آخرت باشد. بله، در آخرت هم هست، اما اینجا هم هست. رزق کریم هم هست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن راه سپرید و بر شما ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است (حدید، ۲۸).

● تغییر نگاه

بنده خدایی می‌دید که وقتی توحیدش قوی‌تر شد، با اینکه بلاهایش سنگین‌تر می‌شد، ولی احساس او این بود که سبک‌تر شده است. چون نوع نگاهش تغییر کرده است. وقتی توحید بیاید، بعضی حرف‌ها وجود ندارد.

علامه طباطبایی از این آیه استفاده می‌کند برای حیات طیبه. رزق معنوی هم از این سنخ است: «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» (حدید، ۲۸). به آنها نور داده می‌شود؛ به آنها نوعی اقتدار داده می‌شود. «وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ»؛ و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یادآور (سوره ص، ۴۵). این خاصیت به‌خاطر جهت ایمانی آنها است.

● رزق کریم و رزق معنوی

«كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»؛ این مردم پایدارند که خدا بر دل‌هاشان (نور) ایمان نگاشته و به روح (قدسی) خود آنها را مؤید و منصور گردانیده (مجادله، ۲۲). مَلِكِ مُسَدِّدِ رُوحِ ما می‌شود و به ما مدد می‌رساند. وقتی ملک مسدّد روح ایمانی را برای ما آورد، روح ایمانی لوازمی دارد. یکی از لوازمش معرفت است. یعنی، در همین

دنیا هم محقق می‌شود. رزق معنوی را در همین دنیا هم خواهیم داشت. بنابراین، آیات ۴ تا ۲۲ سوره انفال را هم باید همین‌گونه معنا کرد که منظور منحصر به حیات اخروی نیست، بلکه حیات همین دنیا را هم شامل می‌شود. باید آیاتی که عبارت «رزق کریم» دارد، جدی گرفته شود و این همان معنای روزی معنوی است که ما دنبالش بودیم.

جلسه ۳۲۷ (۲) (شنبه ۵ مهر ۹۹ / ۸ صفر)

● روزی معنوی در قرآن

در قرآن از روزی معنوی به «رزق کریم» یاد می‌شود. رزق کریم یعنی، رزق ارزشمند و گرانبها. در آیه ۲۶ سوره نور آمده است: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»؛ زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید. و زنان پاک برای مردان پاکاند و مردان پاک برای زنان پاک. اینان از آنچه درباره‌ی ایشان می‌گویند برکنارند، برای آنان آمرزش و روزی نیکو خواهد بود. علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه رزق معنوی در دنیا و رزق اخروی را از نوع «رزق کریم» دانسته است.

«وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا» و هرکس به خدا بگردد و کار شایسته کند او را در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است، درمی‌آورد، جاودانه در آن می‌مانند. قطعاً خدا روزی را برای او خوش کرده است (طلاق، ۱۱). این رزق نیکو چیست؟ علامه طباطبایی می‌فرماید: این رزق معنوی است. برخی گفته‌اند در آخرت است، ولی ایشان معتقد است که هم در دنیا است و هم در آخرت. رزق دنیا، در دنیا هم رزق معنوی است، مانند ایمان و عمل صالح.

در آیات ۴ تا ۲۲ انفال هم این موضوع آمده است. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)»؛ مؤمنان، همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند. همانان که نماز را به پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. آنان هستند که حقاً مؤمن‌اند. برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود (انفال، ۴ تا ۲۲). علامه طباطبایی این رزق کریم را مخصوص آخرت می‌داند، اما این رزق کریم مخصوص آخرت نیست، بلکه هم در دنیا است و هم در آخرت.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره

عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن راه سپرید و بر شما ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است (حدید، ۲۸). بنا بر این آیه «رزق کریم» هم در دنیا است و هم در آخرت. رزق کریم در قرآن نوعاً هم شامل رزق دنیوی است و هم شامل رزق اخروی. اما باید توجه داشت رزق معنوی که در دنیا به انسان داده می‌شود، قابل مقایسه با رزق اخروی نیست؛ چرا که رزق اخروی ماندگار و پایدار است.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ»؛ و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته و کسانی که [مهاجران را] پناه داده و یاری کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند، برای آنان بخشایش و روزی شایسته‌ای خواهد بود (انفال، ۷۴). یعنی، اعمال خلاف مؤمن حذف و غفران نصیبش می‌شود و روزی کریم به او داده می‌شود. خداوند سبحان به مؤمن واقعی با رزق معنوی مدد می‌رساند. می‌توان رزق کریم را در آخرت دانست، ولی نمی‌توان این آیات را به آخرت منحصر کرد، بلکه شامل دنیا هم می‌شود.

● وجه تسمیه «رزق کریم»

چرا رزق معنوی، رزق کریم نامیده می‌شود؟ این موضوع را می‌دانیم که روزی معنوی حسابش از روزی مادی جدا است؛ رزق مادی کجا و رزق معنوی کجا! رزق معنوی خیلی ارزشمند است و لذا می‌شود «رزق کریم».

در آیه ۱۳۱ سوره طه خطاب به رسول‌الله آمده است: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ»؛ و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، دیدگان خود مدوز، و [بدان که] روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است.

این «رِزْقُ رَبِّكَ» را چگونه باید معنا کرد؟ علامه طباطبایی می‌فرماید: به قرینه «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» باید رزق اخروی باشد و رزق اخروی خداوند خیر است و ماندگار. این مقابله درست است، ولی در مقابل «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» عبارت «رِزْقُ رَبِّكَ» است که هم شامل رزق‌های دنیایی است و هم شامل رزق‌های آخرتی. این رزق خیر است و چون برتر است، کریم است؛ چون ماندگارتر است، کریم است. این آیات را حتی می‌توان در مورد رزق معنوی در دنیا هم معنا کرد و منحصر به رزق اخروی نیست.

«وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ أَمْ لَا تَعْقِلُونَ»؛ و آنچه از نعمت‌ها (ی این عالم) به شما داده شده متاع و زیور (بی‌قدر) زندگانی دنیاست و آنچه نزد خداست بسیار بهتر و باقی‌تر است. آیا فهم و عقل کار نمی‌بندید؟ (قصص، ۶۰). بعضی از مفسران «مَا عِنْدَ اللَّهِ» را راجع به آخرت دانسته‌اند، ولی هر چیزی که درجات عنداللهی پیدا کند، باقی‌تر و ماندگارتر است.

«فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ و آنچه به شما داده شده، برخورداری [و کالای] زندگی دنیاست و آنچه پیش خداست برای کسانی که گرویده‌اند و به پروردگارشان اعتماد دارند بهتر و پایدارتر است (شوری، ۳۶). «ما عِنْدَ اللَّهِ» هم شامل دنیا می‌شود و هم شامل آخرت. لذا رزق کریم شامل هر دو می‌شود. این روزی‌ها کجا و روزی‌های دنیا کجا؟!

«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا»؛ مال و پسران زیور زندگی دنیایند، و نیکی‌های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت بهتر و از نظر امید [نیز] بهتر است (کهف، ۴۶). وقتی از ثواب حرفی به میان می‌آید، بعضی افراد گمان می‌کنند که ثواب برای آخرت است. درحالی‌که این ثواب، دنیا را هم شامل می‌شود. ثواب لزوماً منحصر به آخرت نیست.

بنده خدایی می‌گفت: داشتم مسجد می‌رفتم که در راه فقری را دیدم. واقعاً نیازمند بود. مقداری پول به او دادم. بعد از این اتفاق، به نماز مشغول شدم. حال خوشی در این نماز تجربه کردم که تا به حال آن را تجربه نکرده بودم. خودم فهمیدم که این حال خوش به‌خاطر آن اتفاق جانانه بوده است. این ثواب است. یعنی، ثواب لزوماً برای آینده نیست.

«خَيْرٌ أَمَلًا» چرا بهتر است؟ چون به اصل و اساس «انسان» اختصاص دارد. این اندیشه قرآنی به ما خیلی کمک می‌کند: دنیا کجا و حقایق معنوی کجا؟!

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»؛ بگو: «به فضل و رحمت خداست که [مؤمنان] باید شاد شوند.» و این از هر چه گرد می‌آورند بهتر است (یونس، ۵۸).

به آنچه که خدا به تو داد به عنوان موعظه و شفا، به این باید خوشحال شوی. این اندیشه قرآنی، رزق کریم را معنادار می‌کند. یعنی، رزق معنوی با رزق مادی قابل مقایسه نیست.

این مضمون در روایات آمده است: شما که ذکر «لا إله إلا الله» را می‌گویید، این ذکر از دنیا و ما فیها برتر است. «بَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَذَلِكَ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». طبق این روایت‌ها رزق کریم معنادار است. دلیل آن چیست؟ انسان یک نفس دارد و یک بدن. کمال نفس و لذت نفس هیچ‌گاه قابل مقایسه با لذت‌های مادی نیست. بوعلی در نمط هشتم اشارات این مطلب را خیلی خوب توضیح داده است. ایشان توضیح داده است که بهجت و سعادت انسان به کمالات معنوی و انسانی است. ما لذت‌های مادی فراوانی داریم، ولی گاهی به‌خاطر لذت وهمی، از لذات مادی خود چشم‌پوشی می‌کنیم. لذت وهمی از لذت مادی قوی‌تر است. (و لذت عقلی از لذت وهمی قوی‌تر است).

آیت‌الله بهجت در یکی از باغ‌های بیرون شهر، بعد از نماز خطاب به شاگردانش گفت: پادشاهان دنیا کجا هستند تا ببینند ما از نماز چه لذتی می‌بریم.

انسان یک لحظه با خدا بنشیند و با خدا خوب بنشیند، خودش می‌فهمد چه خبر است و این لذت را درک می‌کند.

قونوی در توضیح القائنات معنوی می‌گوید: القاء ربانی آن القائی است که وقتی می‌آید، لذت عظیمه به همراه دارد. لذت عظیمه طویله دارد که گاهی چند ماه ادامه دارد. چرا؟ چون با مغز توحید نشسته است. این مطلب را قونوی توضیح داده است. معیار القاء ربانی، لذت عظیمه طویله است که خودشان این را می‌دانند. این روزی معنوی است که این قدر قوی است و الا روزی مادی این قدر قوی و ماندگار نیست.

یکی از روشنفکران به حج مشرف شده بود. در مشعر و منی، آن حالت او را گرفت و وضعیت توحیدی برایش پیش آمد. برای کسی این حال را تعریف کرد. او گفت: این حال چند ماه برایت باقی بود؟ گفت: دو ماه. این حالت توحیدی، رزق معنوی است. چرا؟ چون با ذات انسان مناسبت دارد. هر چیز که با ذات انسان مناسبت بیشتری داشته باشد، لذتش بیشتر است. برخلاف لذات مادی که یک لحظه بیشتر به طول نمی‌انجامد. لذا ترتیب لذتها باید بر مبنای حقیقت انسانی باشد.

قرآن کریم اگر می‌گوید: رزق معنوی، رزق کریم است، به دلیل این است که به جهت معنویت و به جهت اصلی و نفسی انسان گره می‌خورد. هر چه توحید قوی‌تر می‌شود، کرامتش بیشتر می‌شود.

علاوه بر بدن، جان هم برای خودش قوت و غذا دارد. که در روایت است: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ قَالَ قُلْتُ مَا طَعَامُهُ قَالَ عَلِمَهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»؛ زید شحام از امام باقر درباره گفتار خدای عزوجل «باید انسان به خوراک خویش نظر داشته باشد»، پرسید معنی خوراک چیست؟ فرمود: علمی را که فرا می‌گیرد نظر کند از که فرا می‌گیرد (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۳). این قوت و غذای جان ما است. رزق جان، رزق کریم است.

یکی از کسانی که از منظر معنوی به او توحیدهای نابی داده‌اند (که از بین ده هزار سالک به یک سالک هم این معارف را نمی‌دهند!) خدمت کسی رفت و دستوری گرفت و آن آقا گفت: اجازه بده استخاره بگیرم. در قرآن آمد: «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»؛ و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود (نساء، ۱۱۳). رزق عظیمی به او داده شده بود. رزق نهایی به او داده بودند و در تجلی ذاتی خیلی بالا رفته بود.

همه رزق‌های دنیایی (و مادی) ما را اگر جمع کنند، شاید به اندازه یک نماز شب انسان نشود. این موضوع جدی است و روایات این را می‌گوید. یادمان باشد که برخی از روزی‌ها که برای ما عظیم و کبیر است، نباید از آنها غافل بود. یکی از اساتید ما می‌فرمود: درخواست‌هایتان از خداوند متعال از سنخ رحمت رحیمیه باشد؛ چرا همیشه در حد رحمت رحمانیه طلب می‌کنید؟ چرا رزق کریم طلب نمی‌کنید؟

تا اینجا توضیح دادیم که رزق معنوی در قرآن آمده و چرا رزق معنوی، رزق کریم است. اکنون ببینیم انواع روزی‌ها چند قسم‌اند.

● انواع رزق‌های معنوی

به طور خلاصه، هرچه از سنخ معرفت معنوی باشد؛ هرچه از سنخ احوال معنوی باشد؛ هرچه از سنخ اعمال معنوی باشد، اینها همه از سنخ رزق معنوی هستند.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ»؛ و از میان [منافقان] کسانی‌اند که [در ظاهر] به [سخنان] تو گوش می‌دهند، ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند، به دانش‌یافتگان می‌گویند: «هم اکنون چه گفت؟» اینان همانانند که خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است و از هوس‌های خود پیروی کرده‌اند. و [الی] آنان که به هدایت گراییدند [خدا] آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید و [توفیق] پرهیزگاری‌شان داد (محمد، ۱۶ و ۱۷).

علامه طباطبایی این آیه را خیلی خوب توضیح داده‌اند. «زَادَهُمْ هُدًى» یعنی، به ایشان ایمان افزوده داده می‌شود که بخش علمی و معرفتی ایشان تکمیل می‌شود. و «آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ»، منظور بخش عمل است که عملشان تکمیل می‌شود. یعنی به آنها تقوای ویژه داده می‌شود. تقوای ویژه یعنی چه؟ یعنی، هوای نفس خود را مهار کرده و بر نفس خود غلبه کرده است. «تقوا» مربوط به عمل است و «هدی» مربوط به نظر. افزودن بر ایمان یک رزق معنوی است. ما باید خیلی تلاش کنیم که ایمان، افزوده شود. برخی می‌گویند باید طلب کرد تا ایمان حفظ شود و بلکه افزوده شود و بلکه از مراحل ایمانی بالاتر برود و به مراحل نهایی ایمانی برسد.

خداوند دو رزق دارد: یکی رزق ایمانی و دیگری رزق عملی. بخشی از رزق ایمانی، «معرفت» می‌شود و بخشی از رزق ایمانی، «احوال» می‌شود. رزق عملی، آن مقاماتی است که عرفا تعبیر به مقامات سلوک می‌کنند؛ رزق عملی، منازل سلوک است.

پس این دو بُعد را می‌توان به سه قسم تقسیم کرد. یعنی، رزق‌های معنوی سه دسته‌اند:

۱) معرفت یا شبه معرفت؛

۲) احوال خوش معنوی؛

۳) عمل. یعنی، عملی که ملکه جان شده که می‌شود «مقام».

تمام مقامات سلوکی که اهل معرفت گفته‌اند همگی می‌شود مراتب انواع رزق‌های معنوی که گاهی ایمانی و گاهی عملی است. مثلاً توکل که می‌آید، انسان احساس می‌کند که چقدر آرام شده؛ چقدر قدرت پیدا کرده؛ چقدر به مرحله بندگی نزدیک شده است؛ چقدر از این احوال عادی خارج شده است.

بنده خدایی که در معرفت قوی شده بود، موقع دعا می‌فهمید که خدا دارد چه می‌کند؛ لذا دعایش متفاوت شده بود. دعا می‌کرد: خدایا تو خودت در نظام احسن خود می‌پذیری که باید ایمان بر کفر غلبه کند، (پس) خدایا ریشه کفر را بکن! اما نه آن‌گونه که ما می‌گوییم. به‌گونه‌ای سخن می‌گفت که همه‌اش دست خودت است. خودت می‌دانی چه

کار می‌کنی. این شخص دعاکننده مطلوب فردی آن دعا را تبدیل به مطلوب خدایی می‌کرد و بعد از خدا درخواست می‌کرد.

جلسه ۳۲۸ (۳) (۱۲ مهر ۹۹ / ۱۵ صفر / شنبه)

● روزی معنوی

صحبت در این بود که چگونه معارف سر سفره سلوک می‌آید؟ در این زمینه مطالبی بیان شد.

سپس به اسمای حسنی پرداختیم و اسم «رزاق» را توضیح دادیم. اواخر سال گذشته، موضوع «برکت» و «سفره» را طرح کردیم.

به مناسبت بحث از اسم رزاق، امسال به بحث روزی معنوی پرداختیم. در قرآن از روزی معنوی به «رزق کریم» تعبیر شده است. رزق کریم یعنی، رزق ارزشمند و گرانبها. در آیه ۲۶ سوره نور آمده است: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»؛ (زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید. و زنان پاک برای مردان پاک‌اند و مردان پاک برای زنان پاک. اینان از آنچه دربارهٔ ایشان می‌گویند برکنارند، برای آنان آمرزش و روزی نیکو خواهد بود).

علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه رزق معنوی در دنیا و رزق اخروی را از نوع «رزق کریم» دانسته است.

«وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا»؛ (و هرکس به خدا بگردد و کار شایسته کند او را در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است، درمی‌آورد، جاودانه در آن می‌مانند. قطعاً خدا روزی را برای او خوش کرده است) (طلاق، ۱۱). رزق کریم در قرآن، شامل روزی معنوی به اضافهٔ روزی بهشتی است. رزق کریم را باید روزی معنوی هم دانست. روزی معنوی حتی دنیا را هم شامل می‌شود. «رزق کریم» چرا کریم است؟ چون به قدر و قیمت در نمی‌آید و اصلاً با روزی مادی قابل مقایسه نیست: رزق کریم، قوت و غذای جان است و رزق مادی قوت و غذای بدن است. جان اصل است.

بعد از این توضیحات رسیدیم به انواع روزی معنوی. از یک منظر می‌توان روزی معنوی را روزی عملی و روزی معرفتی عنوان داد. اما از منظر دیگر، آنچه با عنوان حقایق و معارف (معرفت) داده می‌شود؛ و آنچه به لحاظ عمل داده می‌شود؛ و آنچه به لحاظ احوال خوش معنوی داده می‌شود، همهٔ اینها رزق معنوی است.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَئِنَّمَا أَوْلَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ»؛ (و از میان [منافقان] کسانی‌اند که [در

ظاهر] به [سخنان] تو گوش می‌دهند، ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند، به دانش‌یافتگان می‌گویند: «هم اکنون چه گفت؟» اینان همانانند که خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است و از هوس‌های خود پیروی کرده‌اند. و [الی] آنان که به هدایت گراییدند [خدا] آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید و [توفیق] پرهیزگاری‌شان داد (محمد، ۱۶ و ۱۷). علامه طباطبایی توضیح داده‌اند که «زَادَهُمْ هُدًى» یعنی، بخش علمی و معرفتی تقویت می‌شود و «ءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» یعنی، عمل تکمیل می‌شود.

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ (آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند). (یونس، ۶۲). «اطمینان» از سنخ احوال است.

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»؛ (و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است). (عنکبوت، ۶۹). این عبارت «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» شامل همه اینها می‌شود؛ یعنی، راه‌های خود را به آنها نشان می‌دهیم: ۱. راه‌های معرفتی؛ ۲. راه‌های عملی؛ ۳. راه‌های احوالی که میل و شوق برایش فراهم کند.

روزی معنوی یک نوع هدایت به سُبُل است، ولی همه اینها در آن وجود دارد: چه حال معرفتی داده می‌شود؛ چه آن احوال داده می‌شود؛ چه احوال عملی داده می‌شود، هر چه داده می‌شود تحت عنوان «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» است. مثلاً کسی که کار خیر می‌کند و نیت خالص دارد، خداوند با مَلَك به او مدد می‌رساند و القائات خوش معنوی دارد. این روزی معنوی است که ملایکه دل‌ها را محکم می‌کنند. در موارد بسیاری مؤمنین تا کار خیری می‌کنند، ملایکه کمک می‌کنند و القاء می‌کنند که القائات ملکی خوشی دارند. کسانی که زیاد مسجد می‌روند، کم‌کم القائات ملکی خوبی به آنها می‌شود. در مقابل کسانی که در مسیر خلاف هستند، شیاطین به آنها القاء می‌کنند. «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ»؛ (آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟ بر هر دروغزن گناهکاری فرود می‌آیند). (شعراء، ۲۲۱ و ۲۲۲).

این افراد کار خیر هم که می‌کنند، با القا شیاطین است.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ (در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند]: «هان، بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید»). (فصلت، ۳۰).

القاء ملکی، برای شخص شوق و میل ایجاد می‌کند و بلکه عزم ایجاد می‌کند. اینها همان «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» است؛ اینها روزی معنوی است. این روزی‌های معنوی در زندگی مؤمنان خیلی می‌تواند سر صحنه عمل حاضر شود.

گاهی این گونه است که شخص کار خیر کرده است، ولی در کنارش کار معنوی توحیدی هم انجام می دهد. او می بیند که دل را آباد کرده است؛ خداوند به او یک معرفت ناب توحیدی می دهد. اگر «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» را خیلی وسیع در نظر بگیرید، همه حالات خوش را شامل می شود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن راه سپرید و بر شما ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است.) (حدید، ۲۸). «نُوراً» آن فضای معرفتی است که به او داده می شود. «يَغْفِرْ لَكُمْ» فضای رزق معنوی است و حتی غفران را هم شامل می شود. چگونه شستشوی دل می دهد؟ شخص احساس وُزُر و وبال نمی کند. یعنی، وزر و وبال را از او می گیرند و او در کارش وزر و وبال نمی بیند. یکی از مشکلات در کارهای سلوکی همین وزر و وبال ها است. این وزر و وبال ها مانند زنجیری است که به پای انسان بسته شده است و نمی گذارد پرواز کند. یک چنین حالتی دارد. «يَغْفِرْ لَكُمْ» چه کار می کند؟ دل را شستشو می دهد؛ دل را پاک می کند. این هم یک نوع رزق معنوی است. یعنی، رزق معنوی خیلی گسترده می شود و شامل اینها هم می شود.

● ابعاد روزی معنوی

● بعد ایمانی

همین که شخص ایمان اولیه اش محکم می شود، این یک رزق معنوی است. همین که انسان از مرحله اسلامی به مرحله ایمانی می رسد، این یک نوع فضل و رزق خدا است. دل به نور خدا روشن می شود و باور می کند که خدایی هست. فرق مؤمن با کافر، فقط در اعتقاد نیست. اصلاً (ایمان) دریچه ای است به سمت یک واقعیت گسترده. کافر در تاریکی زندگی می کند. اصلاً انسان با همین دریافتی که دارد چهره اش باز می شود. انسان کافر که می گوید همه چیز همین دنیا است، چه کار می کند؟ او در یک قفسی است و زمانی که ایمان به خدا آورد، ماوراء برایش معنادار می شود. اصلاً سبک تغییر می کند و این یک انفتاح برای انسان است در تعامل.

کسی که ایمان دارد و جامعه اسلامی به مرحله ایمانی می رسد، خاصیتش این است که در زمین زندگی می کند، ولی سر در آسمان دارد. این بزرگ ترین روزی است. اینکه شما را از یک محفظه کوچک در بیاورند و به یک دریای وسیع وصل کنند، خیلی نعمت بزرگی است و همه جای زندگی مرا تغییر می دهد. خلوت من دیگر آن خلوت نیست؛ خلوت من دیگر آن خلوت نیست. تعامل من با فرزندانم، دیگر آن تعامل قبلی نیست. عزم می دهد؛ هدف و عمق می دهد؛ حرکت می دهد؛ آرامش می دهد. همه چیز می دهد. این بزرگ ترین روزی است.

روزی رزق کریم است که مرحله اول در حد ایمان مستعار است. همین که انسان از مرحله اسلامی به ایمانی رسید، یک روزی معنوی است. در روایت آمده صنع ایمان، یک صنع الهی است و خداوند این در را به روی هرکسی باز نمی‌کند. تا دل انفتاح پیدا کرد و در باز شد و به دریا وصل شد و از محفظه تنگ دنیا در آمد، می‌بیند که بزرگ‌ترین نعمت را به او داده‌اند. این مرحله اول ایمانی (معرفت) است.

بعد از این، باور قلبی به قدری محکم می‌شود که دیگر عاریه‌ای نیست. این هم یک رزق معنوی است. از این به بعد سطح کار و نوع کار تغییر می‌کند. یک رزق معنوی است و همه چیز را تغییر می‌دهد و انسان را آباد می‌کند. و انسان احساس آباد شدن و قوت گرفتن و غنی شدن می‌کند.

بعد می‌رسیم به القائنات خوش معنوی. القاء دیدن نیست، ولی از یک جهت نزدیک به دیدن است، یعنی یک حقیقتی در دل می‌آید که به انسان عزم و حرکت و لذت می‌دهد. تا القائنات خوش می‌آید، می‌بیند که چه عزم سنگینی برای کار ایجاد شده است: برای رسیدن؛ برای ارتباط برقرار کردن؛ برای مواجهه ناب. همه اینها در القای خوش وجود دارد.

بعد می‌رسیم به معرفت‌های عین‌الیقینی. برای برخی آنقدر این معرفت، ناب است که احساس می‌کند به مقصد رسیده‌است. الان خدا را می‌بینند؛ الان بهشت و جهنم را می‌بینند. حالت عین‌الیقینی از یک جهت خیلی ناب است. یعنی، به جایی رسیده است که از مرحله «یؤمنون بالغیب» بودن گذر کرده است. آن مرحله القای قوی احساس می‌کرد، ولی احساس حضور غیبی می‌کرد. ولی در این مرحله احساس حضور شهودی می‌کند. و این یک روزی است که وقتی به اینجا برسد، می‌گوید: داشته‌های من در برابر آن هیچ است.

یکی از طلبه‌ها می‌گفت: داشتم نماز می‌خواندم که حضرت حق جلوه کرد. در این حالت شلوار من کمی کثیف بود و من با عبا آن را پوشاندم. یعنی، حالش تغییر کرد. الان شهودی دارد که این‌گونه است. اینجا هنوز احساس دوئیت در کار است.

پس از این می‌رسیم به مرحله حق‌الیقینی. اینجا که دیگر دوئیتی در کار نیست. و همه‌اش روزی معنوی است که اگر باز بالاتر برود دیگر می‌شود: «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» ؛ (و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود) (نساء، ۱۱۳). در کارهای معنوی، بین هریک از درجاتش فرسنگ‌ها فاصله است. هریک درجه، گاهی احکامش متفاوت است. دیروز این حال را داشتم، اما الان به یک مرحله جدید رسیدم.

بنده خدایی می‌گفت: در سجده «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» می‌گفتم، ولی حالی داشتم که گویا پنجاه سال این ذکر را می‌گفتم. احساس امتداد می‌کرد. زمان برایش بسط پیدا کرد. گرچه به لحاظ ظاهر نهایتاً یک دقیقه بیشتر نبوده است. این امتداد در زمان «مثالی» است و بلکه بالاتر. اینها همه روزی‌های معنوی معرفتی است. ولی روزی معرفتی حق‌الیقینی با هیچ‌یک از روزی‌های پیش از خودش قابل مقایسه نیست.

بعد عمل

۱) انجام اصل عمل؛

همین که عمل کنم، یعنی خدا به من توفیق داده است که این عمل را انجام دهم. این عمل در حکم یک نور است در جان.

۲) تکرار عمل؛

تکرار عمل باعث می‌شود که نور در جان قوت پیدا کند. یک روزی‌ای است که خدا داده است. در این موقع مثلاً اگر انفاق می‌کند، از آن عمل لذت می‌برد.

۳) ملکه نوری عمل؛

بعد از تکرار کردن، ملکه نوری قوی راسخ در جان است. خود این ملکه که بیاید، خودش یک توفیق است. مثلاً ملکه توکل که بیاید، این ملکه نوری توکل، یک سرمایه آماده‌ای است که خداوند روزی کرده است. «ملکه» یک افاضه نوری است که خداوند به انسان می‌دهد. این ملکه که می‌آید، قدرت و قوت و اقتدار هم خواهد آمد؛ به گونه‌ای که بدن هم نباشد، در جانش نشسته است. درست مثل اینکه ما ملکه نوشتن را در جان مان ایجاد کرده‌ایم؛ الان هم اگر نمی‌نویسیم، این ملکه در جان ما وجود دارد.

۴) بعد از این سلطان عمل نوری است.

مانند حضرت سلیمان که نسبت به احضار تخت بلقیس، سلطان دارد و فوق ملکه دارد و به تعبیر ابن عربی، استرسال دارد و حتی مانند آصف بن برخیا نیاز به توجه هم ندارد. آصف بن برخیا باید توجه و تمرکز می‌کرد و بعد تخت را می‌آورد، ولی حضرت سلیمان خودش استرسال دارد؛ یعنی، سلطان این ملکه در آن هست که فوق ملکه عنوان داده می‌شود.

اگر در زمینه عمل هم همین‌طور جلو برویم به مرتبه فوق ملکه می‌رسیم. لذا کسانی که به مرحله استرسال یک ملکه می‌رسند، به شکل خودجوش آن عمل از آنها صادر می‌شود. در حالت استرسال، حتی توجه هم نمی‌خواهد و به شکل خودکار و خودجوش انجام می‌شود. این توفیقی است که خدا می‌دهد. آن القائنات خوش ملکی می‌آید و آدم را به عمل دعوت می‌کند. اینها توفیق‌های عملی است که به انسان داده می‌شود. در پی عمل، عمل بعدی که انجام می‌شود، اینها توفیق‌های عملی است. اینها همه رزق معنوی است.

بنده خدایی می‌گفت: داشتم مسجد می‌رفتم که در راه فقری را دیدم. واقعاً نیازمند بود. مقداری پول به او دادم. بعد از این انفاق، به نماز مشغول شدم. حال خوشی در این نماز تجربه کردم که تا به حال آن را تجربه نکرده بودم. خودم فهمیدم که این حال خوش به خاطر آن انفاق جانانه بوده است. از نظر عمل، این انفاق با آن حال خوش، ارتباط

دارد. توفیق عملی به او داده‌اند که نماز خوبی بخواند. این توفیق عملی، ریشه در عمل دارد و گاهی هم منشاء آن مشخص نیست.

نوعاً می‌گویند: شما خودتان را در مسیر خیر نگاه دارید، دَم‌به‌دَم القائات ملکی خواهد آمد. اصلاً مَلک قرار است با ما حرف بزند، ولی ممکن است ما به‌گونه‌ای عمل کنیم که نتوانیم صدای مَلک را بشنویم. این خاصیت چیست؟ خاصیت همین نکته است که باید توفیقات الهی را نگاه داشت. گاهی انسان را به سمت این کار می‌شوراند و بعداً می‌بیند این کار به موقع بوده و ملک به او کمک کرده است.

● احوال

۱ گاهی انسان کاری را انجام می‌دهد و در او یک میلی ایجاد می‌شود. بنده خدایی درباره عالم ربانی شهر یک چیزهایی شنیده بود. او می‌گفت: وقتی که حال‌وهوای معنوی خوبی داشتم، نسبت به عالم ربانی میل پیدا کردم. راجع به این عالم قبلاً حتی انقلتهایی هم داشتم، ولی الان نسبت به او میل شدید دارم. این روزی معنوی است. میل به خیر، میل به خوبی، میل به خدا، همه اینها خیلی مؤثر است.

۲ بعد این میل، تبدیل می‌شود به شوق و تشنگی؛

۳ بعد این شوق و تشنگی تبدیل می‌شود به عشق و سرمستی.

هر یک از اینها خودش مراحل دارد. اینها احوالی است که خدا روزی انسان می‌کند. مثلاً در خوف و رجا، ابتدا خوف است و بعد می‌شود خشیت. در مناجات شعبانیه آمده است: «إِلَهِی وَ الْحَقْنِی بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفاً وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفاً وَ مِنْكَ خَائِفاً مُرَاقِباً»؛ این خوف، اوج خوف است که عادی نیست؛ خوف هیبتی و عظمتی حضرت حق است. چرا؟ چون غیر از خدا چیز دیگری باقی نمانده و به نور عزّ حق رسیده است. اینها همه توفیق‌های الهی و روزی‌های معنوی است. به کسی که اینها را می‌دهند، احساس می‌کند که قوت و غذای سنگینی به او داده‌اند که تعبیر می‌کنند به لذت عظیمه. گاهی تا شش ماه و گاهی تا آخر عمر سرمست است. اینها عظمت و عمق آن را نشان می‌دهد و الا ما یک غذای مادی می‌خوریم و یک لذت محدودی می‌بریم که حداکثر چهار روز هم در حافظه ما باقی می‌ماند. بیشتر از این نیست. ولی روزی معنوی گاهی تا شش ماه اثر دارد و گاهی هم تا آخر عمر انسان را سرمست نگه می‌دارد.

یکی از مجاهدان را می‌شناسم که در جنگ و جبهه هستند. در استواری به یک جای خاصی رسیده است و ثابت قدم شده است. او به جایی رسیده است که اصلاً تکان نمی‌خورد. این استحکام زیر سر قوتِ حالی است که خدا روزی‌اش کرده است.



جلسه ۳۲۹، ۳ آبان ۹۹، ۷ ربیع الاول.

● انواع رزق معنوی

توضیح دادیم که روزی معنوی در قرآن با تعبیرات «رزق کریم» و «رزق حَسَن» آمده است. سپس بیان کردیم که چرا این رزق را «رزق کریم» می‌گویند و پس از آن رسیدیم به انواع رزق معنوی. با یک تقسیم کلان، رزق معنوی سه قسم است: ۱. آنچه به لحاظ معرفت داده می‌شود؛ ۲. آنچه به لحاظ احوال داده می‌شود؛ ۳. آنچه به لحاظ عمل داده می‌شود.

همه اینها جزء رزق معنوی است. توضیح دادیم که رزق معنوی چه سطوحی دارد و چگونه انسان می‌تواند در معرفت، لحظه‌به‌لحظه جلو برود و رزق معنوی ویژه‌ای پیدا کند. گاهی برخی از این روزی‌ها به‌دست می‌آید و خود شخص می‌داند که اگر تمام دنیا و آنچه در آن است به او بدهند، به پای این رزق معنوی که به او داده شده نمی‌رسد. در روایات، فراوان آمده است که اگر تمام دنیا را جمع کنید، هیچ‌گاه به پای این رزق معنوی نمی‌رسد.

ما گاهی در غبار بدن و غبار دنیا می‌افتیم و فراموش می‌کنیم آن احوال خوشی را که برایمان پدید آمده است. ولی گاهی که یادمان می‌آید، حاضریم همه چیز را بدهیم و آن حال را داشته باشیم.

در احوالات آیت‌الله علامه محمدتقی جعفری آمده است در زمان تحصیل ایشان در نجف، این موضوع مطرح شد که آیا حاضرید در قبال حبّ امیرالمؤمنین علیه‌السلام، زیباترین زن را به شما بدهند؟ ایشان خیلی جدّی گفتند: من حبّ حضرت را با هیچ چیز معامله نمی‌کنم! بعد از این قضیه، حال خوشی به ایشان دست داد. واقعش این است. گاهی ما این اندیشه را داریم، ولی وقتی حال و حسّ دست بدهد، می‌بینیم که خیلی فاصله است.

بعضی از بزرگان می‌گویند: این سنگ و گل چیست که من بخواهم این قدر برای آن خون دل بخورم. واقعاً سنگ و گل است. بحث ما این نیست که در دنیا نباید زندگی کرد. اتفاقاً همین زحمت کشیدن می‌تواند عمل صالح ماندگار ملکه‌ای باشد. بحث ما این نیست. بحث بر سر نوع نگاه و منطق است. این نوع نگاه که دنیا جیفه است، برای کسی که این احوال به او دست می‌دهد، واقعاً می‌بیند که این دنیا جیفه است؛ بی‌ارزش است و محبت و ولایت اهل بیت در برابر آن چقدر ناب است که به او داده‌اند.

وقتی ملکات ناب آمد، چقدر ارزش دارد. مثلاً ملکه توکل که آمد، هیچ تکان نمی‌خورد. می‌بیند، هیچ چیز او را تکان نمی‌دهد. بعضی از شهدا را دیده‌ام که آنها واقعاً در آن لحظه حاضر نبودند ذره‌ای از منطق شهادت‌شان را بدهند و به او تمام دنیا را بدهند. چرا؟ چون می‌داند چه خبر است؛ می‌فهمد؛ برایش مثل روز روشن است.

بعضی‌ها این منطق را دارند که آنجا لذت‌های دایمی بهشتی داریم. خُب این یک منطق است. ولی گاهی این منطق مطرح نیست و شخص می‌گوید: من با خدا بودن را با هیچ چیز عوض نمی‌کنم یا توجه اهل بیت را با هیچ چیز عوض نمی‌کنم. واقعاً این هست. ولی حال و حسّ آن دست بدهد، مهم است. این «رزق کریم» که گفته می‌شود، کریم بودنش به همین معنا است.

البته باید رزق مادی باشد و انسان باید عزّت‌مندانه زندگی کند، ولی نسبت به بسیاری از مسائل باید نوع نگاه تغییر کند. بعضی‌ها را دیده‌اید که می‌گویند: «داد داد؛ نداد نداد». ولی این شخص باید یاد بگیرد که رزق معنوی را درست کند؛ رحمت رحیمیه و یک لحظه با خدا نشستن را درست کند و آن چیزی است که باید دنبالش برویم.

در مورد معرفت و حکمت، عمل و ملکات عملی صالح، و احوال خوش معنوی یک تذکر بدهم. نوعاً عرفا این موارد را بیش از همه و بهتر از همه در منازل‌شان توضیح داده‌اند. ایشان معرفت‌ها و احوالی که دست می‌دهد و اعمال و ملکات را به صورت مفصّل توضیح داده‌اند.

خواجه عبدالله در منازل‌السائرین ابتدا بدایات و بعد ابواب را توضیح می‌دهد. کسی که در بدایات توبه و انابه و مراقبه و محاسبه کند، برایش احوالی مانند خوف و رجاء روی می‌دهد. ظاهراً خواجه عبدالله در منازل هشتاد تا نود این احوال عشقی را توضیح داده است. در گزارش‌های عرفا این احوال خیلی توضیح داده شده است. مثلاً قونوی می‌گوید: «در القای ربانی لذت عظیمه داده می‌شود». گاهی یک حال خوشی برای انسان روی می‌دهد که تا آخر عمر سرمست است. یعنی، سرمستی معنوی دارد. اینها احوال است که بیش از همه، در بیان عرفا پیدا می‌کنید. اگر می‌توانید اینها را خوب بخوانید و اینها را در کلمات عرفا پیدا کنید، خیلی عالی است. تا چشم تیز شود و ببینید که در قرآن و روایات چقدر از این بحث‌ها آمده است و برای ما پنهان مانده است. حتی من کسانی را دیده‌ام که چطور با قرآن احوال عشقی دارند و چگونه دگرگون می‌شوند؛ چگونه پرواز می‌کنند. در قرآن و روایات اینها آمده است و باید اینها را شکوفا کرد.

ما برای «وَلَا يَنْقُصُ الْيَقِينَ بِالْشَّكِّ» چقدر وقت می‌گذاریم و چقدر وقت ما را می‌گیرد. اما در باب این دست از روایات معارفی و عشقی چقدر کار کردیم؟ مثلاً حارثه بن مالک گفت: «عَزَفَتْ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا»؛ از دنیا بیزار شده‌ام. اینها گفته شده و احوالش را بیان کرده که چه چیز روی داده است و چه احوال خوشی داشته است.

از آن طرف القائات و احوال شیطانی هم داریم که انسان در چه وسوسه‌ها و دام‌هایی می‌افتد. اینها هم در آیات و روایات آمده است. بنده خدایی احوال شکاکان را توضیح می‌داد، می‌گفت: شکاک مانند یک غول است که از درون پوکیده است. این پوکیده را که می‌گفت، واقعاً می‌دیدم که خودش پوکیده است و داشت احوال خودش را توضیح می‌داد. هیچ منطقی نداشت و احساس تنگی و فشردگی می‌کرد. این احوال هم وجود دارد که ما به آن نمی‌پردازیم. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» در دل‌هایشان مرضی است؛ و خدا بر مرضشان افزود (بقره، ۱۰).

عرفا تعبیری دارند: همان‌طور که اگر انسان غذا و آب نخورد می‌میرد، اگر رزق معنوی به او نرسد، می‌میرد. واقعاً می‌میرد. عارفان حیات معنوی را خوب فهمیده‌اند. رزق معنوی همان حیات معنوی است. اگر رزق و روزی معنوی

نخورد، می‌میرد. لذا می‌گویند: صبح را از دست ندهید؛ بین‌الطلوعین را از دست ندهید. به طور کلی نه روز را از دست بدهید و نه شب را. همان‌طور که ما هر روز سهمی از روزی مادی داریم، همان‌طور هم سهمی از «رزق کریم» داریم. همان‌طور که اگر روزی مادی نخوریم می‌میریم، در رزق معنوی هم همین‌طور است. باید قوت و غذا هر روز برسد. من بعضی‌ها را دیده‌ام که اگر یک روز، روزی معنوی‌اش نرسد، جزع و فزع می‌کند. او بلد است چه کار کند. باید به دنبال تحصیل رزق معنوی باشیم. کسانی که از جهت روزی معنوی قوی شده‌اند، اگر یک روز این روزی به آنها نرسد، می‌فهمند که چرا این‌طور شده است و کجا خطا کرده‌اند.

اگر روزی معنوی نرسد، می‌میریم. این یک امر وجدانی است که عرفا بیان کرده‌اند. چون رزق معنوی زیاد خورده‌اند و حیات معنوی پیدا کرده‌اند تا می‌بینند رزق معنوی نیست، حیات از آنها گرفته می‌شود. درست مانند کسی که از بالای کوه در حال سقوط است و احساس می‌کند از همه چیز جدا شده است. یک چنین حالتی را در خود احساس می‌کنند و شروع می‌کنند به التجا.

● اسباب ازدیاد رزق معنوی

چه چیزهایی باعث می‌شود رزق معنوی زیاد شود؟ در رزق مادی عرض کردیم که انسان باید تلاش کند و طلب روزی کند، نه اینکه در خانه بنشیند و بگوید خدا خودش روزی ما را می‌رساند. در رزق معنوی هم همین‌طور است. خدا روزی‌رسان است و به هر فردی هم با حکمتش روزی می‌دهد. اینها پابرجا است؛ ولی طلب را از شما می‌خواهد. باید تشنه بود و طلب داشت و پی گرفت تا روزی معنوی داده شود. باید یاد گرفت و دست به کار شد تا در آدم پیاده شود. تا همت نباشد و دست به کار نشویم و طلب نباشد و عزم نباشد راه باز نمی‌شود. راه دارد.

● حرف شنیدن

بعضی‌ها می‌گویند شما ابتدا چهار کلمه بشنوید؛ «آدمی فربه شود از راه گوش». همین حرف شنیدن است که آدم را وارد حال و حس می‌کند. هیچ حرفی نمی‌شنود و دنبالش را هم نمی‌گیرد، بعد می‌گوید چرا چیزی به ما داده نمی‌شود. اول بشنو. اینکه کار سختی نیست. حرف شنیدن خیلی اثر دارد. چهار کلمه حرف شنیدن می‌تواند انسان را به عمق بکشاند. بعضی مواقع می‌توانیم روزی معنوی سنگینی پیدا کنیم، ولی به همین اولیات اکتفا می‌کنیم و می‌گوییم: «الحمدلله». شکر دارد، ولی تو می‌توانستی از این بالاتر بروی، چرا نرفتی؟ با اندکی افزودن به معرفت، می‌توان همان نماز یا روزه را عمق بخشید تا روزی‌ها سنگین شود.

خیلی باید حرف شنید. لزوماً حرف شنیدن منحصر به گوش دادن نیست، بلکه کتابی هم که می‌خوانید یا نوشته‌ای از کسی می‌خوانید، آن هم جزء حرف شنیدن است. حتی در رفتار یک ولیّ خدا، کم‌کم مطلب از آن می‌گیریم، این هم

جزء کار است. باید حرف شنید. و حرف را از اهلش بشنویم و اسرار شریعت را بشنویم و از این فضا خود را محروم نکنیم. باید خیلی حرف شنید.

این شنیدن یک مرحله از طلب روزی است. اول باید شنید تا بدانیم که چه خبر است و چه نعمت‌هایی هست؟ چه مراحل هست؟ حرف‌شنیدن به ما نقشه راه می‌دهد. من افراد بسیاری را دیده‌ام که زیاد می‌خوانند؛ اینها اثر دارد. به طور کلی سنت صدرایی عارف‌پرور است. بعد از صدرا را نگاه کنید. صدرا فلسفه کار کرده، (ولی) عرفان نظری را در کار خودش پیاده کرده است. اینها مباحث نظری است، ولی وقتی زیاد این مطالب خوانده می‌شود، انسان را به جای دیگری می‌رساند. ملاصدرا تحلیل کرده است که سلوک چیست؟ سعادت چیست؟

اینها شنیده شده است، ولی بسیاری از بزرگان ما سر سفره صدرا عارف درجه یک شده‌اند: مانند ملاعلی نوری. ایشان شصت سال در حوزه تدریس کرد و در همان ایام استادی همه چیز را می‌دانست؛ حرف‌های صدرا را می‌دانست. فلسفه صدرایی (فلسفه اسلامی) کلاً تشنگی می‌آورد. اینها را می‌خواند و تا جایی رسید که گفت: من باید دست به کار شوم. تا حالا خواندن بود؛ الان شد دست به کار شدن. به او ذکری دادند و انجام داد، ولی دید اثری ندارد. چون عالم بود، گفت: باید خودت ذکر شوی. بعد راه افتاد و به جایی رسید که می‌گفت: «هر وقت نیاز داشتم تا خدمت اهل بیت برسم، می‌رسیدم و مسئله‌ام را مطرح می‌کردم».

حاجی سبزواری هم از عارفان قَدَر است. فیض کاشانی هم همین‌طور. در اشعارش چقدر سوز و شور هست. این بزرگواران سر سفره صدرا نشسته‌اند. حرف‌شنیدن خیلی اثر دارد.

خیلی‌ها را دیده‌ام که حرف‌های نهایی صدرا را در وحدت شخصی قبول نکرده‌اند، ولی رگه‌های عرفانی پیدا کرده‌اند. یعنی راه حقیقت. شنیدن کم‌کم آنها را به فضای تشنگی می‌رساند. نوعاً تشنه می‌شوند و نوعاً هم دست به کار می‌شوند. حرف‌شنیدن، حرف ناب شنیدن؛ نه شنیدنی که سر از خاک در آورد. این را نمی‌گوییم. حرفی که از آن منطق عمل در می‌آید؛ منطقی که میل به ماوراء در می‌آید و میل به سمت خدا در می‌آید و می‌شود آنچه باید بشود. آن را عرض می‌کنم. انسان باید حرف بشنود. این اول طلب است. این کار سختی نیست. لازمه‌اش این است که هیچ وقت خود را از این فضا دور نکنیم؛ بشنویم؛ یاد بگیریم تا عمل کنیم. این کار سختی نیست. بعد از طلب، دست به کار شویم. «أَلْعَلِّمُ إِمَامُ الْأَعْمَلِ»؛ علم راهنمای عمل است.

نمی‌دانم این پیرمردها یا پیرزن‌ها را دیده‌اید که می‌نشینند چند ساعت قرآن و مفاتیح می‌خوانند. با اینکه خیلی معرفتش عمیق نیست، اما مقید است یک ساعت و نیم یا دو ساعت بنشیند. یعنی همین که دعا می‌کند، احساس می‌کند یک پیوستگی (و یک پیوندی) با خدا دارد؛ در حد خودش. ولی مقید است که یک ساعت و نیم بنشیند.

انسان در مقام طلب و عمل باید بین الطلوعین را آباد کند. بنده خدایی می‌گفت: اول سعی کردم ده دقیقه بعد از نماز صبح بنشینم؛ بعد دیدم جالب است و بارقه‌هایی درخشید. ده دقیقه را بیست دقیقه کردم و بعد هم همه بین الطلوعین درست شد. این می‌شود یک برنامه. یعنی آهسته‌آهسته. من نمی‌گویم از اول آدم یک برنامه یک ساعت و

نیمی بگذارد. نه. از یک عمل آسانِ همیشگی هر روزه می‌توان شروع کرد. این کار سختی نیست. این زیارت امین‌الله را هر روز می‌توان در پنج یا ده دقیقه خواند. کار سختی نیست. این می‌شود دست به کار شدن. این عمل که ادامه پیدا کرد، بعدش، عمل را درست کنید؛ ظرایف عمل را حل کنید.

کسانی که در کار علمی هستند، چه کار می‌کنند؟ در حین کار علمی، در مواجهه با مشکل چه کار می‌کنند؟ کار علمی را رها می‌کنند یا ادامه می‌دهند تا به نتیجه برسند؟ آدم وقتی خوب به خدا وصل شود، باذن‌الله‌اش خیلی قوی می‌شود. بنده خدایی می‌گفت: اگر نود و نه سال از صد سال عُمرم بگذرد و من به جایی نرسم، رها نمی‌کنم. بلکه اگر نود و نه سال و یازده ماه هم گذشته باشد، (کار سلوکی را) رها نمی‌کنم. چون راه همین است.

کسی که در این دنیا طالب باشد، اگر اینجا (به هر دلیلی) به او ندهند، قطعاً در نشئه بعدی به او می‌دهند. صدرا می‌گوید: «الْمَعْرِفَةُ بَذْرُ الْمُشَاهَدَةِ». اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین می‌فرمایند: به هر چیزی که تعلق پیدا کردی، خداوند تو را با همان چیز محشور می‌کند؛ ولو به سنگی تعلق پیدا کردی، خداوند تو را با آن محشور می‌کند. یعنی باید این‌جوری جلو برویم.

اگر طلب به عزم و همت سنگین تبدیل شود، کار تمام شده است. نوعاً به اهل همت می‌دهند نه به کسی دیگر. اگر دیگری هست، مناسبت ذاتی دارد که حسابش جدا است. باید همت داشت و دست به کار شد و روز و شب برنامه داشت. برخی از اساتید می‌فرمودند: شما بین‌الطلوعین را آباد کنید، همین آباد کردن راهبر شما است. می‌دانید یعنی چه؟ یعنی به تو می‌گویند چه کار بکن و چه کار نکن.

برخی می‌گویند: حتی صدای سنگین (و بلندی) که در روز شنیده‌اید، در مکاشفه شب‌تان اثر می‌گذارد.

خداوند دهانِ بازِ طالبِ روزی را بی‌روزی نمی‌گذارد. در فضای معنوی هم همین‌طور است. یعنی اگر کسی روزی معنوی می‌خواهد و دنبال اسباب آن است، باید طلب کند: طلبِ روزی حلال؛ طلب «رزق کریم»؛ حرف شنیدن و دست به کار شدن؛ عزم جدی داشتن و قانع‌نبودن به هیچ چیز.

یکی از اساتید می‌گفت: (در امور معنوی) به هر کجا رسیدی، قانع مباش. بوعلی می‌گوید: کسی که در مسایل علمی بگوید این مقدار بس است، از فطرت انسانی خارج شده است. فطرت انسانی جستجوگر است. لذا یکی از اساتید ما می‌گفت: تو به هر جا رسیدی، قانع مباش. چرا؟ چون برای تو (روزی) بی‌انتهای در نظر گرفته‌اند؛ قانع نشو. طلب باید به گونه‌ای باشد که به هر مرتبه‌ای رسیدی، قناعت نکنی تا آن عزم سنگین بیاید و ان‌شاءالله ما را به نتیجه برساند.



جلسه ۳۳۰ (۱۰ آبان ۹۹)

چگونه معرفت سر سفره سلوک می‌آید؟ چگونه می‌توان با معرفت، کار سلوکی کرد؟ از اسمای الهی «اسم رزاق» را انتخاب کردیم و رزق مادی را بیان کردیم. چند جلسه‌ای است که راجع به رزق معنوی صحبت می‌کنیم و رسیدیم به اسباب ازدیاد رزق معنوی. چه عواملی رزق معنوی را زیاد می‌کند؟

● اسباب ازدیاد رزق معنوی

۱ عزم و همت و تشنگی و تلاش

در واقع، عزم و همت و تشنگی و تلاش یک نوع طلب روزی معنوی است. طلب روزی مادی به ضرب فی الارض و رفتن و یافتن و رسیدن است. در باب روزی معنوی هم به عزم و همت و تلاش و تشنگی نیاز داریم. انسان انواع طلب و مراحل طلب دارد که کم‌کم طلب تبدیل به عزم و عزم تبدیل به همت می‌شود. معمولاً می‌گویند طلب یک بار و دو بار چیزی است و طلب همیشگی داشتن، چیز دیگری است. دست به کار شدن و همت‌داشتن و عزم‌داشتن به صورت محدود چیزی است و استمرار آنها چیز دیگری است. در کارهای معنوی، باید در عزم و همت و تلاش، استمرار وجود داشته باشد.

انسان باید تشنگی داشته باشد و خیلی زود خودش را روبه‌راه کند. گاهی می‌بینید که تشنگی و شیفتگی قبلی نیست: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالًا وَإِدْبَارًا»؛ قلب گاهی اقبال و گاهی ادبار دارد. باید زود این را چاره کرد. چاره‌کردن گاهی به التجا است و باید زیاد التجا کرد. و اولش نیاز دارد به محاسبه و توجه به نفس، که باید مواظب نفس باشد. نکند که از این مسائل که پیش می‌آید، عادی از کنارش بگذرد. به خودش تشر بزند و محاسبه و مشارطه کند که چرا وضع این جور شده است. حتماً بداند که یک جایی خللی پیش آورده که این‌طور شده است. انسان باید خودش را روبه‌راه کند: اول محاسبه و بعد التجا.

گاهی برخی از کلمات و آیات و روایات را مکرر برای خودش بخواند و آن تشنگی را زیاد کند و در جانش اینها را پیاده کند. من کسانی را دیده‌ام که وقتی مسئله‌ای برایشان پیش می‌آید، التجایشان این‌طور است: می‌گویند خدایا، یک بار هم که شده برگردم و بعد شروع می‌کند به توبه و انابه و گریه و تعابیری را که یاد گرفته مانند آیه و حدیث، آن را مکرر برای خودش می‌خواند. گاهی عظمت و راه سنگین را به رخ خودش می‌کشد و خودش را زود تکان می‌دهد تو کجا باید باشی؟ الان کجا هستی؟ وقتی این حال دست می‌دهد، آدم می‌بیند که دور افتاده است.

احساس دورافتادگی کردن، گاهی خودش دست می‌دهد و گاهی انسان باید در خودش ایجاد کند که ما دور افتاده‌ایم؛ از قافله عقب مانده‌ایم! «قافله رفت و تو در خواب مانده‌ای»؛ بعضی‌ها تا این را می‌گویند اشک از چشمان‌شان جاری می‌شود. می‌دانند که برخی به کجا رسیده‌اند و الان خودش کجا است؟ یکی از علمای ربانی می‌گفت: الان کسانی هستند که در حال صحبت با امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه هستند، من بیچاره چرا این‌جوری هستم؟ چطور آنها این قدر

پیش رفته‌اند و من این‌جوری هستم؟ اینها تشرهایی است که آدم به خودش می‌زند. از قافله عقب مانده‌ایم. چقدر ما توان داریم و از آن استفاده نمی‌کنیم؟ گاهی انسان زیبایی حضرت حق را جلوی چشم خود می‌آورد و می‌گوید چرا من باید این‌گونه باشم؟ من باید مشتاق لقای حق تعالی باشم؟ چرا این‌جوری هستم؟ هرکس باید خودش را روبه‌راه کند. این‌طور نباشد که عمر بگذرد و هیچ کاری نکند.

شب روز بشود و روز شب بشود و ما هیچ کاری نکنیم؟ چرا؟ و این ضایعه‌ای است. وقتی این قبیل احساس‌ها دست می‌دهد، خیلی از کارها خودش حل می‌شود: احساس دورماندگی و احساس غربت و احساس سقوط و احساس هبوط. در باب یقظه شنیدید که وقتی نور یقظه دست می‌دهد، انسان احساس می‌کند، در لجن افتاده است؛ در چاله افتاده است. همین احساس در لجن بودن، باعث بیداری می‌شود. احساس غیر از دانستن است. دانسته‌های ذهنی منظورم نیست. احساسی که در واقعیت اثر می‌گذارد؛ این را باید در کار خود بسیار داشته باشیم.

● فلسفه قبض

نمی‌دانم فلسفه قبض را شنیده‌اید یا نه. می‌گویند: قبض نردبان عروج است. قبض یعنی، چیزی به سالک داده نمی‌شود، ولی می‌گویند قبض نردبان عروج است. چرا؟ چون کسی که اهلش است، تا یک روز، روزی معنوی به او نمی‌رسد، احساس می‌کند که عقب افتاده است.

این بازاری‌ها که هر روز درآمد دارند، اگر یک روز درآمد نداشته باشند، احساس می‌کنند که هیچ کاری نکرده‌اند و اوضاع‌شان به هم ریخته است. حتماً این افراد را دیده‌اید. در این وضعیت این بازاری‌ها احساس خفگی می‌کنند. با اینکه امکانات مادی دارند؛ احساس مُردگی دارند و احساس می‌کنند که دارند از جیب می‌خورند.

کسی که در کار روحی است، کمی که فاصله می‌افتد، احساس می‌کند که خیلی فاصله افتاده و خیلی ضرر کرده است. خاصیت قبض همین است که نردبان عروج است. پس از اینکه آن احوال معنوی گرفته می‌شود و نمی‌آید، شخص جزع‌وفزع می‌کند. برخی از این جزع‌وفزع‌های عارفان را که انسان می‌بیند، خیلی شیرین و ناب است و خیلی اثر دارد. از کسانی که فرزند از دست داده‌اند، آنها بیشتر جزع‌وفزع می‌کنند و احساس می‌کنند همه چیز را از دست داده‌اند. چرا؟ چون می‌دانند روزی معنوی روبه‌روز است و نباید قطع شود. و آن همت و عزمی که دارند اگر کمی سست شود، آن را زود چاره می‌کنند.

اولین چیزی که در زمان قبض روی دهد، احساس خفگی و احساس دورافتادگی و احساس حرمان است. در کارهای روحی و معنوی، اینها خیلی مهم است. نه اینکه بگوید نشد دیگر. برخی کک‌شان هم نمی‌گزد که چیزی شده است. ولی برای اهلش، این احساس دورافتادگی خیلی مهم است؛ اول این احساس و بعد التجا. یعنی، یک نور یقظه‌ای بیاید تا بفهمد چه کار کرده است. این به محاسبه نیاز دارد. همیشه باید مواظب درون باشیم. کسی که حال هر روزه‌اش شده

است و می‌گوید من سهمیه روزانه دارم، اگر به او نرسد، حرمان را احساس می‌کند. چون عادت هر روزه‌اش است. ولی بعضی‌ها کاری ندارند: بیاید، نیاید. یک وقت مسئله این است که الا و لابد باید این را بدهی و آن را ندهی. این نه. بحث راجع به این مسئله نیست. بحث راجع به روبه‌راه‌بودن معنوی است.

۲) شکر نعمت و کفران نکردن

در قرآن آمده است: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد، و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود» (ابراهیم، ۱۲). به بعضی افراد مسائل روحی سنگین داده می‌شود، ولی چندان که باید و شاید شکرگزار این روزی معنوی نیستند. گاهی کفران می‌کنند که همین امر سبب می‌شود که روزی کم شود. شکرگزاری روزی را زیاد می‌کند. یعنی، هر وقت روزی معنوی داده شد، باید به خدا وصل شد. این را یادتان باشد.

در روایات آمده است که شکر این است که بدانید این نعمت را چه کسی به شما داده است. یعنی، معرفت. این تعبیر که در روایت آمده است، لطفی دارد. شکر یعنی، بدانی که این نعمت و این روزی از جانب خدا به شما داده شده است. بعضی از کسانی که القائنات پشت سر هم دارند، متوجه نیستند که این القائنات از کجا است! این نحوه عمل کردن، شکرگزاری مناسب نیست. هر آنچه خدا داده است اگر بخواهد بگیرد، یک‌روزه می‌گیرد. اگر کسی که کار علمی می‌کند بگوید این کار علمی را من انجام می‌دهم، این منطق قاوونی است. چون قارون هم می‌گفت: من با علم خودم این سرمایه را جمع کرده‌ام.

منطق دینی ما این است: «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»؛ و هر نعمتی که دارید از خدا است (نحل، ۵۳). هر چه به شما می‌رسد، از طرف خدا است؛ چه کار علمی، چه کار روحی. کار روحی شکر بیشتری می‌خواهد. چرا؟ چون نعمت سنگین‌تر است. این را یادتان باشد.

اگر روزی معنوی می‌آید و ملکاتی دست می‌دهد و داده می‌شود، معرفت حقّی که داده می‌شود، معارف سنگین که داده می‌شود، باید در شکرکردن خیلی دقت کرد. یعنی، آدم فکر نکند این امور معنوی از خودش است. خدا در مسایل عادی، نسبت به شکرگزاربودن و نبودن خیلی سخت نمی‌گیرد. اما اگر در مسائل معنوی شکرگزاری نشود، خیلی زود جمع می‌شود.

کسی که اهل مسائل روحی و معنوی است، اگر شکر نکند، خدا زود جمع می‌کند تا او را گوشمالی بدهد و بفهمد. ولی اگر نفهمید، او را به حال خودش واگذار می‌کند و استدراج در مورد او جاری می‌شود. در این استدراج گاهی حال معنوی برایش اصل می‌شود نه خدا. به حال و معرفتش بیشتر بند است تا به خود خدا. اینها یعنی خدا را فراموش کردن.

باید بدانیم که معرفت از خدا است و بیشتر شاکر بود. این آیه «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» هم در مسائل مادی و هم در مسائل معنوی جریان دارد. انسان باید یاد بگیرد که سر صحنه شکر کند. اگر سر صحنه نتوانست، در روز یک زمانی را

به این امر اختصاص دهد. ولی اگر کسی یاد بگیرد سر صحنه شکر کند، می‌داند که از خدا است و خوب می‌فهمد (که این نعمت را) خدا داده است. اگر همین را بفهمد، خودش یک نوع شکر است. شکر یک نوع کشش معنوی خاص است که در ضمن معرفت به خدا در دل پیدا می‌شود و آدم را به تشکر از خدا وا می‌دارد.

کسانی که کار روحی می‌کنند، سر صحنه شکر سنگینی می‌کنند و از جهت زمان سه ثانیه هم نشده است ولی گویا دو روز درگیر شکر بوده است. یعنی، زمان برایشان بسط پیدا کرده است. خودشان می‌فهمند که چه کار می‌کنند.

شخصی می‌گفت: در سجده گفتم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» و چند ثانیه صبر کردم و ذکر دیگری گفتم. ولی احساس کردم که به اندازه یک روز درگیرش بودم. چنین شکری بسط یافته است، ولو از جهت زمانی خیلی اندک باشد.

یک راهش هم این است که برنامه بگذارد و زمانی را برای شکر بگذارد و به خودش بگوید این نعمت، آن نعمت (و همه نعمت‌ها) را خدا داده است. یکی از اساتید می‌گفت: اگر بخواهند روزی را تقسیم کنند، بیشتر از این که الان به من داده‌اند، به من نمی‌رسد. خدا به من خیلی نعمت داده است. «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» و فضل خدا بر تو همواره بزرگ بود (نساء، ۱۱۳). اگر آنچه داده شده عظیم است، باید خیلی کرنش و شکر کرد.

● کفران نعمت

کفران سطوحی دارد. اگر مناسب حال و مقامش شکر به جا نیاورد، این یک نوع کفران نعمت است. کسی که به مرحله بالاتر رسیده است، نباید شکرگزاری‌اش مانند مرحله قبلش باشد، بلکه باید مناسب شأن خودش باشد. خداوند اوایل برای عموم سخت نمی‌گیرد، ولی به وقتش، نعمت را از آنها می‌گیرد. چرا که شخص خودش را به مرحله پایین‌تر کشیده است. اینجا است که بعضی می‌گویند باید مراقبت‌های شدید انجام شود. آنچه خدا داده است تا می‌توانید آن را نگه دارید و بر اساس آن عمل کنید.

کفران گاهی بدین صورت است که شخص به جایی می‌رسد، اما او را هدر می‌دهد. مثلاً، چیزی به او داده‌اند، باید وقتی را بگذارد و آن حال خوش را ادامه دهد، ولی بلافاصله آن را رها می‌کند و ادامه نمی‌دهد و به سراغ کار دیگری می‌رود. این یک نوع کفران است. اگر حال خوش دادند و ده یا پانزده دقیقه فرصت داری، در همان حال باش! استمرار بده، اما گاهی کاری نمی‌کند و می‌گذارد کنار. «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرَكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا فِتَعَرَّضُوا لَهَا» یعنی، همراهش بروید. من می‌بینم به کسی حال خوشی دست داده است، خودش را می‌کشد کنار و با دیگران صحبت می‌کند. بنده خدا، به تو حال خوش داده‌اند، چرا این‌جوری آن را هدر می‌دهی؟ این یک نوع کفران است. مانند این است که به شما غذا بدهند و نصف آن را بخوری و بقیه‌اش را بریزی دور! این کفران است.

بنده خدایی می‌گفت: من قدرت ندارم و خطورات می‌آید، این اشکالی ندارد و خطورات می‌آید و فرصت را از او گرفت و از دستش رفت. اتفاقاً این فرصتی است برای تمرین نفی خواطر. ولی اینکه از دست تو برمی‌آید، می‌توانی انجام

بدهی و در زمانی که حال خوش دست می‌دهد، با دیگری صحبت نکنی. این را انجام بده. این غیر از نفی خواطر است. هدر ندهیم؛ کفران نکنیم. وقتی حال خوش دست داد، باید استفاده کرد؛ وقت حرف زدن نیست؛ وقت کار فکری کردن نیست.

(چنین شخصی) گاهی کفران صریح می‌کند. یعنی، به نقیض آن مرتبه‌ای که به او داده شده است، عمل می‌کند. علمش را دارد، ولی نقیض آن را ایجاد می‌کند و به زبان می‌آورد. این نقیض‌ها خیلی مهم است. این کفران صریح است. مثلاً، یاد گرفته اس‌آساس بندگی را و یاد گرفته که انانیت باید حذف شود، ولی با وجود این علم و معرفت، نقیض آن را انجام می‌دهد. این را می‌گوییم کفران.

شکر هم سطوحی دارد. مثلاً شکر سطح معرفتی دارد؛ سطح اعمال عشقی دارد و همین‌جور بالا می‌رود. نفس اعمال کردن هم خودش شکر است. اگر کسی بخواهد روزی معنوی برایش ماندگار شود، راهش زیاد کردن شکر است. خود شکر، روزی معنوی است. با این سبک، این روز معنوی را باید افزون کرد. «فَاضَ ثَمَّ فَاضَ» است که گاهی نمی‌تواند احصاء کند. آنی که در یک لحظه به من دادند، الان هرچه می‌خواهم بنویسم، نمی‌توانم همه آن را احصاء کنم. پس یکی از اسباب ازدیاد رزق، شکر است و کفران نکردن و قدردانستن و مطابق آن عمل کردن.

۳ درک بین‌الطلوعین

در روز بهترین اوقات بین‌الطلوعین است. در هفته، شب جمعه و روز جمعه و در سال، ماه مبارک رمضان، اینها اوقات ویژه‌اند. روزی افزون را در بین‌الطلوعین تقسیم می‌کنند. اگر انسان در این زمان بیدار باشد، همین بیداربودن اثر دارد، چه برسد به اینکه دست به کار شود و کار روحی و معنوی داشته باشد. بنده خدایی می‌گفت: کل روز کشک است و روغن آن بین‌الطلوعین است. یعنی، بین‌الطلوعین این قدر اثر دارد. واقعش این است که بین‌الطلوعین خیلی اثر دارد. در روایات آمده است که وقت روزی دادن خدا و تقسیم ارزاق است. روزی معنوی هم همین‌طور است.

بین‌الطلوعین، مه‌هد برای روزی معنوی است که حظی از بهشت دارد. این زمان را خیلی باید مراقبت کرد. بعضی می‌گویند از ده دقیقه شروع کنید. اول نماز شب باید باشد. طلبه باید نماز شب بخواند. اگر به هر دلیلی نتوانست بخواند، قضایش را به‌جا بیاورد. پس از اذان، نماز صبح را بخواند و ده دقیقه بنشیند. ده دقیقه که می‌شود نشست. بعد آن را پانزده دقیقه کند. این به عادت ما برمی‌گردد. بعد آن را یک ساعت و یک ساعت و نیم کند و کل بین‌الطلوعین را پر کند.

برخی آقایان تأکید می‌کنند که در بین‌الطلوعین به رخت‌خواب نروید. این کار برای همه نیست و برای اهلش است. کسی که اهلش نشده، همان ده دقیقه را بیدار باشد و بعد بخوابد. ولی کسانی که اهلش شده‌اند، می‌گویند خوابم هم برود، همین جا باید باشد.

در روایت آمده است که خداوند به ملائکه نسبت به بنده‌ای که در سجده خوابش برده است، مباحثات می‌کند و می‌گوید برای من کار کرده، ولی خوابش برده است. مزاج بدنی را باید مراعات کرد و نباید از بین برد. باید مراعات کرد. پس بین‌الطلوعین، جای طلب روزی سنگین معنوی است. یک طلب ویژه است. در عین حالی که برنامه هم دارد: قرآن و ذکر و دعا و هر چه صلاح می‌داند. بین‌الطلوعین را باید آباد کرد و اگر بین‌الطلوعین آباد شود، روز هم آباد می‌شود.

برخی از اساتید می‌گویند: بین‌الطلوعین، راهبر انسان است. چرا؟ چون با استمرار آن کم‌کم القائنات خوش معنوی برای انسان حاصل می‌شود. اگر مناسبت پیدا شود، به انسان می‌گویند که چه کار باید کند!

در بیان یکی از ائمه آمده است: پدر ما، ما را وادار می‌کرد که بین‌الطلوعین را بیدار باشیم.

بین‌الطلوعین، بهترین وقت خلوت است. چون غالب مواقع انسان مزاحم دارد. گرچه می‌شود که وقت‌های دیگری را هم فراهم کرد. بین‌الطلوعین، وقت خلوت است. ما یک زمان از روز را می‌خواهیم که خلوت باشد تا به درد خودمان برسیم. به خود نگاه کنیم؛ به خدا نگاه کنیم.

ما یک وقت خلوت می‌خواهیم که بین‌الطلوعین بهترین وقت است. بین‌الطلوعین روزی را اضافه می‌کند و روزی معنوی شدیداً اضافه می‌شود. روزی داده شده در بین‌الطلوعین، روز را آباد می‌کند. روی بین‌الطلوعین خیلی تأکید می‌کنم.



جلسه ۳۳۱ (۱۷ آبان ۹۹)

سال گذشته تعامل سلوکی با اسمای الهی را مطرح کردیم. در بحث اسمای الهی، اسم «رزاق» را از جهت رزق مادی توضیح دادیم. امسال بحث روزی معنوی را شروع کردیم. انواع رزق معنوی را گفتیم و رسیدیم به اسباب ازدیاد رزق معنوی.

اسباب ازدیاد رزق معنوی

۱ عزم و همت و تشنگی؛

۲ شکرگزاربودن و کفران نعمت نکردن؛

۳ درک بین‌الطلوعین؛

۴ صبر و استقامت.

محور بحث این جلسه صبر و استقامت است. بیشترین و عمیق‌ترین روزی‌ها منوط به صبر است. به طور کلی، صبر است که راه را باز می‌کند. راجع به صبر و استقامت توضیح داده‌اند که کسی که استقامت و صبر نداشته باشد، مقامات معنوی به او داده نمی‌شود. «حال» به او داده می‌شود، ولی «مقام» نه.

«مقام» امری است که ملکه شده است و دم‌به‌دم به انسان می‌رسد. مقامات معنوی که برای انسان حاصل می‌شود، همیشه می‌خورد و قوی‌ترین‌ها و بهترین‌ها را استفاده می‌کند. ولی «حال» می‌آید و می‌رود و ماندگار نیست و برای اینکه لبی تر شود خوب است. اما برای ازدیاد روزی معنوی، اینکه استقامت بورزد، این استقامت خیلی از مشکلات را حل می‌کند.

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَايَاتِنَا يُوْقِنُونَ»؛ و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند (سجده، ۲۴). ما آنها را ائمه قرار دادیم. ائمه یعنی آن مقامات نهایی؛ یعنی نه تنها خودشان دارای روزی معنوی هستند، بلکه از دیگران هم دستگیری می‌کنند. امام یعنی آن مراحل نهایی که به ملکوت وصل است و با ملکوت کار می‌رسد. به «امر» ما کار می‌رسد که از آن تعبیر می‌کنیم به «ایصال الی المطلوب» و به لحاظ باطنی دستگیری می‌کند. آنها به واسطه باطن عالم، همه را هدایت می‌کنند. چرا؟ چون صبر کردند و به آیات ما یقین کردند.

حضرت ابراهیم پس از اتمام امتحانات، به مقام امامت رسید. کی رسید؟ وقتی که صبر بر اینها کرد. «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم» (بقره، ۱۲۴). به طور کلی، در همه مسائل معنوی باید صبر کرد.

در مورد ملاحسینقلی همدانی می‌گویند سی‌چهل سال دست به کار بود، ولی هیچ افتتاح و انکشافی در کار نبود؛ اما او کوتاه نیامد. او دست از کار نکشید. چرا؟ چون او مُلْهِم شد. ایشان یک بار پرنده‌ای را دید که برای برداشتن یک نان یا غذایی که بزرگ بود، آن قدر آمد و نوک زد تا آخر موفق شد و آن را با خود بُرد. ملاحسینقلی همدانی گفت: من از این حادثه مُلْهِم شدم که آن قدر باید نوک بزنی تا انکشاف حاصل شود؛ یعنی باید استقامت ورزید. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»؛ در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند (فصلت، ۳۰). بنابراین، استقامت، افتتاح می‌آورد.

چرا باید استقامت ورزید؟ چون باید مناسبت حاصل شود. تا آن مناسبت ایجاد نشود، کار درست نمی‌شود. جناب خواجه نصیر این‌گونه توضیح می‌دهد: زغال خیس روشن نمی‌شود. باید کنار آتش باشد تا رطوبتش گرفته شود. و باید خوب داغ شود تا به تدریج روشن شود و به تدریج سرخ شود. تا سرخ نشده باشد، اگر از کنار آتش فاصله بگیرد، دوباره

سرد و سیاه می‌شود. اما زمانی که این زغال سراسر شعله شود و روشن شود، آن وقت، خودش می‌شود آتش. در صبر چنین حالی را نیاز داریم که آدم را با ملکوت عالم و خدا متناسب می‌کند. بدون صبر و استقامت، ممکن است «حال» بیاید ولی تبدیل به «مقام» نمی‌شود.

در کارهای علمی، ممکن است شخص قریب‌الاجتهاد باشد، ولی به‌خاطر عدم صبر بَلید شود. حتی اولیاتش را هم نداند. چون فاصله گرفته است. در کار علمی باید استمرار و استقامت باشد تا کار درست شود. خطاها اگر ادامه ندهند، می‌بینند که دست برگشت به حالت اولش و دیگر آن مهارت نیست. در بحث‌های سلوکی هم همین‌طور است. باید استمرار داشت تا درست شود. باید استقامت داشت و ادامه داد. یک عزم می‌خواهد و یک دست به کارشدن دایمی می‌خواهد، نباید آن را کم کرد.

روایات اربعین «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» یا آن روایت امام باقر علیه‌السلام که فرمودند: کاری را که شروع کردید، حداقل یک سال ادامه دهید، برای این است که کاری را که انجام می‌دهید مناسب ایجاد کند و به «مقام» تبدیل شود.

در نمط نهم اشارات، بوعلی توضیح می‌دهد که چگونه باید عمل کرد تا معرفت ایجاد و تبدیل به سکینه شود. اگر ادامه ندهید به رزق معنوی نمی‌رسید. استقامت باید پولادین باشد. برخی را دیده‌ام که خیلی خوش برای خودشان (این موضوع را) حل کرده‌اند. «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»؛ و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند (سجده، ۲۴). چرا به این مقام رسیدند؟ چون صبر کردند. یعنی خدا خواسته است که در دین استوار باشید؛ یک لحظه کوتاه نیایید، اگرچه همه مردم بر ضد شما باشند.

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ با این حال، پروردگار تو نسبت به کسانی که پس از [آن همه] زجر کشیدن، هجرت کرده و سپس جهاد نمودند و صبر پیشه ساختند، پروردگارت [نسبت به آنان] بعد از آن [همه مصایب] قطعاً آمرزنده و مهربان است (نحل، ۱۱۰). کسانی که بعد از اینکه زجر کشیدند، ولی کوتاه نیامدند و جهاد کردند و صبر کردند، آنها مورد غفران و رحمت الهی قرار می‌گیرند. صبر در مقام عمل مورد بحث است. باید ایستادگی کرد و کوتاه نیامد. برخی می‌گویند: تا عمر دارم می‌خواهم بین‌الطلوعین را آباد کنم. تصمیم من این است و کوتاه نمی‌آیم، ولی اینکه خداوند چه بخواهد، نمی‌دانم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از شکیبایی و نماز یاری جویید؛ زیرا خدا با شکیبایان است (بقره، ۱۵۳). صبر تفسیرهای متعدد دارد، ولی معنای دقیق و اصلی آن استقامت است.

«إِنَّمَا يُؤَقِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ بی‌تردید، شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب [و] به تمام خواهند یافت (زمر، ۱۰). توفی یعنی اجرشان را کامل می‌دهد. این اجر بی‌حساب جای تأمل فراوان دارد. به غیر حساب یعنی از حالت

عادی درمی‌آید و این ریشه در صبر دارد. مرحوم ملا حسینقلی همدانی بعد از سی سال که کار سلوکی را ادامه داد به او چیزهای عجیبی دادند که از کسانی که از او جلوتر بودند هم سبقت گرفت. چرا؟ چون صبر کرد و کوتاه نیامد.

یقین داریم و مشخص است که اگر کسی در اینجا به او ندادند، در برزخ حتماً به او می‌دهند. این مطلب مثل روز روشن است. دنیا مزرعه آخرت است. کسانی که در امور معنوی تلاش می‌کنند به نتیجه می‌رسند، چون خداوند فضلش زیاد است و بی‌اجر نمی‌گذارد و به غیر حساب می‌دهد: چه در دنیا، چه در آخرت.

«إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»؛ بی‌گمان، هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند (یوسف، ۹۰). یعنی، در راه درست و تقوا کوتاه نمی‌آید و ادامه می‌دهد و صبر می‌کند. نتیجه صبر همراه با تقوا این است که خداوند اجر محسنین را ضایع نمی‌کند. لذا برخی از آقایان می‌گویند: بیشترین چیزی که نتیجه می‌دهد، صبر و استقامت است. فتوحات کامل و غنی و عمیق ریشه در صبر دارد. یکی از اموری که باید در روزی معنوی دقت کرد، این است که بدانیم منطق پشت صحنه صبر چیست که به اینجا منتهی می‌شود.

● منطق صبر

برخی می‌گویند: ما این همه صبر کردیم، هیچ نتیجه‌ای نداشت. در این تعبیر یک نغمه شیطانی وجود دارد و خود آن فرد هم متوجه این موضوع نیست. پرده کنار برود، آن وقت می‌فهمد چه کار کرده است. الان متوجه نیست. قرار نیست که کار معنوی تاثیرش آشکار باشد، بلکه وقتی رفت آن سو، می‌بیند و می‌فهمد که به ذاکر چه می‌دهند و آنجا است که حسرت می‌خورد که ای کاش تمام عمر ذاکر بودم. برای ما این موضوع آشکار نیست.

این احتیاج به یک منطق شفاف دارد تا به دنبال چیز دیگری نرویم. یک منطق از راه عقلی به دست می‌آید. اینکه انسان چیست و کمالش چیست؟ بوعلی در نمط هشتم اشارات، در بحث بهجت و سرور در نهایت به اینجا می‌رسد که کمال نهایی، کمال انسانی است. سپس در نمط نهم، درباره سلوک عارفان در باب عرفان توضیح می‌دهد. ابتدا باید منطق سلوک و عرفان را یاد گرفت که منطق آن چیست و بدانیم انسان کیست و کمالاتش چیست.

اگر کسی بداند که آخر کمال این است و باید به اینجا رسید و تمام تلاش خود را هم کرده است، هیچ وقت پشیمان نمی‌شود. اینجا به او ندهند، در آخرت و برزخ به او می‌دهند. ولی اصلش این است که منطق نخستین را باید درست کرد. اگر کسی به تحصیل‌کننده معارف بگوید: بی‌خود خودت را معطل کرده‌ای و حقایق و معارف را خوانده‌ای؟ چرا این‌گونه عمل کردی؟ به چی رسیدی؟! او در پاسخ می‌گوید: من می‌دانم که چه کار می‌کنم.

باید منطق کمالی را یاد گرفت. ما اگر کارفرما یا کارگر یا طلبه یا مغازه‌دار و... هستیم، بدانیم به خاطر مکثی که در دنیا می‌کنیم به این امور دنیایی نیاز داریم؛ در دنیا نیاز داریم برای اینکه به کمالات برسیم (به امور مادی بپردازیم).

کسی که با این منطق کار می‌کند، ضرر می‌کند؟ نه. اینجا شفاف‌کردن منطق صبر است که من صبر می‌کنم برای چه؟ از طریق مباحث عقلی می‌توان این منطق را روشن کرد.

● اهمیت مباحث عقلی

مباحث عقلی حوزه را باید قدر دانست که راه را به انسان نشان می‌دهد. خواندیم؛ ولی وقتی خواندیم توجه کنیم که چه چیز خواندیم؟ سپس آن را به واقعیت وجودی خود تبدیل کنیم. مشکل بسیاری از افراد این است که مبالغه علم او به تعبیر قرآن، همین دنیا است. هرچه می‌کند دنیا را می‌طلبد. اما اگر کسی معقول خوانده باشد، می‌فهمد که چقدر ابد ساخته است و چقدر به کمالش نزدیک شده است. این را می‌فهمد. چنین کسی منطق صبر را به خوبی می‌فهمد. بله، گاهی طبع همراهی نمی‌کند، ولی همین منطق صبر کمک می‌کند تا بتواند به تدریج آن کار را انجام دهد. لذا توصیه می‌کنم، سروران بحث‌های انسان و کمال انسان را در فضای معقول (حوزوی) بخوانند. واقعاً پُر فایده است. نغمه‌های شیطنانی معمولاً برای کسانی است که این حقایق را متوجه نیستند. دقت کنید.

پس یکی از کارهایی که به ما کمک می‌کند تا ما در صبر موفق شویم، این است که منطق صبر را بدانیم. مورد دیگر این است که با کسانی که صبر می‌ورزند، همراهی کنیم. یکی از عالمان ربانی را سراغ داریم که نمره‌اش در درس خواندن بیست است و در حضور و ادب مع‌الله هم بیست است. ایشان می‌گفت: استادم به من گفت چله بگیر و من هفت‌هشت چله را به هم وصل کردم. این همت است. رفت‌وآمد با این افراد هم خیلی از مشکلات را حل می‌کند. الگوی جلوی چشم، خیلی مؤثر است. ما که از اول نمی‌توانیم مثل آیت‌الله العظمی بهجت از اول روزی دوازده ساعت به ذکر مشغول باشیم.

برخی از اساتید می‌گفتند: درس را بخوان، با نیتِ لِلَّهِ. این نحوه عمل کردن، خودش ذکر است. این عمل را که انسان می‌تواند انجام دهد.

افراد صبور و با استقامت را ببینید، خیلی مؤثر است. خواندن زندگی‌نامه‌ها خیلی مؤثر است، ولی برخورد و دیدن این افراد مؤثرتر است.

باید صبر را بیاموزیم، گاهی از منطق شفاف و گاهی از طریق الگوی جلوی چشم و گاهی هم از طریق حساب‌رسی‌های به موقع.

گاهی انسان کار معنوی انجام می‌دهد، ولی یک دفعه خسته می‌شود و کم می‌آورد. در روایات داریم که به نوعی رفق و مدارا به خرج دهید تا خسته نشوید. باید مدارا کرد تا انسان بتواند در اعمال عبادی توفیق پیدا کند. باید به صورت عاقلانه کار معنوی را انجام داد. باید مواظبت کرد تا نفس تآبی نکند. باید حساب‌رسی‌های ویژه کرد تا صبر از ما گرفته نشود و این حساب‌رسی ویژه به ما کمک می‌کند تا آن برنامه معنوی را طبق روال پیش ببریم.

پس اولاً باید منطق صبری را درست کرد و شفاف کرد. ثانیاً با افرادی که در این زمینه قَدَر هستند همراهی کنیم و الگو بگیریم. ثالثاً حسابرسی‌های ویژه داشته باشیم. یعنی هر کسی به حسب طبع و مزاجش عمل کند. بی‌خود از خود توقع نداشته باشیم.

اینکه خانمی خانه‌دار است و با همین خانه‌داری درس هم می‌خواند، این خیلی خوب است. ولی ممکن است همین خانم برنامه‌اش این‌گونه باشد که مثلاً روزی دو ساعت درس بخواند، ولی بچه‌ها (و کار خانه) به او اجازه نمی‌دهد. یک راهش این است که همین راه را ادامه دهد و به اعصابش فشار بیاورد و بعد رها کند. اگر شرایط سخت است چرا برنامه فشرده می‌گذاری؟ برنامه سبک‌تر بگذار، ولی به صورت مستمر. و نسبت به آن صبر کن و آن را رها نکن. در کار روحی و در کار علمی هم، همین‌طور است. به اندازه ظرفیت و توان باید از خود انتظار داشت. برنامه مستمر، خودش صبر می‌آورد.

از صبر، صبر می‌جوشد. یعنی، وقتی انسان صبر کردن را یاد بگیرد، این صبر، صبر بعدی را محکم‌تر می‌کند که باید به این (نکته) توجه داشت.

به یاد داشته باشید که این حسابرسی‌های ویژه؛ این الگوهایی که داریم؛ این منطقی که داریم؛ این صبری که تمرین کردیم و موجب صبر بیشتر می‌شود، کم‌کم ما را به جایی می‌رساند که آنچه قرآن فرموده، در ما محقق می‌شود. در کار روحی و سلوکی برای ازدیاد روزی به نظرم این (موضوع) خیلی مهم است. ازدیاد روزی معنوی این‌طور نیست که یک بار کار سنگین انجام دهید و به یک‌باره به شما چیزی بدهند. اگر هم این امر محقق شود «حال» است (نه «مقام»).



جلسه ۳۳۲، ۲۴ آبان ۹۹

سال گذشته اسمای حسناى الهی را با اسم «رزاق» شروع کردیم و رزق مادی را به پایان رساندیم. امسال بحث رزق معنوی را شروع کردیم که در قرآن با عنوان «رزق کریم» و «رزق حَسَن» آمده است. جلسه قبل بحث اسباب ازدیاد رزق معنوی را شروع کردیم.

اسباب ازدیاد رزق معنوی:

۱) عزم و همت و تشنگی؛

۲) شکرگزاربودن و کفران نعمت نکردن؛

۳) درک بین‌الطلوعین؛

● صبر و استقامت

صبر و استقامت در امور معنوی خیلی مهم است. اگر کسی در امور معنوی صبر و استقامت داشته باشد، توغاً می‌تواند به عمیق‌ترین معارف دست پیدا کند. ممکن است در دیگران احوالی روی دهد، ولی پایدار و عمیق نیست؛ مگر عده کمی که به دلیل مناسبت ذاتی به این امور دست می‌یابند. باید استقامت را خیلی جدی گرفت. در فضای اجتماعی هم باید به رزق معنوی توجه کرد.

● صبر اجتماعی

در صحنه اجتماع مشکلاتی که پیش می‌آید یا کار دینی ویژه‌ای است که همه مردم باید در آن استقامت بورزند و ادامه دهند، اگر آن را انجام دهند، معمولاً روزی‌های نابی نصیب‌شان می‌شود. مثلاً دل محکمی به آنها داده می‌شود و میل به خدا و عشق به خدا در صحنه اجتماع زیاد می‌شود.

در سوره عصر، مؤمنان یکدیگر را به صبر دعوت می‌کنند. دعوت به صبر به شکل اجتماعی است؛ یعنی باید همدیگر را به صبر دعوت کنیم. این دعوت کردن به صبر در مسیر حق و در کارهای اجتماعی، اینها رزق معنوی را زیاد می‌کند. مخصوصاً اگر این صبر به صبر «بالله» تبدیل شود، این خیلی عالی و ناب خواهد شد؛ به خصوص در هدایت جامعه به سمت الله. در قرآن کریم آمده است: «وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ و صبر کن و صبر تو جز به [توفیق] خدا نیست (نحل، ۱۲۷). اینها روزی‌های معنوی را برای جامعه می‌افزاید. همه بحث‌های قبلی، در روزی جامعه هم هست. گاهی این تفضّل‌ها به حدّی است که از هر طرف (نازل می‌شود). نه فقط برکات مادی، بلکه روزی‌های معنوی هم به آنها می‌رسد. به بیان دیگر، برکات آسمان و زمین به لحاظ معنوی، هم به صورت شخصی و فردی است و هم در صحنه اجتماع.

الان در ایام کرونا صبری که مردم می‌کنند و راه را گم نمی‌کنند و تحملی که می‌کنند و توجهی که به سمت خدا می‌کنند، اینها راه را بهتر باز می‌کند و روزی‌های معنوی خاصی نصیب عموم مردم می‌شود. در مصائب مادی صبر می‌کنند و در عین حال، روزی معنوی هم شامل حالشان می‌شود. در این مشکلات ما نباید التجای عمومی نسبت به خداوند سبحان را از دست بدهیم. حتی صحنه‌های سخت‌تری هم که پیش می‌آید، بهترین موقعیت ارتباط با خدا است که به شکل اجتماعی خیلی مؤثرتر است. این صورت اجتماعی، جامعه را زودتر پاک می‌کند. الان قصد ورود به مباحث اجتماعی را ندارم.

استغفار اجتماعی داریم. در قرآن هم آمده است: «وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛ و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است (انفال، ۲۵). لذا استغفار عمومی و التجای عمومی خیلی مؤثر است. قرآن کریم هم فرموده است که اگر استغفار کنید، خداوند رزقش را زیاد می‌کند. باید صبر کنیم و استقامت بورزیم و محکم هم بایستیم و کوتاه هم نیاییم. این منطق را باید به جامعه نشان بدهیم. اصلاً برای چه به این دنیا آمده‌ایم؟ فقط لذت‌بردن نیست، بلکه آمده‌ایم خود را بسازیم؛ جامعه را بسازیم؛ جامعه صبور بسازیم. و همه جامعه این صبر و شکر را با هم جمع کند.

● طهارت

سبب دیگر ازدیاد رزق معنوی، طهارت است. قبلاً در رزق مادی این روایت از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را خواندید: «دُمُّ عَلَى الطَّهَارَةِ، يُوسَّعُ عَلَيْكَ فِي الرِّزْقِ»؛ پیوسته در حال طهارت باش، روزی‌ات گسترش می‌یابد (میزان‌الحکمه، ج ۴، ص ۴۴۳). شما در طهارت استمرار داشته باشید، خداوند متعال روزیتان را زیاد می‌کند. وضوگرفتن و طاهر بودن در ازدیاد روزی اثر دارد و واقعاً همین‌طور است. وضوگرفتن و پاک‌بودن در روزی اثر دارد. در عین حال این روایت سطوحی دارد.

● سطوح طهارت

محقق قونوی در شرح‌الحديث این بحث را آورده است و سطوح طهارت و رزق را مطرح کرده است و همین مطلب در مصباح‌الانس فناری هم منعکس شده است. این حدیث هم شامل طهارت مادی است و هم شامل طهارت معنوی؛ طهارت معنوی هم سطوحی دارد. اگر با همین طهارت معنوی، قوه خیال طاهر شود و افکار خوش و صورت‌های خیالی خوش بیاید، این طهارت خیلی تأثیر دارد. همین‌طور اگر انسان کمتر خطا کند، طهارت باطنی (او بیشتر می‌شود). خطا، رجس باطنی است. اگر انسان خطا نکند، در روزی معنوی‌اش تأثیر دارد. قوه عاقله‌اش هم همین‌طور است.

آنچه آقایان عرفا در منازل‌السائرین و کتاب‌های مشابه آن، دربارهٔ سطوح منازل توضیح می‌دهند، عملاً برای زمینه‌سازی طهارت‌های پی‌درپی‌ای است که این طهارت برای تفضلات بعدی حضرت حق، آمادگی ایجاد کند. این قاعده کار است و معنای روایت «دُمُّ عَلَى الطَّهَارَةِ، يُوسَّعُ عَلَيْكَ فِي الرِّزْقِ» است.

«لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»؛ هرگز در آن جا مایست، چرا که مسجدی که از روز نخستین بر پایهٔ تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن [به نماز] ایستی. [او] در آن، مردانی‌اند که دوست دارند خود را پاک سازند، و خدا کسانی را که خواهان پاکی‌اند دوست می‌دارد (توبه، ۱۰۸). من چون پاکی را دوست دارم به سمت مسجد می‌روم. دوست دارم از نقایص و خلیط و

افکار بد و پلید دریابیم. آنها مردانی هستند که دوست دارند پاک شوند. خداوند کسانی را که دوست دارند پاک شوند، دوست می‌دارد.

● محبوب‌ها در قرآن

قبلاً هم عرض کرده‌ام: «يُحِبُّ» و «لَا يُحِبُّ» که در قرآن آمده است، خیلی مهم است. خداوند دوست دارد تو این را؛ خداوند دوست دارد مطهرین را؛ خداوند دوست دارد متقین را. یعنی نظام عالم با او است. خدا دوست دارد یعنی، عنایت خداوند را به سمتش جلب کرده است. یعنی، تمام عالم که جنود الهی هستند به او کمک می‌کنند و ملائکه به سمت او میل دارند. ملائکه می‌خواهند به او مدد برسانند و او را بالا ببرند. این خاصیت آن چیزی است که خداوند دوست داشته باشد. خداوند انسان‌هایی را که قرار است پاک شوند، دوست می‌دارد؛ یعنی به سمت آنها عنایات خودش را روانه می‌کند که تبدیل می‌شود به تفضلات و تکریم‌های حضرت حق. خداوند نه تنها در مسائل مادی او را مورد توجه قرار می‌دهد، بلکه در مسائل معنوی هم دستش را می‌گیرد.

● قلوب شکسته

ما بشر هستیم؛ خطا از ما سر می‌زند، ولی دوست داریم پاک شویم. اینکه دوست داریم پاک شویم، زمینه ایجاد می‌کند تا خداوند سبحان عنایت کند؛ تا «يُحِبُّ» شد، دست او را می‌گیرد و بالا می‌برد. این همان روزی معنوی است که به چنین شخصی باید داده شود. گاهی به او یک دل شکسته می‌دهد؛ آن وقت خداوند در این دل شکسته حاضر است. «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ» (مفاتیح الغیب، ص ۷۸۳). می‌شود تعبیری این چنین داشت که خداوند سبحان او را آماده و تطهیر می‌کند. تطهیر یک نوع برطرف کردن آلودگی است. فطرت ما فطرتی است که تا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفته می‌شود، «أَلَا اللَّهُ» خودش می‌آید. فطرت ما فطرت پاکی است، ولی به ناپاکی دچار شده است.

خداوند کسانی را که تصمیم دارند خودشان را پاک کنند، دوست دارد. بشر هستیم و آلودگی هست؛ نفس اماره هست؛ گناهان هست؛ دوست ناباب هست؛ جامعه آلوده هست؛ خیلی چیزها هست که آدم را آلوده می‌کند، ولی انسان دوست دارد که پاک شود و به درگاه خدا التجا می‌کند. کسانی که به مسجد می‌روند، کسانی هستند که می‌خواهند پاک شوند. این را خدا دوست دارد؛ یعنی تطهیر و طهارت زمینه تفضل حضرت حق است و روزی معنوی داده می‌شود.

حقیقت قرآن و کتاب مکنون را پاکان درک می‌کنند. «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ که جز پاک‌شدگان بر آن دست ندارند (واقعۀ، ۷۹). ناپاکی با حقیقت قرآن نمی‌سازد. اگر پاک باشند، می‌توانند درک کنند. حتی در جریان حضرت لوط آمده است آنها می‌گویند: اینها ادعای طهارت می‌کنند. «إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ»؛ آنان کسانی‌اند که به پاکی تظاهر می‌کنند (اعراف، ۸۲).

یکی از راه‌های ایجاد طهارت، تقوا است. بخش بسیار قابل توجه تقوا، حذر کردن از خلاف‌ها و بدی‌ها است که همان طهارت است. از خطورات غلطی که دارد رنج می‌برد؛ دوست دارد پاک شود، حذر می‌کند. این حذر کردن را تقوا می‌گویند.

● تقوا و روزی معنوی

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»؛ و هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد. و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند، و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است. خدا فرمانش را به انجام‌رساننده است. به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است (طلاق، ۳۲).

هر کس تقوا پیشه کند، خداوند سبحان هم در رزق مادی و هم در رزق معنوی راه را برایش باز می‌کند. راه ملکوت را برایش باز می‌کند و از آنجا که گمان نمی‌کند، (روزی) به او می‌دهد. یعنی، اگر انسان تقوا پیشه کند و خویشتنداری کند و سعی کند جلوی خطورات را بگیرد و بگوید: خدایا من نمی‌خواهم بی‌ادبی کنم و مرتکب اشتباه شوم، خداوند سبحان هم روزی معنوی و هم روزی مادی‌اش را زیاد می‌کند.

● تشخیص حق از باطل

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد؛ و گناهانتان را از شما می‌زداید؛ و شما را می‌آمرزد؛ و خدا دارای بخشش بزرگ است (انفال، ۲۹). خداوند به شما معرفت می‌دهد یا القای معرفت می‌کند. شما را راه می‌اندازد. تا طهارت و تقوا هست، این تبدیل می‌شود به روزی معنوی. فرقان کم چیزی نیست. یعنی، انسان موجود شعوری‌ارادی است و هر کاری که می‌خواهد انجام دهد بر مبنای آن معرفتی که دارد انجام می‌دهد. فرقان معرفتی است که از طرف خدا به انسان داده می‌شود و طبیعتاً راه را برای او باز می‌کند.

لذا یکی از راه‌هایی که داریم، تداوم بر طهارت است. ادبیات طهارت و تقوا در قرآن آمده است. ادبیات تزکیه هم در قرآن آمده است. تزکیه هم همین‌طور است. «ذَلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ»؛ [مراعات] این امر برای شما پربركت‌تر و پاکیزه‌تر است (بقره، ۲۳۲). تزکیه دو معنی دارد: که یکی از آنها بحث طهارت است.

● لایروبی جان

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»؛ هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد (شمس، ۹). در تزکیه هم پاک‌کردن و هم نمودادن وجود دارد. اگر انسان با تزکیه جوی جان را لایروبی کند، آن آب‌های جان که می‌آیند، اثر می‌کند. لذا وقتی

شاگردان به مرحوم قاضی می گفتند که دستورات را اجرا می کنیم، اثر نمی کند، ایشان می فرمود: در لابه لای جان شما ناپاکی ها و آلودگی هایی وجود دارد که آنها حقایق القا شده را آلوده می کنند و آلا شما می توانید به خدا برسید. در قدیم، اگر حوض ها را خوب لایروبی نمی کردند، پس از دوسه روز رنگ و بوی آب عوض می شد. چون آن لجن ها به خوبی پاک نشده بودند.

یکی از چیزهایی که باعث می شود که حقایق برجانبان بنشید، زمانی است که ما اهل طهارت شویم. پس تزکیه و تقوا و طهارت، ادبیاتی است که وجود دارد که به بُعد رفع عیب و رفع نقایص و پاک کردن جان می پردازد.

● فَازُ ثَمَّ فَازَ

فطرت ناب ما آلوده می شود، به همین دلیل نمی تواند بر اساس فطرت اولیه اش کار کند. آلودگی که برطرف شود، به او رزق معنوی داده می شود. این از این سو است. اما از آن سو عنایت خدا به سمت او جلب می شود و این عنایت و فضل خدا که بیاید، خدا او را دوست دارد و باعث می شود که او را جذب کند و لذا اگر انسان رزق «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» می خواهد، طهارت و پاکی خودش را زیاد کند؛ پاکی درون را زیاد کند؛ فکر و خیال و نیت و عقایدش را درست کند. اینها را درست کند و بر این پاکی استوار باشد، بعد از مدتی می بیند که «فَازُ ثَمَّ فَازَ»؛ پی درپی این تفضلات حضرت حق می آید.



جلسه ۳۳۳ (۸) (۱۳۹۹.۹.۱) / ربیع الثانی / شنبه

● اسمای الهی و تعامل سلوکی با آن

پنج مورد از ازدیاد رزق معنوی را توضیح دادیم: ۱. عزم و همت و تشنگی؛ ۲. شکرگزاری و کفران نعمت نکردن؛ ۳. درک بین الطلوعین؛ ۴. صبر و استقامت؛ ۵. طهارت. حصر این موارد عقلی نیست و می توان موارد دیگری هم به آن اضافه کرد. جا دارد در بحث طهارت ایستاد و مراتب آن را توضیح داد و بیان کرد که این مراتب چگونه در روزی اثر دارد. عرفا می گویند هر مرحله، طهارت مخصوص به خودش را دارد تا آن مقام به دست آید. مثلاً اگر به فنا رسیدی، چگونه به بقای بعد از فنا برسی و بعد چگونه باید بود تا تتمه آئیت برداشته شود. من قصد ندارم به صورت مفصل این موارد را توضیح بدهم. اگر کسی قصد دارد در این زمینه اطلاعاتی کسب کند، به شرح الحدیث قونوی رجوع کند. او در این کتاب، بحث طهارت و مراتب آن را توضیح داده است. در مصباح الانس هم این موضوع آمده است.

● نکته‌هایی درباره رزق معنوی

● نکته اول

در روزی مادی بیان شد که باید به اندازه عفاف و کفاف طلب داشت. در روزی معنوی چطور باید بود؟ روزی معنوی هیچ حدّ و مرزی ندارد، بلکه انسان باید هاضمه را آماده و قوی کند. اینجا باید گفت: «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟»؛ آیا باز هم هست؟ (سوره ق، ۳۰) باید به خدا گفت: «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» باشد که باعث سقوط من نشود. هیچ‌گاه نباید دست از طلب برداشت. اصل این است که حقیقت انسان «لَا يَقِفِي» است. روح انسان مقام فوق مجرد دارد و هیچ جا متوقف نمی‌شود. این روح آماده است که بگیرد و او را ساخته‌اند تا بگیرد.

خداوند سبحان به رسول‌الله دستور داده که بگوید: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»؛ پروردگارا، بر دانشم بیفزای (طه، ۱۱۴). به گل سر سبد بشریت و ممکنات چنین دستوری داده شده است. اینجا جای امساک نیست. اینجا توصیه به توقف نشده است. چرا؟ چون حقیقت ما حقیقت ویژه‌ای است که مقام معلوم ندارد. در مورد ملائکه آمده است که آنها مقام معلوم دارند، ولی انسان مقام معلوم ندارد و بی‌انتهاست.

بعضی آقایان می‌گویند: به هر جا رسیدی، قانع باش. بوعلی می‌گوید: کسی که می‌گوید من در علم قانع شدم، این خلاف فطرت بشری است. فطرت ما فطرتِ «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» است. البته انسان، زیادی را باید طلب کند که او را دچار مشکل نکند و از اصل دور نکند.

امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید: «كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ»؛ گنجایش هر ظرفی با قراردادن چیزی در آن، تنگ و اندک می‌شود به جز ظرف علم که هرچه در آن علم قرار گیرد، گنجایش بیشتری پیدا می‌کند (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۰۵). هرچه به انسان از این دست موارد داده شود، تازه جانش وسیع‌تر می‌شود و ظرفیت جانش وسیع‌تر می‌شود و تشنگی و طلبش بیشتر می‌شود. این تشنگی حقیقتی دارد که یک‌جا نایستیم. دستوراتی مانند دعای نماز عید فطر و قربان که به ما یاد داده‌اند که «خدایا، مرا داخل کن در هر خیری که محمد و آل محمد را در آن داخل کردی» به انسان خیلی ظرفیت می‌دهد؛ به انسان تشنگی می‌دهد.

در دعای کامل آمده است: «وَ أَخَصِّهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ». (این همت بلند را به ما آموختند؛ راه باز است و به مقام بلند رسیدن وقف کسی نیست. راه را به روی کسی نبسته‌اند. در فرازهای دعای کامل از خداوند مسئلت می‌کنیم که خدایا، من را جزء برترین و بالاترین بندگان قرار بده و این معلوم می‌دارد که راه باز است. «وَ اقْرَبْهُمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَ اخْصِهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ» جلو هیچ کسی را نگرفته‌اند) (اسرار عبادات، صفحه ۲۷). اینجا جای تراحم نیست و جای کسی تنگ نمی‌شود و هر فردی می‌تواند به اینجا برسد.

حضرت موسی علیه السلام فرمود: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا»؛ و [یاد کن] هنگامی را که موسی به جوان [همراه] خود گفت: «دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم، هر چند سال‌ها [ی سال] سیر کنم» (کهف، ۶۰). حضرت موسی علیه السلام گفت من حاضرم عمر بگذارم. «حُقْب» به اندازه یک عمر است. من حاضرم سال‌های سال عمر بگذارم تا به او برسم. چرا؟ چون استادِ قَدَر است. تشنگی باید این‌گونه باشد که انسان حاضر باشد عمر بگذارد و هیچ‌گاه کوتاه نیاید. اینجا صحبت از عفاف و کفاف معنا ندارد. بلکه باید هاضمه را آماده‌تر و قوی‌تر کنیم برای هرچه بیشتر.

برخی می‌گویند: ما به درجات پایین بهشت راضی هستیم. این درست نیست. بعضی‌ها وقتی سوره واقعه را می‌خوانند می‌گویند: ما که جزء «السابقون» نیستیم؛ ما را جزء «اصحاب یمین» قرار بده. این صحیح نیست، بلکه قرآن تشویق می‌کند برای اینکه همگان به این درجه برسند. قرآن دستور می‌دهد در خیرات سبقت بگیرید. این پیشی گرفتن را باید سرلوحه جان قرار دهیم. اگر این سرلوحه قرار گیرد، به هر جا که می‌رسیم قانع نمی‌شویم. هم در کار علمی و هم در کار روحی و معنوی این‌گونه است. اینها لقمه‌های جان ما است. لقمه جان است و جان را هم از نظر پذیرش و قابلیت بی‌انتها آفریده‌اند. و گفته‌اند تو می‌توانی خلیفه شوی؛ تو می‌توانی بار امانت را به دوش بکشی. این امر باعث تشنگی انسان می‌شود.

برخی را دیده‌ام که اگر چند مقام مثالی به او دادند، گمان می‌کند به آخر رسیده است. این خوب نیست. انسان باید یک نقشه راه دستش باشد که بفهمد اوج اوج کجا است. اگر این نقشه راه را نداشته باشد، قانع می‌شود و می‌گوید من به کمال رسیدم. در رساله نورالوحده هست؛ در جاهای دیگر هم آمده است که وقتی چند تا چیز به تو دادند، فکر نکنی که تمام شده است.

قنونی گفته است که ما برای این عرفان نظری می‌گوییم تا روشن شود که اوج اوج کجا است. بعد توضیح دهیم که اوج، بی‌انتها است. اگر کسی این را خوب متوجه شود، خیلی از مسائل تغییر می‌کند. اگر ما اینها را بفهمیم، متوجه می‌شویم که چقدر با اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین فاصله داریم؛ با امام زمان (عج) چقدر فاصله داریم. بی‌نهایت فاصله داریم. حتی اگر قاضی هم باشیم، با امام زمان خیلی فاصله داریم.

تشنگی باید باشد، ولی ضوابط باید مراعات شود. این تشنگی‌ای که به یأس بکشاند، به درد نمی‌خورد. بلکه باید حرکت کرد و تشنگی داشت به گونه‌ای باشد که او را بالا ببرد. تا طلب را بالا می‌بریم، دست به کارشدن ما هم باید عاقلانه‌تر و عالمانه‌تر باشد. همان قواعد عقلی را باید رعایت کرد و از خود توقع افزون نداشته باشیم. نه اینکه اول راه هستیم، بی‌نهایت را طلب کنیم، بلکه در مسیر بی‌نهایت قرار بگیریم و به گونه‌ای پیش برویم تا به بی‌نهایت برسیم. وقتی بدانیم این قدر راه در پیش داریم، بیشتر تلاش می‌کنیم. ولی به صورت آهسته و پیوسته. باید به گونه‌ای باشد که هیچ وقت نایستیم. این مهم است. هیچ‌گاه نباید تشنگی قطع شود.

● نکته دوم: رزاق حقیقی خداوند متعال است

گاهی یک معنویتی را استاد داده است که این حق است و معنویتی را استاد می‌دهد و او واسطه و اعداد است؛ ولی یاد بگیریم که سر هر سفره‌ای که هستیم: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»؛ خداست که خود روزی بخش نیرومند استوار است (ذاریات، ۵۸).

ما باید یاد بگیریم با هر اسمی به خدا نزدیک شویم. با هر اسمی توحید در جان ما بنشیند. یعنی اسم رزاق باعث تعامل وجودی با خدا شود. این را در بحث رزق مادی هم گفتیم. مثلاً ما گاهی یک کتابی می‌خوانیم، خیلی ما را راه می‌برد و خیلی نکات ناب دارد. و حتی در برخی از فضاهای سلوکی، کتاب‌های خاص و مخفی‌ای وجود دارد. گاهی استاد راه رفته است و در او تصرف کرده است. اینها همه واقعیتی هست و ما می‌دانیم. در روزی معنوی هم این وسایط وجود دارد. گاهی یک واقعه‌ای روی می‌دهد و گاهی یک بچه‌ای حرف زده است و با این حرف نکته‌ای منتقل می‌شود. ولی باید یادمان باشد که «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»؛ خداست که خود روزی بخش نیرومند استوار است (ذاریات، ۵۸).

این نگاه توحیدی را نباید از دست بدهیم. این مهم است. یعنی، بداند آن خدای روزی‌دهنده، مجرای روزی‌اش را در این استاد قرار داده است. ما خیلی‌ها را داریم که به درودیوار می‌زنند، ولی استاد سلوکی برایشان پیدا نمی‌شود. ولی برای بعضی‌ها چقدر راحت استاد پیدا شده است. مثلاً اینکه یک شخص به استادی باور دارد، این باور را خدا به او داده است. کسی دیگر هم هست این اعتقاد را ندارد، لذا از آن استاد محروم است.

گاه‌گاهی او را از استاد جدا می‌کنند، تا تشنه شود. اینها را همه خداوند مقدر می‌کند. اینکه دل آن استاد را خدا نرم می‌کند که او را بپذیرد؛ خدا است که این کار را می‌کند. کسانی هستند که از نظر معنوی خیلی بالا هستند، ولی قدرت دستگیری ندارند.

کسی که بالاتر برود، در دل هر ذره باید نور حق را ببیند. انسان باید بداند که روزی‌دهنده خدا است. حتی آنجایی که استاد دارد تلقین می‌کند و در او اثر می‌کند، آنجا هم خدا است که دارد کار می‌رسد.

در رزق معنوی، همه‌کاره بودن خدا از رزق مادی واضح‌تر است. همه را خدا روزی می‌دهد. تنها روزی‌دهند خدا است. خداوند چگونه روزی می‌دهد؟ گاهی با دعوای زن و شوهر، روزی می‌دهد که در دل آن دعوا شخص متوجه خدا می‌شود. یکی از سالکان قوی می‌گوید: نوعاً هر جا که خیلی فشار بر من زیاد شد، به جایی رسیده‌ام. یعنی، آنجا تازه انکشاف و افتتاح می‌شد. بعد این امر برایش به صورت قاعده شده بود. برخی از عارفان بالله می‌گویند: هر وقت من در مشکل مادی بودم، خیلی حالم خوش بود! ولی بعضی‌ها هم می‌گویند وقتی مشکل مادی نداشتم، حالم خیلی خوش بود. و این بستگی به افراد دارد. اینها را خدا تقسیم می‌کند.

در روایات داریم برای اینکه مؤمن دچار عجب نشود، خدا یکی دو شب توفیق نماز شب را از او می‌گیرد. خدا او را هدایت می‌کند تا در مسیر درست قرار گیرد. راهی که خدا باز می‌کند به حسب افراد متعدد است. زمینه را خدا ایجاد می‌کند. روزی‌دهنده خدا است.

● نکته سوم: کتمان اسرار

در مسائل معنوی یکی از اصول، کتمان اسرار است. همان‌طور که در رزق مادی اسراف وجود دارد، در رزق معنوی هم اسراف وجود دارد. اگر کتمان نکند و به همه بدهد، این جفا است. او تحملش را ندارد و برای او نیست. اینکه رزق معنوی را همه جا بگوید و به همه بدهد، این اسراف است.

بعضی از مسائل هست که حالت سرّ دارد و نباید افشا شود. خیلی باید مراقب بود که به نااهل نرسد. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه دست‌کمیل را می‌گرفت و به بیرون می‌برد و می‌فرمود: من بعضی از اسرار را به هر کسی نمی‌توانم بگویم. چرا که شأنیت و اهلیت ندارند. یکی از گرفتاری‌هایی که برای عرفان پیش آمده این است که افراد شیطان‌صفتی آمدند و این حرف‌ها را دیدند و مشکلاتی ایجاد کردند. مثل سامری چه کرد؟ وقتی اسراری را فهمید و دید که اثر می‌کند و از دل مجسمه گاوی که ساخته بود، صدای خوار در می‌آورده است. اینها شیطنت است. اینها را باید خیلی مواظبت کرد که به نااهل نرسد.

گاهی افشای اسرار باعث گرفتن روزی از انسان می‌شود. شخصی خواب خوش می‌دید. آن را زیاد به دیگران می‌گفت. پس از مدتی، دیگر آن خواب‌های خوش را ندید. مثل داستانی که مولوی نقل کرده است که آن شخص نااهل زبان مرغان را آموخته بود.

نباید سرّ را افشا کرد. لذا کسانی که به اسرار می‌رسند، رمزی می‌گویند و آشکار نمی‌گویند. کسی که اهلش هست می‌فهمد و نااهل نمی‌فهمد. در عین حال باید اسرار را به اهلش رساند. همان‌طور که رساندن این مطالب به نااهل جفا است، نرساندنش به اهلش هم جفا است. اینجا است که می‌گویند: بخل هم نورزید. «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ»؛ و او در امر غیب بخیل نیست (تکویر، ۲۴). رسول‌الله بخل نمی‌ورزید. چرا که اگر بخل می‌ورزید، روزی معنوی از او گرفته می‌شد. باید در اعطای حقایق به اهلش گشاده‌دست بود. اتفاقاً اگر بخل نورزد و بگوید، خداوند روزی بیشتر به او می‌دهد.

● نکته چهارم: مظهر اسم رزاق شدن در باب رزق معنوی

انسان باید مظهر اسم رزاق و عبدالاسم شود و آن اسم را در خودش محقق کند. وقتی خداوند روزی می‌دهد، آن را بین مردم پخش کند. در مورد روزی معنوی هم باید مظهر اسم رزاق شد. نباید بخل ورزید و بداند حضرت حق و اسم رزاق از جانب او دارد کار می‌رسد. و بداند که صفت و اسم ناب خدا را محقق می‌کند.

وقتی کسی مظهر اسمی شود، بیش از پیش از آن لذت می‌برد. اگر اسم رزاق در ما محقق شود و عبدالاسم شویم، باید فضای معنوی و روزی‌های معنوی و نعم معنوی را بسط بدهیم و دیگران را هم سر این سفره بنشانیم و دیگران را پروبال بدهیم تا آنها هم این راه را طی کنند.

تقریباً بحث ما در روزی معنوی به پایان رسید. می‌شود بحث‌های دیگری کرد. به نظر من همین مقدار کافی است. ما وارد بحث‌های مفصل نمی‌شویم. شاکله و ساختار بحث که درست شد، کافی است. بقیه موارد را می‌شود اضافه کرد. همین مقدار که بیان شد کافی است. ان شاء الله جلسه آینده اسم دیگری از اسمای الهی را شروع می‌کنیم.



جلسه ۳۳۴ (۹) (۱۳۹۹.۹.۸ / ۱۲ ربيع الثانی / شنبه)

اسم «شکور» و «شاکر»

با توفیق الهی، اسم «رزاق» را به پایان رساندیم. این اسم را هم در رزق مادی و هم در رزق معنوی توضیح دادیم. پس از اسم رزاق به اسم «شکور» و «شاکر» می‌پردازیم. شکور و شاکر به یک معنا هستند و یک تفاوت اندکی با هم دارند.

تشکر خدا

شاکر یعنی، خداوند تشکر می‌کند. کسانی وقتی به اسم شاکر و شکور می‌رسند، می‌گویند خدا شکرپذیر است. آنها می‌گویند: خدا تشکر می‌کند، معنا ندارد. درباره توبه هم می‌گویند: خدا برمی‌گردد معنا ندارد. اما (حقیقت مطلب) این گونه نیست. توأب یعنی خدا توبه می‌کند و برمی‌گردد. شکر هم همین‌طور است. شکرپذیر نه؛ تشکر می‌کند.

اسم غفور

اجازه بدهید ابتدا آیاتی در این زمینه بخوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ»؛ در حقیقت، کسانی که کتاب خدا را می‌خوانند و نماز برپا می‌دارند و از آنچه بدیشان روزی داده‌ایم، نهان و آشکارا انفاق می‌کنند، امید به تجارتی بسته‌اند که هرگز زوال نمی‌پذیرد. تا پاداششان را تمام بدیشان عطا کند و از فزون‌بخشی خود در حق آنان بیفزاید که او آمرزنده حق‌شناس است (فاطر ۲۹ و ۳۰).

الان قصد ندارم اسم غفور را بحث کنم؛ اما این اسم خیلی لطف دارد. اعمال ما یک خللی دارد، اما خدا به گونه‌ای با ما تعامل می‌کند که گویا خللی وجود ندارد. مثلاً موقع انفاق کمی خودبینی هم در آن وجود دارد. خدا می‌بیند نود درصد آن خوب است، آن ده درصد را که خلل دارد حذف می‌کند. غفران بخشی از خلل‌ها را پوشش می‌دهد.

● یک قدم و صد قدم

به دلیل اینکه خداوند شکور است و تشکر می‌کند، وقتی کسی یک قدم به سمتش می‌رود، او صد قدم به سمتش می‌آید. خداوند به اندازه‌ای که عمل انجام شده نمی‌دهد، بلکه همیشه اضافه می‌دهد.

شکور یعنی خدا تشکر می‌کند. به این معنا که وقتی کسی به سمت خدا می‌رود، خدا دلش را محکم می‌کند؛ حال خوش به او می‌دهد؛ روزی‌اش را زیاد می‌کند؛ حقایق را بر جانش نازل می‌کند؛ در نسلش آبادی می‌آورد؛ برایش توفیق ایجاد می‌کند؛ برایش راه را باز می‌کند.

● سمت خدا

در نظام عالم این‌طور نیست که کاری اندک فروغی داشته باشد و به سمت خدا باشد و خداوند او را بی‌آجر بگذارد. چرا؟ چون خداوند شکور است. هیچ چیز در این عالم گم نمی‌شود.

کسی که می‌خواهد (کار) خیری برای خدا انجام دهد، معنا ندارد که گم شود. چون اسم شکور از او حمایت می‌کند و برکت می‌دهد. گاهی برای انسان چیزی می‌آورند، انسانیتِ انسان گُل می‌کند و چیزی به او اهدا می‌کند. این‌طور نیست؟ در خداوند متعال، شفاف‌ترین صورتِ این مسئله وجود دارد. ذره‌پروری و بنده‌پروریِ خداوند متعال در این اسم است. شکور یکی از شعبه‌های اسم ربّ است.

کسی که نماز می‌خواند، خداوند اجرش را کامل می‌دهد. تمامش را اعطا می‌کند و خداوند به او فضل افزوده هم می‌دهد. چرا؟ چون در مطول آمده است که «إِنَّ» به معنای «لَإِنَّ» است و استدلال برای ماقبل است. «إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ»؛ چون خدا غفور شکور است، پس استیفا می‌کند.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ إِنَّ تَقَرُّضًا حَسَنًا يُّضَاعِفُهُ لَكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ»؛ پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید و بشنوید و فرمان ببرید، و مالی برای خودتان [در راه خدا] انفاق کنید؛ و کسانی که از خست نفس خویش مصون مانند، آنان رستگارانند. اگر خدا را وامی نیکو دهید، آن را برای شما دو چندان می‌گرداند و بر شما می‌بخشاید، و خدا [است که] حق‌شناس بردبار است (تغابن ۱۶ و ۱۷).

خداوند شکور است یعنی، خدا تشکر می کند. چگونه؟ وقتی به خدا قرض می دهی، خدا آن را بیشتر می کند؛ این بیشتر کردن، تشکر است. یعنی، نظام عالم را به گونه ای قرار می دهد که به تو بیشتر برسد. اگر تو یک قدم به سمت خدا بیایی، خدا صد قدم به سمت تو می آید.

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»؛ این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدان] مژده داده است. بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشان و ندان.» و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد]، برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است (شوری، ۲۳).

ارتقای معنوی

در این حسنه، حُسن اضافه می کنیم. چرا؟ چون خدا غفور شکور است. اعمالی که انجام می دهیم، خداوند گاه ناب تر و خالص ترش می کند. کسی که صادقانه برای خدا حرکت می کند، خداوند به او اخلاص می دهد؛ خداوند به او یک منطق درست و معرفت درست می دهد. یعنی، همان حسنه ای که کسب کرد، خداوند همان حسنه را مقدمه ارتقای معنوی اش قرار می دهد. یعنی، از نظر روحی او را بالاتر می برد. این به چه دلیل است؟ چون «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»؛ خداوند شکور است، یعنی تشکر می کند.

ضابطه کلی

به طور کلی آیات قرآن ضابطه کلی هستند. یک ضابطه کلی این است که «مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»؛ هر کس کار خیر و حرکت شایسته ای برای خدا انجام دهد، خود آن عمل زمینه ارتقای او می شود. البته نه به خاطر خود عمل، بلکه به این دلیل که خداوند شکور است. کسی که یک حسنه در مسیر سعادت انجام دهد، خداوند افزونش می کند. «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى»؛ و[الی] آنان که به هدایت گراییدند [خدا] آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید (محمد، ۱۷).

کسانی که در مسیر هدایت وارد شدند، خداوند هدایت را افزون می کند. اگر به سمت خیر بروی، خداوند یکی را ده تا و صد تا می کند و گاهی یکی را ناب می کند که این ناب شدن بیش از صد است. «مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»؛ خدا از بنده اش تشکر می کند.

لطف اسم شکور

کسی که اهلش باشد، احساس می‌کند که خداوند از او تشکر می‌کند. در این مرحله می‌فهمد که خدا چگونه جواب کارش را داده است. لطف اسم شکور را در خود کار می‌بیند. لطف کار را بعضی که اهل کارند، می‌بینند. می‌بینند که خدا چقدر خوب پاسخشان را داد. مثل اینکه کسی که خوب اِکرام می‌کند، می‌گوییم چقدر خوب اِکرام کرد. بعضی‌ها در مورد خدا به اینجا می‌رسند و می‌بینند که چقدر خوب اِکرام کرده است.

● خداوند سبحان؛ مدافع مؤمنان

آیت‌الله العظمی بهجت اصلاً اهل عکس و شهرت نبود، اما الان بیشترین عکس‌ها از ایشان است. ایشان اصلاً اهل این حرف‌ها نبود؛ ولی خدا خودش تشکر می‌کند. تشییع جنازه ایشان هم خیلی عجیب بود که مثل آن را کمتر در شهر قم دیده‌ایم. این بزرگ‌مرد چه کار کرده است؟ و خدا با او چه کار کرده است؟ «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند (حج، ۳۸). سنت الهی این‌گونه است.

● عمل به وظیفه

برخی برای اینکه در کار طلبگی‌شان برکت بیاید، می‌گویند من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم، به بقیه‌اش چه کار دارم؟ خداوند خودش برکت می‌دهد. من اسم نمی‌برم. برخی از این مراجع بزرگوار به یک نفر درس می‌دادند، که گاهی هم در وسط درس می‌خواستند. اما خداوند چنان برکتی داد که ایشان از مراجع قَدَر ما شد. مسائل باطنی هم همین‌طور است. اگر کسی خالصانه کار کند، ما بر او می‌افزاییم. «نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا».

● رام و آرام

اگر مؤمن بداند که خداوند به چه صورت «شکور» است و اسم «شکور» در نظام عالم چگونه کار می‌رسد، رام و آرام می‌شود و خیالش جمع می‌شود. حتی خدا گه‌گاهی شخص را پنهان می‌کند، بی‌دلیل نیست. اگر قوی است و پنهان می‌کند بی‌دلیل نیست. و وقتی او را آشکار هم می‌کند، بی‌دلیل نیست. خیلی از طلبه‌ها را دیده‌ایم که خداوند خودش برای آنها راه باز می‌کند.

● هیچ چیز گم نمی‌شود

نظام عالم بر اساس اسم شکور می‌گردد. هیچ چیز در اینجا گم نمی‌شود. با این (قاعده) مؤمن، چقدر آرام می‌شود؟ با این (قاعده) خیلی از کارهایش حل می‌شود. «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»؛ خداوند هم نقص را برطرف می‌کند و هم می‌افزاید.

● اثر اسم شکور

بیشترین تحولاتی که اهل معرفت پیدا کرده‌اند و به جایی رسیده‌اند، بر اساس اسم شکور است. یعنی، کار را خوب انجام می‌دهد و خدا هم به او برکت می‌دهد و یک مقام دیگر می‌دهد.

من دیده‌ام برخی از افراد را که می‌گویند: ما اسم شکور را می‌بینیم در دل این عمل و این حال. می‌بینیم که خداوند چگونه ما را پروبال می‌دهد.

اجازه بدهید یک آیه دیگر بخوانم: این آیه درباره بهشتیان است. سیاق این آیه به سابقون می‌خورد که هیچ خطا و اشتباهی ندارند. «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ»؛ و می‌گویند: سپاس خدایی را که اندوه را از ما زدود؛ به راستی پروردگار ما آمرزنده [و] حق‌شناس است (فاطر، ۳۴).

حزن مشکلات و سختی‌های دنیا است. حتی بهشت را هم از اسم شکور می‌بینند. سابقون در دنیا خیلی رنج کشیدند و به زحمت افتادند. اعم از زخم زبان‌هایی که شنیدند و سختی‌های توحیدی که کشیدند؛ دردهای معنوی که داشتند از این جهت بود که چرا دیگران همراهی نمی‌کنند. اما خداوند از آنها حزن را برداشت؛ چرا که او غفور شکور است. فضایش کجا است؟ آنجا که خداوند جواب داده است و بیشتر هم جواب داده است. اگر کسی بفهمد که نظام عالم این‌گونه است، نوع نگاهش به هستی تغییر می‌کند.

● خُلق و سنت خدا

یکی از نقطه‌های کور ما اینجا است؛ این معرفت برای خیلی‌ها نیست؛ یعنی، معرفت به اینکه نظام عالم این‌گونه است. خدایی که کل عالم به دست او است، شکور است و با همین نظام عالم کار می‌رسد. با همین پدر و مادر و زن و فرزند و مردم و ملائکه، ما را تقویت می‌کند، اگر در مسیر خیر هستیم. چرا؟ چون خدا شکور است. خُلق خدا و سنت او این است. خدا به حسب ذاتش این‌گونه عمل می‌کند. اگر این‌گونه باشد، نظام عالم برای مؤمن چگونه می‌شود؟ خیلی شفاف می‌شود و همه چیز دست به دست هم می‌دهد تا او را پرورش دهد. به شرطی که او قدم درست بردارد و خلاف نکند، بقیه را ببیند که خداوند چگونه رفتار می‌کند. همه چیز دست به دست هم می‌دهد تا او بالا بیاید.

● معامله با خدا

یکی از آقایانی که بعدها اهل معنا شد، در جوانی کارگر یک مغازه بود. خانمی به‌خاطر جوانی و زیبایی‌اش به او طمع کرد. بعد او را به خانه اش کشاند. آنجا خواسته طمّاعانه‌اش را خواست. او به دستشویی رفت و سر و صورتش را به گونه‌ای کرد که آن زن تا او را دید، از خانه بیرونش انداخت. همان جا به خدا گفت: خدایا، می‌خواهم با تو معامله کنم.

ایشان گفت: همان جا تفضلات حق را دیدم. یعنی، یک قدم برای خدا برداشت؛ خطا نکرد؛ چون جانب خدا را رعایت کرد، دید خدا چگونه او را تا آخر بُرد. این یک نمونه است.

● اثر عمل ناب

موارد بسیاری از عرفا سراغ داریم که به خاطر یک ادب کردن و احترام کردن، خدا برکت فراوانی به آنها عنایت کرده است. البته عمل آنها ناب بوده است. اسم «شکور» است که این گونه رفتار می کند. و این را در نظام عالم ببینیم. خداوند تشکر می کند.

من معتقدم اگر مؤمن چند اسم از این اسمای الهی را سر صحنه بیاورد، کلاً زندگی اش آباد می شود.



جلسه ۳۳۵، شنبه ۹۹.۹.۱۵، اربعه الثانی.

● اسم شکور و شاکر

بحثی را آغاز کردیم با عنوان تعامل سلوکی با اسمای حسنای الهی. اسمای الهی نمونه‌ای هستند که با آنها می توان معارف را سر سفره سلوک و عمل آورد. پس از اسم رزاق به اسم شکور و شاکر رسیدیم. برخی شکور را به شکل دیگری معنا کرده اند و معتقدند که خدا تشکر نمی کند و خدا شکر ندارد، بلکه خدا شکرپذیر است. ولی واقعیت این است که خدا واقعاً تشکر می کند. خدا شکور و شاکر است و معنای حقیقی هم دارد.

علامه طباطبایی ذیل آیه ۱۵۸ سوره بقره توضیح داده اند که شاکر و شکور به معنای حقیقی به کار رفته است. «إِنَّ الصَّافِيَ وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» (بقره، ۱۵۸). هر کس کار خیری انجام دهد، همانا خدا شاکر و علیم است. خدا شکر می کند و آگاه است.

علامه طباطبایی توضیح می دهد که شکر یعنی به ازای اینکه کسی کاری می کند، خدمت و نعمتی به او می رسد. یعنی، به ازاء و به عمل یا به نحوی که دلش به دست آید و به گونه ای که اکرام شود. این می شود شکر.

علامه طباطبایی می فرمایند: شکر خدا، معنای حقیقی دارد. چرا می گوئید شکرپذیر است؟ چرا معنای آن را تغییر می دهید؟ من کسانی را دیده ام که نمی توانند شکور را به معنای شاکر ترجمه کنند، گفته اند خدا حق شناس است. عبارت حق شناس معنایش واضح است و یک نوع تشکر کردن است، ولی لفظ شکر و تشکر نیست.

این حرف در توبه هم مطرح است. برخی گفته‌اند خدا تَوَّاب است، یعنی خدا توبه‌پذیر است. این‌طور نیست. واقعاً خدا تشکر می‌کند و واقعاً خدا برمی‌گردد. تو برگردی، خدا هم برمی‌گردد. اگر کسی هم از خدا دور شود، خدا هم از او دور می‌شود.

کسی در نظام عالم خلاف می‌کند، خدا تصمیم دارد (اراده می‌کند) که با او برخورد کند. وقتی غضب ریخته‌شده در نظام عالم به سمتش بیاید، اگر شخص توبه کند، خداوند آن غضب را جمع می‌کند. تو توبه می‌کنی، من (خدا) هم توبه می‌کنم. خداوند خودش گفته است که اگر یک قدم به سَمَتَم بیایی، من ده قدم به سمت شما می‌آیم. تا این را گفتید، می‌شود شکور.

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»؛ (شوری، ۲۳). هرکس کار حسنه‌ای انجام دهد، بر حُسن او می‌افزاییم. چرا؟ چون خدا غفور شکور است. چون کاستی‌هایش را می‌گیرد، غفور است. «نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا». خداوند هم خلل کارهای بنده را از بین می‌برد و هم او را بالا می‌برد.

بنده خدایی می‌گفت: ما یک نمازی خواندیم، این جور باید خدا (پاداش) می‌داد؟ بله. تو نماز خوبی خواندی، خدا صد برابر به تو (پاداش) داد. خداوند این‌گونه شکور است. تشکر خدا این‌طور نیست که بگویند دستت درد نکند! اصلاً نظام عالم را همراه می‌کند تا به او خدمت کنند.

«مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ». هرکس کار خیری انجام دهد، خداوند از او تشکر می‌کند و علیم است. تو که کار خیری کردی، خداوند جانب تو را رعایت می‌کند.

● گمنشدن کار خیر

گاهی گمان می‌کنیم وقتی کار خیر می‌کنیم، گم می‌شود و کسی متوجه نمی‌شود. قاعده این است که در نظام عالم چیزی گم نمی‌شود. من در بانک خدا سرمایه‌گذاری کردم و در آنجا چیزی گم نمی‌شود. شاید خود بنده یادش برود، ولی خدا هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند. «علیم» یعنی خدا می‌داند چگونه و برای چه کسی کار را انجام دادی. و چقدر خالص بود. اگر کسی این را بداند که پنهان کردن اعمال، باعث خلوص می‌شود، تلاش می‌کند که هر چه بیشتر عملش را پنهان کند. اصل عالم و بلکه همه چیز او است. وقتی این‌گونه است، چرا آدم باید گمان کند که کارش گم می‌شود.

این حرف غلط است که بعضی می‌گویند: «می‌خواستیم ثواب کنیم، کباب شدیم». شاید منظورشان این است که چرا وقتی برای آن فرد که کار کردیم، نمک‌شناسی کرد. هیچ وقت نگویید کباب شدیم؛ هیچ وقت کباب نمی‌شویم. هیچ چیز در دستگاه خدا گم نمی‌شود. مخصوصاً اگر کار نابی باشد.

«شاکر علیم» حوزه‌های فراوانی را در برمی‌گیرد: اولاً نفس عمل است؛ ثانیاً خلوص است؛ ثالثاً معرفت است. گاهی یک عمل نمره‌اش بیش از تصور ما است. بعضی گفته‌اند اگر آن معرفت ناب درست شود و توحید ناب بیاید، (نتیجه کار

خیلی متفاوت می‌شود). اصل، آن معرفت ناب است. حتی اگر معرفت حصولی باشد. اما نسبت به این معرفت حصولی باور داشته باشد و بر اساس آن عمل کند.

توحید قرآنی را خوب باور کنیم. خداوند می‌فرماید: این معرفت خوب بقا دارد و گم‌شدنی نیست. خداوند می‌بیند (علیم است)؛ و هم تشکر می‌کند (شاکر است). گاهی «حق مبین» را شاید بشود گفت یک اسم است؛ اما آنجا که دو اسم داریم مانند «شاکر علیم» یا «غفور شکور» اینها لطف‌هایی دارد.

علیم معنایش این است که خبر دارد چه کردی. لذا چنان نمره‌ای به آن می‌دهد و چنان بالا می‌برد که هیچ‌کس نمی‌داند چطور این‌گونه شد. همه عالم جنود الهی است؛ خدا که خبر دارد، کار تمام است و ما هیچ‌چیز دیگری نمی‌خواهیم.

در تذکره‌الاولیاء عطار آمده است کسی که بعداً از اولیای الهی شد، اهل شراب و مستی بود. یک روز در حال مستی، چشمش خورد به برگه قرآنی که روی زمین افتاده بود. در همان حال مستی، آن برگه را از روی زمین بوسید و روی طاقچه گذاشت. همین کار سبب شد، عالم شهر آن شب خواب دید که به او گفتند: برو به او بگو: «عظمتنا فعظمناک». آن عالم سه بار این خواب را دید و الا باور نداشت که او چنین باشد. فردا رفت دنبالش و گفتند او در شراب‌خانه است. به او گفتند: عالم شهر دم در آمده است و نمی‌رود. او کمی معطل کرد؛ وقتی آمد و عالم جریان را برایش گفت، متحول شد و برگشت به دوستانش گفت: دوستان دیگر مرا اینجا نمی‌بینید. بعدها او از اولیائی شد که بسیاری از عالمان در محضرش زانو می‌زدند.

خدا با او چه کرده است؟ این برمی‌گردد به اینکه اولاً خدا علیم است؛ ثانیاً شکور است. حالا که عمل تو این قدر ناب است، من تو را بالا می‌آورم. در نظام عالم، سنت شکر خدا وجود دارد. یعنی، خدا به کار خیر برکت می‌دهد و کار خیر را بی‌اجر نمی‌گذارد. هم اجر می‌دهد و هم بالا می‌برد. خدا همیشه اضافه بر اجر می‌دهد.

«إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تَجَارَةً لَّن تَبُورَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ» (فاطر، ۲۹ و ۳۰). خدا توفی می‌کند، یعنی به ازاء می‌دهد و کامل می‌دهد و افزون می‌دهد. «وَيَزِيدُهُمْ مِّن فَضْلِهِ»؛ چون خداوند شکور است. این سنت دائمی الهی است. اگر کسی این را خوب بداند، به اینجا می‌رسد که خیر هیچ وقت گم نمی‌شود و هیچ وقت بی‌برکت نمی‌شود. خیر هیچ وقت گم نمی‌شود، هیچ وقت هم ابتر نمی‌ماند. این خاصیت خیر است در نظام عالم.

این سنت الهی است. نه اینکه فقط خدا خوشش می‌آید. نه. من قبلاً «يُحِبُّ» و «لَا يُحِبُّ» را توضیح داده‌ام. تا «يُحِبُّ» می‌گویند، یعنی، تا خدا حُب پیدا می‌کند، همه عالم به سمت او می‌رود؛ خدا کل عالم را به سمت او سازماندهی می‌کند. این خاصیت نظام عالم است. نظام عالم را از درون مشاهده کنید؛ درست مانند نفس است. چگونه نفس تا سطح بدن پایین می‌آید و کار انجام می‌دهد و هر میلی که نفس پیدا می‌کند، در نفس سرازیر می‌شود. این طور نگاه کنید. همه جنود او و همه به فرمان او هستند و همه بر اساس مشیت او عمل می‌کنند.

خدا نسبت به کسی که کار خیر می‌کند، نسبت به او میل پیدا می‌کند، به لحاظ اسم شکور. لذا تو اینجا این‌گونه کردی، ببین من دو روز دیگر با تو چه می‌کنم. این را اسم شکور می‌گوییم.

● بیان علامه طباطبایی

علامه طباطبایی نکته لطیفی را بیان کرده است؛ ما که می‌دانیم همه نعمت‌ها را خدا داده است. اگر ما کار خیری انجام می‌دهیم، عزمش را خدا داده است؛ قدرتش را خدا داده است؛ همه چیزش را خدا داده است. ولی خدا با اسم شکور می‌گوید: درست است که تمام این کار خیری که می‌کنی، همه را من به تو داده‌ام، فکر و قدرت و اراده را من به تو داده‌ام، ولی تو با این کَارت به من احسان می‌کنی. این کار تو احسان است به من. «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن، ۶۰). خداوند جزای احسان را با احسان می‌دهد.

اسم شکور، یک اسم عکس‌العملی است. یعنی، بر حسب کاری که تو کردی است. اما کار تو برای خدا چه نسبتی پیدا می‌کند؟ کار تو به سان این است که تو برای خدا احسان و نیکی می‌کنی. باز سر سفره خدا نشسته‌ای. در باغ خدا هستی و از باغ خدا میوه‌ای می‌چینی و به خدا می‌دهی. از خدا می‌گیری و به خدا می‌دهی. ولی در عین حال، خدا این را احسان به خود می‌داند. این کجا مطرح می‌شود؟ وقتی که کار خیری برای خدا انجام می‌شود.

● بیان استاد

خدا از نفسِ کار خیر، خوشش می‌آید. حتی اگر آن کار خیر برای خدا هم نباشد و از سر صدق و صفا باشد، مثلاً دلش بسوزد و کاری انجام دهد، خداوند خوشش می‌آید. این خوش‌آمدن، باعث عکس‌العمل خداوند می‌شود. خیر با نهاد عالم سازگار است. علاوه بر بیان علامه طباطبایی، این بیان هم هست.

اگر انسان کاری کند، برای خدا هم نباشد، ولی از سر فطرت پاک انسانی باشد، خداوند از همین هم خوشش می‌آید. مانند اینکه فردی، شخصی را بیست سال اذیت کرده است، اما الان که او در زحمت افتاده، انسانیتش گُل می‌کند و به او کمک می‌کند. خدا از این خوشش می‌آید. درست است که در ظاهر یک کاری کرده است، ولی در باطنش این کار خیلی لطف دارد. در قرآن آمده است که شما سئیه را با حسنه جواب بدهید. (جواب بدی را با خوبی بدهید). «وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»؛ بدی را با نیکی می‌زدایند (رعد، ۲۲). آن فرد منطق دنیایی و خاکی دارد، چرا من مانند او باشم؟ جواب بدی را با خوبی دادن، یک شرافتی دارد. خیر باعث می‌شود که عکس‌العملی در عالم پدید بیاید. اسم شکور عکس‌العمل عالم است از ناحیه مبدأ عالم که در عالم خودش را نشان می‌دهد.

«مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا»؛ اگر شکر کنید و ایمان بیاورید، خدا شما را عذاب نمی‌کند. خداوند شاکر علیم است (نساء، ۱۴۷).

آیاتی در قرآن داریم که اسم شکور نیامده است، ولی یکی از مصادیق آن است. آیات ۳۵ تا ۳۷ سوره آل عمران این گونه است. وقتی حضرت مریم در شکم مادر بود، عمران به رحمت خدا رفت و مادر در دوران بارداری تنها بود. «إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» به او درباره حضرت عیسی گفته بودند که از این نسل خواهد بود. یعنی هر چه در شکم دارم، برای تو آزاد کردم و هیچ نفعی برای خودم از این فرزند نمی‌خواهم. فقط برای خدا قرار دادم. یعنی، نمی‌خواهم در زندگی خودم از او استفاده کنم؛ همه‌اش برای تو. «سمیع علیم» در فضای دعایی خیلی معنا دارد.

«فَلَمَّا وَضَعَتْهُ إِنا قَالَ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهٗ اُنْثٰی وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ مِنْ مٰی دَانِمُ که خدا می‌داند. وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثٰی وَ اِنِّی سَمَّیْتُهٗ اَمْرِیْمَ وَ اِنِّی اَعِیْذُهَا بِکَ وَ ذُرِّیَّتَهَا [که قرار است از نسل او مسیحی بیاید] مِنْ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ. فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ [چه در نیت مادر حضرت مریم گذشت که این گونه خدا پذیرفته است. وَ اَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ کَفَّلَهَا زَكَرِیَّا کَلَمَّا دَخَلَ عَلَیْهَا زَكَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَ جَدَّ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ یَا مَرْیْمُ اُنِّی لَکِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشَآءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ]. ما الان بیش از بیست قرن است که سر سفرهٔ یک نیت این مادر نشسته‌ایم. اینجا محتوای شکر هست، ولی تصریح به شکر نشده است.

نمونه دیگر راجع به برادران حضرت یوسف است. «قَالُوا اِنَّکَ لَاَنْتَ یُوْسُفُ قَالَ اَنَا یُوْسُفُ وَ هَٰذَا اَخِی قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْنَا اِنَّهٗ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ» (یوسف، ۹۰). اینکه اجر ضایع نمی‌شود، زیر سر اسم شکور است. یعنی خدا هیچ‌گاه نمی‌گذارد که اجر متقی و صابر ضایع شود. اجر حضرت یوسف هم این است که عزیز مصر شده است که ناشی از صبر و تقوای او بوده است.

«فَلَمَّا کَلَمَهُ قَالَ اِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنَا مَکِیْنٌ اٰمِیْنٌ قَالَ اجْعَلْنِیْ عَلٰی خَزَآئِنِ الْاَرْضِ اِنِّیْ اَحْفِیْظُ عَلَیْکُمْ وَ کَذٰلِکَ مَکَّنَّا لِیُوْسُفَ فِی الْاَرْضِ یَتَّبِعُوْا مِنْهٗ اِیَّیْ حَیْثُ یَشَآءُ نَّصِیْبُ بَرَحْمٍ تَنَا مِنْ نَّشَآءٍ وَ لَا نُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ» پس چون با او سخن راند، گفت: «تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی» [یوسف] گفت: «مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار که من نگهداری دانا هستم». و بدین گونه یوسف را در سرزمین [مصر] قدرت دادیم، که در آن، هر جا که می‌خواست سکونت می‌کرد. هر که را بخواهیم به رحمت خود می‌رسانیم و اجر نیکوکاران را تباه نمی‌سازیم (یوسف، ۵۴ تا ۵۶).

ما اجر محسنان را ضایع نمی‌کنیم. خدا قاعده به ما می‌دهد. کسی که در کار خیر است، خدا بی‌اجر نمی‌گذارد. این بی‌اجر نگذاشتن، زیر سر اسم شکور است. اسم شکور جزء اسمای بازتابی است؛ یعنی بازتاب اعمال ما است. در فضای خیر مطرح است، نه در فضای شر. در فضای خیر برکت می‌دهد و افزون می‌کند. بر حسب اسم شکور، خداوند اجر را کامل می‌دهد و نمی‌گذارد (کار خیر) گم شود و ابتر بماند.



جلسه ۳۳۶ (۱۳۹۹.۹.۲۹، چهارم جمادی الاولی/شنبه)

● اسم شکور و شاکر

اسم شکور و شاکر یعنی، خداوند واقعاً از بنده‌ای که صادقانه عملی را انجام می‌دهد، تشکر می‌کند. خداوند از این کار بنده، خوشش می‌آید و از او تشکر می‌کند. تشکر خدا به هزار و یک شکل در می‌آید. گاهی به این شکل در می‌آید که مردم را متوجه او می‌کند و گاهی به او کمالی می‌دهد. کل نظام عالم می‌شود شکرگزار او.

وقتی اسم شکور حق می‌آید، در تکوین اثر می‌گذارد؛ در نظام عالم اثر می‌گذارد. اسم شکور وقتی می‌آید، او هم احساس می‌کند که آن بنده‌ای که خدا به او لطف دارد و تشکر از او می‌کند، تشکر خدا را احساس می‌کند. یعنی نظام عالم هم می‌فهمد که خداوند به او لبخند می‌زند. عجیب است، در دل این اموری که به شکل کثرت می‌بینیم، چیزهایی روی می‌دهد که احساس می‌کند که خدا دارد از او تشکر می‌کند. لفظ شاکر خداوند واقعاً تشکر می‌کند.

● نمونه‌های اجتماعی شاکریت الهی

آیات مربوط به حضرت یوسف و مادر حضرت مریم را در جلسه قبل خواندیم.

«وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ»؛ و کسانی که به کتاب [آسمانی] چنگ درمی‌زنند و نماز برپا داشته‌اند [بدانند که] ما اجر مصلحان را تباه نخواهیم کرد (اعراف، ۱۷۰).

«فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأُمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ»؛ و چون خواست به سوی آنکه دشمن هر دوشان بود حمله آورد، گفت: «ای موسی، آیا می‌خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز شخصی را کشتی؟ تو می‌خواهی در این سرزمین فقط زورگو باشی، و نمی‌خواهی از اصلاح‌گران باشی (قصص، ۱۹). در این آیه جبار در مقابل اصلاح اجتماعی است.

بحث آیه ۱۷۰ اعراف درباره اصلاح اجتماعی است. اصل بحث این است، کسانی که قصد اصلاح اجتماعی دارند و قرار است حکومت و حاکمیت و دستورات اجتماعی را بر اساس دستورات الهی اجرا کنند، بنایشان این است که تمام حرکاتشان خدایی و بر اساس دستورات الهی باشد؛ این می‌شود تمسک به کتاب و سنت. این تمسک اجتماعی است. در اصلاح اجتماعی حرکت‌ها با اندیشه الهی محقق می‌شود.

برخی تا «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» را در قرآن می‌بینند، گمان می‌کنند که اقامه نماز است. درحالی که منظور فقط این نیست، بلکه «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» نماد بسط توحید است. علامه طباطبایی هم فرموده است که اینها از باب نمونه است و الا اصلش

بسط توحید است. اندیشه توحیدی را می‌خواهند رواج دهند. ما اجر مصلحان را ضایع نمی‌کنیم که بسان همان است که درباره حضرت یوسف آمده است: «وَلَا تُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»؛ و اجر نیکوکاران را تباه نمی‌سازیم (یوسف، ۵۶).

● مبانی اندیشه سلوکی در سیاست

یکی از دردهای ما در صحنه اجتماعی، این است که برخی هستند این «يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ» شان جدی نیست؛ «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» شان جدی نیست. اما بعضی افراد استوارند و مقاومت می‌کنند؛ با اینکه برایشان هزینه‌های سنگین دارد؛ چون وقتی در صحنه اجتماع کاری انجام می‌شود، مقاومت‌ها و ممانعت‌ها زیاد است و کار آسان نیست.

ما اجر انسان‌های مصلح را که اهل اصلاح اجتماعی هستند، ضایع نمی‌کنیم. اسم «شکور» به آنها مدد می‌دهد. حتی اگر به شهادتشان هم منجر شود، ما اجر آنها را ضایع نمی‌کنیم. «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ». هم در این دنیا و هم در آخرت اجرشان را می‌دهیم.

«وَكَايْنِ مَنْ نَبِيٍّ قَتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ [جمع بسیاری که کار به اصلاح اجتماعی می‌زنند و جهاد می‌کنند]. فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ [خداوند صابران را دوست دارد. اصل «يُحِبُّ» و «لَا يُحِبُّ» در فرهنگ قرآنی خیلی مهم است. هر جا محبت هست، یعنی توجه خدا به سمت او جلب می‌شود. کسانی که جهاد اجتماعی دارند و جنگ مقدس دارند و کوتاه هم نمی‌آیند، خداوند آنها را دوست دارد.] وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن] نگردیدند و خداوند، شکیبایان را دوست دارد. و سخن آنان جز این نبود که گفتند: «پروردگارا، گناهان ما و زیاده‌روی ما، در کارمان را بر ما ببخش و گام‌های ما را استوار دار، و ما را بر گروه کافران یاری ده». پس خداوند، پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا کرد و خداوند نیکوکاران را دوست دارد (آل عمران، ۱۴۶ تا ۱۴۸).

گاهی تلقی ما از ثواب و پاداش این است که چیز خاصی است؛ اما عام است. هر چه که باعث رشد انسان در دنیا شود و باعث عزت و قوت و بروز اجتماعی بیشتر شود و باعث محبوب‌شدن در چشم مردم شود، همه اینها ثواب دنیا است. همه اینها از مصادیق اتم اسم «شکور» خدا است که ریشه در حب و تعلق خاطر دارد. خداوند آنها را دوست دارد. میل و کششی در نظام عالم وجود دارد که باعث می‌شود، برای او کاری در عالم رسیده می‌شود. این می‌شود تشکر خدا. این می‌شود اسم شکور. این میل و کشش الهی در نظام عالم اثر می‌کند و همه نظام و جنود الهی می‌شود حامی و پیش‌برنده او؛ و حتی گاهی خداوند از طریق دشمن، او را بالا می‌برد. این می‌شود کار رسیدن اسم شکور، به شکل اجتماعی.

در کارهای اجتماعی خداوند شکر (و تشکر) بیشتری دارد. چون بُردش بیشتر است و سختی آن زیاده‌تر است، لذا تحملش خیلی آسان نیست. برخی در زمینه شخصی خیلی جدی هستند، ولی در صحنه اجتماعی وقتی «لومه لایم» دیدند، تغییر می‌کنند و کنار می‌روند. در برخی افراد «لومه لایم» در آنها اثر نمی‌کند، اما وقتی می‌بینند که صحنه‌های اجتماعی تغییر می‌کند، آنها هم تغییر می‌کنند و گاهی بنیادهای اندیشه‌شان متزلزل می‌شود که این امر عجیبی است. اسم شکور در صحنه اجتماعی خودش را بیشتر نشان می‌دهد.

● حاکم عادل

برخی متوجه نیستند، حاکم عادل که بر اساس عدالت و تمسک به کتاب و سنت و فرهنگ دینی عمل می‌کند، گاهی این حاکم عادل نماینده مستقیم خدا حساب می‌شود. دل او به درد بیاید، دل خدا به درد می‌آید. او را همراهی کنید، خدا را همراهی کرده‌اید. خیلی باید مواظبت کرد.

برخی می‌بینند که رهبر معظم انقلاب، تقوا و خویشتنداری‌اش چقدر است و چقدر سختی‌ها را به جان می‌خرد. آنها می‌بینند و می‌دانند که اگر ایشان نباشد، چه می‌شود. همان تعبیری که درباره حضرت موسی آمده است: «يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمُ» (صف، ۵). می‌بینند حاکم عادل است، ولی چرا با او همراهی نمی‌کنند. لذا دل خدا هم به درد می‌آید.

از آن طرف هم خداوند متعال عزت‌های مضاعف می‌دهد. در دل این گیرودارهای سنگین اجتماعی که همه زود می‌برند و به زیر می‌آیند، حاکم عادل می‌خواهد کار کند، به زیر نمی‌آید. حتی به شهادت هم برسد، پایین نمی‌افتد و بالاتر می‌رود. این خاصیت اسم شکور است. اسم شکور بیشتر حمایت می‌کند.

در طول تاریخ، هر جا عادل بود، در تاریخ محو نشد. در حالی که تاریخ‌نویسان معمولاً نمی‌توانند حق مطلب را ادا کنند. بلکه برعکس تابع حاکمان زمان خود هستند. خدا کارش را به سرانجام می‌رساند. این خاصیت نظام عالم است. شهید بهشتی در زمان شهادت‌شان مورد تهمت‌های فراوانی بود. ولی شهادت‌شان باعث عزت فراوان او شد و جامعه زیرورو شد؛ فقط به خاطر اینکه: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» (حج، ۳۸). اسم شکور در همین دنیا هم جبران می‌کند. اینها نمونه‌هایی از اسم شکور در صحنه اجتماعی و فردی بود که عرض شد.

● ظرفیت‌های متفاوت انسان‌ها و اصلاح اجتماعی

ورود به عرصه‌های اجتماعی، در مورد هر کس بستگی به اندازه ظرفیتش دارد. بعضی افراد قوت در کار اجتماعی ندارند، ولی همین که بینات را می‌فهمند، بر مبنای آن عمل می‌کنند. کسانی که قوت ندارند، نباید در هر امری دخالت کنند. چه کسی گفته است که باید در همه جا ورود اجتماعی کنند؟ ورود به کارهای اجتماعی متفاوت است.

من در حد خودم که می‌توانم کاری کنم که توحید در جامعه بیشتر رواج پیدا کند. حالا نمی‌توانم آن حرکت عظیم اجتماعی را ایجاد کنم. هر کس می‌فهمد، مأموریت پیدا می‌کند. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید: خداوند از علما اقرار گرفته است که بر ظالم صبر نکنند. خدا بعداً مؤاخذه می‌کند که چرا ورود نکردی؟ مردم در ۹۰ سال چه کار کردند؟ به نظرم خیلی واضح است. چون برای مردم آشکار شد.

برخی اوقات اشخاص بینات را زیر سؤال می‌برند. شما اگر ببینید حرکتی که می‌کنید عملاً همه متدینین را با آن پایین می‌برید و غیرمتدینین را خوشحال می‌کنید، باید ببینید کجای کارتان اشتباه است که این‌طور شده است. اینکه خیلی واضح است؛ این بین است.

اگر بینات مبهم بود، بایستید. ولی وقتی بینات شد، چرا توقف؟ ما باید برخی اوقات تمهید مقدمات کنیم. یک وقت من می‌خواهم دین خودم را حفظ کنم، ولی یک وقت صحنه اجتماع است و دین میلیون‌ها نفر به برخی امور بند است، من هیچ کاری نکنم؟ هیچ اقدامی نکنم؟ حتی اطلاع پیدا نکنم که چه خبر است؟ ما از دین این‌طور عمل کردن را نمی‌فهمیم. دین نمی‌گوید برو آن گوشه بشین!

● یک گوشه کار را بگیر!

به طور کلی، ورود اجتماعی را ما باید خیلی جدی بگیریم. صحنه‌هایی که از دین می‌فهمیم، باید جدی‌تر باشد. ورود اجتماعی همه، در حد خودش لازم است. پیر و جوان و میانسال ما درگیر شده‌اند؛ همه درگیر شده‌اند. در این وضعیت من هیچ کاری نکنم؟ هیچی؟ من نمی‌گویم همه کارها را تو انجام بده! تو یک گوشه کار را بگیر. ما باید معطوف به نیازهای جامعه باشیم. جامعه هزار نیاز دارد، تو یکی از آنها را برطرف کن. کسی نمی‌گوید همه کارها را تو انجام بده! ولی باید کار کنیم (و از کار کردن کم نگذاریم). واقعاً برخی کوتاهی‌ها مواخذه دارد.

الان را نمی‌گویم، حتی در دوره شاه و سلسله قاجار هم همین‌طور است؛ فرقی نمی‌کند. مشکل داریم، باید آن را حل کنیم. وقتی می‌بینم که جامعه دارد از دین گنده می‌شود، من موظف می‌شوم. نمی‌توانم بگویم من هیچ وظیفه‌ای ندارم. تو موظفی‌ات را ببر در حوزه مسئولیت خود! به نظرم ملاصدرا به ظاهر دارد کتاب می‌نویسد، اما از بسیاری افراد سیاسی‌تر عمل می‌کند. اگر کسی بخواهد واقعاً کار کند و کار را جلو ببرد، خیلی از مسائل وجود دارد (که روی زمین مانده است).

من تصویری ندارم که طلبه‌ای که واقعاً طلبه باشد، برود در یک روستا که همه آنها در حال فسق و فجورند و همه چیز را خراب می‌کنند، بعد این طلبه بگوید: اشکالی ندارد، خدا مهربان است! در این وضعیت که همه در حال فسق و فجورند، این مهربان گفتن حرام است. هیچ وقت چنین چیزی نمی‌گوید، حتی اگر تقیه محض هم باشد، در دل نسبت به آن کارها انزجار دارد. در خلوت هم به یکی دو نفر چیزهایی می‌گوید.

یکی از روحانیان آمل، در دوره رضاشاه اجازه نمی‌داد برخی از کارها انجام شود. او می‌گفت اگر بشود، من شلاق دست می‌گیرم. حتی ژاندارم‌ها هم جرأت نمی‌کردند با او مقابله کنند.

● بنیاد اسم شکور

اساس عالم بر مبنای اسمای حسناى الهى اداره می‌شود. اسمای الهی خُلق‌های الهی هستند؛ منش خدا هستند. «تَخْلُقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»؛ یعنی، متصف شوید به اسمای الهی. اخلاق الهی، اسمای حسناى الهی است. خُلق خدا است. برای خداوند سبحان خُلق معنا دارد. در تکوین خُلق معنا دارد.

ما نوعاً اخلاق را در سطح انسان مطرح می‌کنیم. ولی آیا یک موجود دارای شعور و عقل، برایش اخلاق معنا ندارد؟ ولو همیشه آدم خوبی باشد و هیچ‌گاه به سمت بدی نرود؟ همه موجودات خردمند خُلق دارند. برای او اخلاق معنا دارد. در این خصوص می‌گویند: کل موجودات خردمند، خُلق دارند، ولو اینکه از او هیچ‌گاه بدی سر نزنند. مثلاً عقول مفارقات خُلق دارند و خوب عمل می‌کنند. خوب و بد دارند. اخلاق دارند. بر اساس تشخیص خوب و بد، کنش دارند. این امر در مورد خداوند سبحان هم مطرح است که می‌فرماید: بر من است؛ بر عهده من است؛ وظیفه من است. «يجب عن الله»، یعنی بر عهده خدا است و بر او است که چنین کند.

این آیه، یک شیوه اثبات نبوت است. «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِزٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»؛ و نمودن راه راست بر عهده خداست و برخی از آن [راه‌ها] کژ است و اگر [خدا] می‌خواست مسلماً همه شما را هدایت می‌کرد (نحل، ۹). بر خدا است که راه درست را نشان دهد تا مردم بدانند. همه مردم که نمی‌دانند. لذا خداوند نبی می‌فرستد. این «علی الله» معنای حقیقی دارد. یعنی، اخلاقاً بر خدا است که چنین کند و خداوند هم به غیر از این کاری نخواهد کرد.

اصلش این است که حضرت حق، تمام آنچه که خُلق نیکو است، در خود دارد و منش او است و بر اساس آن عمل می‌کند. و هیچ‌گاه غیر از این نمی‌کند. اگر کسی این آیه را جدی پی بگیرد، در آن استدلالی برای نبوت است که بر اساس بایدهای ارزش‌شناختی است. متأسفانه به این شکل در حکمت عملی نیامده است. متکلمین استفاده کرده‌اند، ولی به صورت مشهوری معنا می‌کنند، نه به صورت حکمی و فلسفی.

● تشکر؛ اخلاق خدا

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»؛ (هود، ۶). هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر اینکه بر خدا است که روزی‌اش را بدهد؛ یعنی خدا روزی‌اش را بر عهده می‌گیرد. بر همین اساس، بر عهده خدا است که هر کسی به سمت او می‌رود، خدا صد قدم به سمتش می‌آید تا از او تشکر کند. تشکر یک خُلق الهی است و بر عهده خدا است. چون

خداوند موجود اخلاقی و به نهایت اخلاقی است، چنین خواهد کرد. همه آن هم خُلق نیکو است. اسم شکور حق جزء اسمای خُلق نیکوی او است. به تعبیر دیگر، تشکر اخلاق خدا است.

«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»؛ و جزای بدی، مانند آن، بدی است. پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی‌دارد (شوری، ۴۰). اجرش بر خدا است و خداوند اجر خواهد داد؛ چون خداوند باید تشکر کند و به کسی که در مسیر خیر قدم می‌زند، باید اجری دهد؛ اکرامی کند؛ توجهی کند؛ محبتی کند؛ تشکری کند.

اسم شکور زیر سر خُلق نیکوی حق است و به تعبیر دیگر، زیر سر این است که خداوند موجودی اخلاقی است. نه به این معنا که ما انسان‌ها در مسیر درست و غلط داریم و با احتمالاتی روبرویم.

● جزای احسان

از خدا جز خیر صادر نمی‌شود. خیر اخلاقی در خدا موج می‌زند. چون موجود اخلاقی است. معنا ندارد موجود اخلاقی احسان ببیند و با احسان جواب ندهد. «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن، ۶۰). این می‌شود اسم شکور.



جلسه ۳۳۷ (۱۲) (۱۳۹۹.۱۰.۶، شنبه ۱۱ جمادی‌الاولی)

● اسم شکور و شاکر

خداوند شکور است و تشکر می‌کند. آن چیزی که عجیب است این است که قدرت را خدا داده؛ همت را خدا داده؛ راه را خدا باز کرده؛ همه اینها هست، ولی باز به انسان گفته می‌شود که چون تو در مسیر خیر قدم برداشتی، به ازای کاری که تو کردی، من هم با تو خوب رفتار می‌کنم. من خدایی هستم که کار و عمل نیک را بی‌پاسخ نمی‌گذارم؛ بر حسب سنتی که دارم. توضیح دادیم که اسم شکور معنای حقیقی دارد.

● خیر ارزش‌شناختی درباره خداوند متعال

خداوند خود نیک است و کار نیک می‌کند. طبیعتاً در غیرانسان هم باید نیکی و کار نیک را توضیح داد. در تکوین باید راجع به موجوداتی که خرد دارند و نسبت به خوبی‌ها و بدی‌ها فهم دارند (حتی در مورد عقول و مفارقات)، این معنا را مطرح کرد که ذاتشان نیک است و جز نیک هم از آنها برنمی‌آید. یکی از اسمای حسنی الهی «بار» و «بر»

است؛ یعنی، خداوند نیکوکار است. خدا نیک است. این خیر اخلاقی و نیکی، منش خدا است که بر اساس خوبی‌ها عمل می‌کند.

در قرآن آمده است، خدا ظلم نمی‌کند؛ خدا رأفت دارد؛ خدا رحمت دارد؛ خدا انتقام می‌گیرد. حتی راجع به انتقام، آن‌طور (که ما گمان می‌کنیم) نیست. مثلاً در باب مکر، علامه طباطبایی بیانی دارد که خداوند مکر ابتدایی ندارد. در قرآن آمده است: «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»؛ و [دشمنان] مکر ورزیدند، و خدا [در پاسخشان] مکر در میان آورد. و خداوند بهترین مکرانگیزان است (آل عمران، ۵۴). مؤمن نباید خود را از مکر خدا ایمن ببیند. اما خوب که نگاه کنیم، می‌بینیم که مکر ابتدایی نیست.

خداوند ذاتاً تفضّل و رحمت دارد. خیرخواه و نیک است. عدالت دارد. در او ظلم نیست. خداوند هیچ‌گاه مرتکب ظلم نمی‌شود. دسته‌ای از اوصاف داریم که به خدا نسبت می‌دهیم و این اوصاف، اوصاف اخلاقی است. البته این اوصاف در مورد خدا باید درست معنا شود و مانند انسان معنا نکرد. ولی همه مناسب با خودش، می‌تواند نیک باشد. مناسب با شأنش. و بلکه نیکی به معنای حقیقی، اصلش در خدا است و بعد تبدیل شده است به جلوه‌های دیگر.

در بحث‌های فلسفی، درباره خداوند می‌گوییم، خدا خیر است؛ وجود خیر است و حضرت حق خیر اعلی است. خیر هستی‌شناسی چیزی است و خیر ارزش‌شناختی چیز دیگر. الان خیر ارزش‌شناختی را مد نظر داریم. خیر اخلاقی را مطرح می‌کنیم. در بحث‌های فلسفی این مسئله زیاد نیامده است. این بحث، جایش در فرهنگ قرآنی خالی است. حضرت حق خیر اخلاقی دارد. و این خیر اخلاقی است که می‌توانیم بگوییم بر خدا است. بر عهده خدا است که چنین کند. بخشی از این مباحث در جلسه قبل خوانده شد.

خداوند به حسب ذاتش نیک است؛ نیک اخلاقی. تا این گفته می‌شود دسته‌ای از احکام پیش می‌آید. اینکه بگوییم بر خدا است که چنین کند، باید درست معنا شود. این به معنای منش او است که چنین کند. «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»؛ و نمودن راه راست بر عهده خداست و برخی از آن [راه‌ها] کثر است و اگر [خدا] می‌خواست مسلماً همه شما را هدایت می‌کرد (نحل، ۹).

بر خدا است که راه درست را به بندگان نشان دهد. یعنی وقتی خداوند متعال انسان‌ها را پدید آورده که نمی‌توانند به کمال خود توجه داشته باشند؛ نمی‌توانند راه را از چاه تشخیص دهند؛ وقتی هم گرفتار می‌شوند، آبدشان خراب می‌شود و موجودی ارادی هم هستند، پس بر خدا است که نبی و رسولی بفرستد که راه را مشخص کند.

یکی از ادله اثبات نبوت همین ادله ارزش‌شناختی است. این «باید» که گفته می‌شود «باید» مناسب با حضرت حق است. قرار نیست مانند انسان‌ها بین دو راه مخیر شود و بعد یکی را انتخاب کند؛ این‌طور نیست. این مسئله به صورت نابش این‌گونه است که باید خیر همیشه از خدا صادر شود؛ می‌بایست ارزش‌شناختی نه می‌بایست و ضرورت وجودشناختی که خدا ضروری‌الوجود است. اینجا به ضروری‌الوجود اشاره نمی‌کنم. «می‌بایست چنین کند»، این بحث فقط درباره بعثت انبیا و هدایت نیست. بلکه خداوند در خصوص خلقت عالم هم می‌بایست ایجاد می‌کرد. سنت خدا این

است که ایجاد کند. حتی بحث‌های هستی‌شناختی هم با این بحث‌های ارزش‌شناختی می‌تواند معنای دقیق‌تری پیدا کند و برهان‌های بیشتری اقامه شود.

«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»؛ و جزای بدی، مانند آن، بدی است. پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خدا است (شوری، ۴۰). می‌بایست خدا تشکر کند. بر خدا است که اجر بدهد. یعنی، باید منش خدا این باشد که اگر کسی در مسیر درست حرکت می‌کند، به او نیکی برساند و از او تشکر کند.

«ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ»؛ سپس فرستادگان خود و کسانی را که گرویدند می‌رهانیم، زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم (یونس، ۱۰۳). خداوند متعال می‌فرماید: وظیفه ما است که مؤمنین را نجات دهیم. چون مؤمن است باید دستش را بگیریم؛ بر ما وظیفه است.

برخی گفته‌اند: اینها اعتباری است و اینها برای خداوند متعال صادق نیست و خدا با همین زبان اعتباری که ما می‌شناسیم، صحبت کرده است. این حرف درست نیست. خداوند واقعاً حقیقتی را مطرح می‌کند؛ یعنی بر عهده خدا است. چون خدا موجود اخلاقی است. اخلاقی ناب است نه مانند ما انسان‌ها.

خداوند متعال نور است که در آن نور هم خیر هستی‌شناختی و هم خیر ارزش‌شناختی و هم خیر زیبایی‌شناختی نهفته است. خدا نور است. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ خدا نور آسمان‌ها و زمین است (نور، ۳۵). با نور می‌توان شر را برطرف کرد. نور با بدی‌ها می‌جنگد. در نور خیر اخلاقی وجود دارد.

تعبیر نور در دعای سریع‌الاجابه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نگاه کنید. نشان می‌دهد که نور چگونه کار می‌کند. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ النُّورِ الْحَقِّ الْبُرْهَانِ الْمُبِينِ الَّذِي هُوَ نُورٌ مَعَ نُورٍ وَ نُورٌ مِنْ نُورٍ وَ نُورٌ فِي نُورٍ وَ نُورٌ عَلَى نُورٍ وَ نُورٌ فَوْقَ كُلِّ نُورٍ وَ نُورٌ يُضِيءُ بِهِ كُلُّ ظُلْمَةٍ وَ يُكْسِرُ بِهِ كُلُّ شِدَّةٍ وَ كُلُّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ».

در این دعا نور بُرد اخلاقی دارد و از سنخ اخلاق است. یعنی، چون خدا خیر اخلاقی است و نوری دارد، نور او بدی‌ها را برطرف می‌کند. اصلاً بنای عالم بدی‌ها را جمع می‌کند؛ به خوبی‌ها میدان می‌دهد؛ به خوبی‌ها برکت می‌دهد؛ به خوبی‌ها اوج می‌دهد. اسم شکور این‌گونه کار می‌رسد. اسم شکور برکت می‌دهد. این کار با خیر اخلاقی بودن حضرت حق انجام می‌شود. بر عهده خدا است که چنین کند. چرا؟ چون موجود اخلاقی است. موجود اخلاق‌محور و بلکه اخلاق خود او است. چون حقیقه‌الحقایق است، حقیقت خیر را در خود دارد؛ نه اینکه خیر از او جدا باشد. درست است که ما صحبت از خیر اخلاقی می‌کنیم، ولی جدا نکنید.

افلاطون آنجا که خیر اعلی را مطرح می‌کند (خیر اعلی یعنی خداوند سبحان) می‌گوید: خیر اعلی منبع همه مثل و مفارقات است. عنوان خیر اعلای افلاطون با تمام مثال‌هایی که زده است، در فضای ارزشی و باید و نباید است و بلکه معیار را خیر اعلی می‌گیرد. اصلاً خوب‌بودن هر چیزی، زیر سر ذات خیر و ایده خیر و رب‌النوع خیر است که همان خود

خدا است. این رب النوع را برتر از همه ارباب انواع گرفته است و همه مثل ها را زیر پر او گرفته است و انتشار خیر اعلی تبدیل شده است به مثل. از مثل و عقول مفارقات هم همیشه خیر برمی آید. منظور افلاطون خیر اخلاقی است. یعنی، خیر در فضای حکمت عملی است.

خداوند اصل خیر است و از او همه خوبی های اخلاقی می جوشد. او معدن خوبی های اخلاقی است. مبرر اصلی خوبی او است. بعضی می گویند: هیچ خیری پایدار نمی ماند مگر با خدا. خودش خوبی است؛ معدن خوبی است؛ خودش حقیقت خوبی است. از او چه انتظاری داری؟ جز خوبی انتظاری نیست. لذا می فرماید: «حَقًّا عَلَيْنَا نُنَاجِ الْمُؤْمِنِينَ» (یونس، ۱۰۳). حقی است بر گردن ما که مؤمنین را نجات دهیم. مؤمن از خدا است؛ ایمانش از خدا است؛ وجودش از خدا است. چرا؟ به خاطر حقیقت اخلاقی بودن.

(در پاسخ به سؤال یکی از حاضران در جلسه) می شود گفت «علی الله»، ولی طرحش را باید درست کنیم. نیازی نیست که بگوییم: «عن الله». بلکه «علی الله» است. تمام خوبی ها منش و خلق و سنت الهی است. «سنة الله» چنین است. ما از خدا خوبی انتظار داریم. در نفس چنین موجودی که تو هستی، چنین خواهی کرد. نه از من، بلکه در ذاتش خوبی خوابیده است.

با این توضیح، از خدا چه توقعی است که وقتی بنده اش یک قدم به سمتش می رود؟ اینکه او هم عنایت کند به بنده؛ دست بکشد بر سرش؛ پروبالش بدهد؛ او را بالا بیاورد؛ محبتش کند، اِکرامش کند. این می شود اسم شکور.

کسی که قبول کند خدا موجودی اخلاقی است، این دسته از خلق ها را باید در خدا دنبالش بگردد. باید در او باشد و از او توقع داریم. نباید بنده حقی برای خودش قایل باشد، بلکه خدا این حق را برای خودش قایل است. بنده حقی ندارد. چرا؟ چون بنده می بیند هر چه دارد از خدا است.

این یک بحث جدی در فلسفه سیاسی است و باید بررسی شود. حق خدا است که بر بندگان حکومت کند و حکم خدا جاری شود. بنده حقی ندارد. ولی از طرفی خدایی که من می شناسم اگر حکمی کند، این حکم به صلاح بنده است. این بحث که خدا بر مبنای مصالح و مفاسد تشریع می کند، درست است. از یک منظر باید گفت: فقط خدا حق دارد و ما هیچ حقی نداریم. ولی خدایی که می شناسیم، از او چنین برمی آید. می بایست چنین شود.

بنابراین می گوییم: حق است بر ما. «حَقًّا عَلَيْنَا نُنَاجِ الْمُؤْمِنِينَ» (یونس، ۱۰۳). حقی بر گردن ما آمده است. چرا؟ چون موجود اخلاقی و خیر هستم و از من باید خیر سر بزند. این را که گفتیم، دسته ای از اسامی حضرت حق باید سر در بیاورد. مانند اسم شکور و غفور و تواب و رئوف. اینها باید باشد. حالا بنده یک اشتباهی کرد؛ بعد به سمت تو آمد. تو نیک هستی! او را بپذیر. او می پذیرد. بنده خدمت می کند. تو او را بالا بیاور! من او را بالا می آورم. خدا می گوید: من او را بالا می آورم.

ما اگر کار خیری کنیم، اصل وجود را او داد؛ نیت را او داد؛ همت را هم او داده است و مدد به کار خیر هم او داد؛ راه را هم او باز کرد و توفیق هم او داد. همه چیز برای خدا است. نتیجه‌اش این می‌شود که ما حقی نداریم. در عین حال خداوند متعال حق را بر خودش قرار داده است که از بنده‌اش تشکر کند.

ما حقی نداریم، ولی خدای اخلاقی‌ای که می‌شناسیم، این کار را می‌کند. این را تعبیر می‌کنیم بر او لازم است که از بنده تشکر کند. چرا لازم است؟ این چه لزومی است؟ لزومی است که بر اساس سنت و منش او می‌دانیم. و الا ما حقی نداریم. می‌بایست خدا چنین کند، یعنی خدا را چون این‌گونه شناختیم، از این خدایی که ما شناختیم، این‌گونه برمی‌آید.

امیرالمؤمنین در باب فلسفه سیاسی اسلامی می‌فرماید: حق خداوند است حکمرانی و فرمان دادن. هر کس از حدود الهی تعدی کند به خودش ظلم کرده است. چرا به خودش ظلم می‌کند؟ چون حدود الهی به این خاطر است که این کار، خیر تو است؛ و سعادت تو است؛ و مصلحت تو است. چرا توقع داریم که خدا جز خیر برای ما در احکام نخواهد؟ چون ما خدا را این‌گونه شناختیم. ما تعبیر می‌کنیم به موجود اخلاقی. شعبی پیدا می‌کند و یک شعبه موجود اخلاقی، شکور بودنش است. یعنی خدمت بنده را بی‌پاسخ نمی‌گذارد و کاری که بر اساس صدق و صفا باشد، نمی‌گذارد بی‌برکت باشد. این می‌شود اسم شکور. بنیاد اسم شکور (همین نکته) است.

اگر وجود محض دارید، باید از او خیر محض اخلاقی و خیر زیباشناختی و خیر هستی‌شناختی را یک‌جا بخواهید. همه‌اش یکی است. خدا زیبا است به نهایت زیبایی. خیر اخلاقی و هستی‌شناسی هم دارد و هیچ نقص هستی‌شناختی ندارد و نهایت اوج هم دارد. همه اسمای حسنایی که بُعد اخلاقی دارد، ریشه در این بحث دارد.

اسماء دو دسته‌اند: معرفتی و سلوکی. ابن عربی بسیاری از اسمای سلوکی را معرفتی معنا کرده است و بالعکس هم می‌شود معنا کرد. شکور از اسمای سلوکی است و از طرفی جز اسمای حسنای اخلاقی است.

● چگونگی تعامل با اسم شکور

وقتی اسمای حسنای الهی جلوه می‌کند، انسان باید با آن زیست کند و باید با آنها توحید را تقویت کند و با آنها جلو برود و با آنها بالا برود و از آن حظّ ببرد و حرکت کند و لذت ببرد و لطف اسم شکور را بیابد.

کسی که در این راه است، اسم شکور را احساس می‌کند؛ نه اینکه فقط بداند خداوند شکور است. ما در مرحله اول می‌دانیم که خداوند، خوبی را جواب مثبت می‌دهد و اجر می‌دهد و برکت می‌دهد. کسی کاری را انجام داد و بعد دید مسئله‌اش حل شد. او به لحاظ آنچه می‌داند، معامله می‌کند. این بد نیست و برای کسی که اول راه است، خیلی هم خوب است.

ولی انسان بعد از این که مدتی جلو رفت، نسبت به اسم شکور احساس وجودی پیدا می‌کند. در اینجا صحبت از اندیشه نیست که این برداشت را منطبق می‌کنم. برخی می‌گویند من دست رحمت حق را دیدم؛ نه اینکه من برداشت کردم. این رحمت حق است. دست اسم شکور را می‌بینم. او می‌بیند فلان کار را کرده است و خدا چگونه خیلی زود برکت داده است.

بنده‌خدایی می‌گفت: در راه که برای نماز جماعت به مسجد می‌رفتم، شخصی را دیدم که محتاج بود. تقاضا کرد. از احوال او سؤالاتی کردم، متوجه شدم که راست می‌گوید. از سر صدق و صفا به او کمکی کردم. وقتی رفتم مسجد و نماز را خواندم، حال خوشی در نماز داشتم که در طول عمرم هیچ‌گاه چنین حالی نداشتم. او همان‌جا وسط نماز فهمید که خدا به او چنین اجری داده است. در اینجا اسم شکور را یافت و احساس می‌کرد که این به ازای آن است. او اسم شکور را با تمام وجود حس می‌کرد.

بعد از این که اسم شکور را حس کردید، نگذارید از صحنه جان برود. با آن زیست کنید. اگر خود را در معرض نفحات الهی قرار دادید، نگذارید آن حس از دست برود. وقتی این حس دست داد، اولش اگر تحلیل کنید عیب ندارد و خوب است. ولی جلوتر که رفتید و این حس را کردید، بگذارید میدان پیدا کند و خدا را ناز دهید. چه خدای خوب و مهربانی هستی! به زبان بیاورید و با آن تعامل کنید و شروع کنید به تشکر از خداوند متعال. اینجا شکر در پی اسم شکور است. تشکر کند؛ ارتباط برقرار کند؛ خضوع کند نسبت به خدا. ناز دهد خدا را که تو چه کردی با من!

در جریان حضرت یوسف، وقتی پدر با برادرانش آمدند مصر، ناگهان سطح بحث عوض می‌شود و حضرت یوسف شروع می‌کند با خدا صحبت کردن. «رَبِّ قَدْ أَتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ الْدُنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» «پروردگارا، تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی؛ مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما» (یوسف، ۱۰۱). این ادامه‌دادن آن حس و حال است و آن را تبدیل می‌کند به تشکر.

این نکته از این آیه به دست می‌آید که وقتی این حال و حس دست داد، این را ادامه دهیم و این حال و حس را استمرار ببخشیم. خدا را ناز بدهیم. بگوییم تو با ما چه کرده‌ای؟ ما که لیاقتش را نداشتیم! تو به ذهن ما انداختی که فلان کار خیر را انجام بدهیم. خودت به ما میدان و قوت دادی؛ خودت ما را بالا آوردی؛ باز هم بیشتر می‌دهی. تو چه کردی با ما!

این اسم شکور را در صحنه جان آوردن است. این را در صحنه جان بیاورید، وقتی این را حس کردید. من معتقدم آنجایی که حس نمی‌کنیم و برداشت می‌کنیم، باید این‌گونه صحبت کنیم. چه برسد به جایی که حس می‌کنیم. این را استمرار بدهیم. استمرار بدهیم که چه شود؟ که این در جان بنشیند. اینها بهانه است که خدا و توحید و اسمای حسناى الهی در ما بنشینند. ما بهانه می‌خواهیم و خدا هم بهانه‌های فراوانی ایجاد می‌کند تا ما وصل شویم. این را ادامه بدهید.

این می‌شود لطف توحید در دل اسم شکور. یعنی اسم شکور آمد و ما لطف توحید را مشاهده کردیم. حالا اسم آن را هر چه می‌خواهی بگذار: تشکر یا نازدادن خدا. هر چه می‌خواهی بگذاری، بگذار؛ ولی خیلی معنادار است.

اگر تشکر را این‌گونه انجام دهیم، ما می‌شویم مظهر اسم شکور. این را باید شروع کنیم و ادامه بدهیم. ما موارد فراوان داریم در زندگی که این‌گونه است. یاد بگیریم و آن را زیاد کنیم و بگذاریم جلوه‌های حق بیاید.

بعضی می‌گویند: من خدایی که می‌شناسم می‌دانم که خودش با من چه کار می‌کند. بعضی‌ها که قوی شده‌اند، می‌گویند: تو این کار را بکن! بقیه‌اش با خدا. بسیاری از بزرگان برای خودشان کار نمی‌کنند. ما کار خود را انجام می‌دهیم، خدا می‌داند چه کار کند. آیت‌الله بهجت یک عکس برای خودش نگرفت. اما بعد از ارتحالش، آن‌قدر عکس از او وجود داشت که همه متحیر شدند. خدا می‌گوید: تو عکس نمی‌گیری، من برایت عکس می‌گیرم.

بنده‌خدایی می‌گفت: من قبل از تدریس تلاشم را کردم، ولی هیچ چیز نصیبم نشد و می‌خواستم سر درس بگویم: من تلاش کردم و چیزی دستگیرم نشد. اما وسط راه دیدم القائی کردند که به اندازه مطلب یک درس، به من مطلب یاد دادند. این می‌شود اسم شکور. تو کار علمی خودت را انجام بده، بقیه را بگذار خدا برایت جور کند. تو چه کار داری! بقیه را خدا درست می‌کند.

بنابراین، باید اسم شکور را استمرار ببخشیم و بگذاریم در جانمان بیاید و خودش را نشان دهد و نگذاریم برود. «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا».

باید کاری کرد که لطف توحید در جانمان بنشیند.



جلسه ۳۳۸ شنبه ۹۹.۱۱.۴

از سال گذشته تعامل سلوکی با اسمای الهی را آغاز کردیم. بعد از بیان مقدمات، اسم رزاق را توضیح دادیم و رسیدیم به اسم شکور. توضیح دادیم اگر بنده‌ای کار خیری انجام دهد و خیرخواه باشد و کار نیک کند و برای خدا کار کند و اعتقاد نابی داشته باشد، خداوند اینها را بی‌جواب نمی‌گذارد و از او تشکر می‌کند. این باعث می‌شود که بگوییم: خداوند شاکر و شکور است.

بعضی افراد وقتی بحث شکر مطرح می‌شود، می‌گویند خداوند شکرپذیر است و خداوند ثواب است، یعنی توبه‌پذیر است. اما خداوند شکور است و واقعاً از بندگان تشکر می‌کند.

«وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»؛ (شوری، ۲۳). هر کس کار حسنه‌ای انجام دهد، بر حُسن او می‌افزاییم. چرا؟ چون خدا غفور شکور است. چون کاستی‌هایش را می‌گیرد، غفور است. «نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا». خداوند هم خلل کارهای بنده را از بین می‌برد و هم او را بالا می‌برد.

توضیح دادیم که علامه طباطبایی ذیل ۱۵۸ بقره توضیح می‌دهد که خداوند متعال واقعاً تشکر می‌کند و به معنای مجازی نیست. «وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» (بقره، ۱۵۸). هر کس کار خیری انجام دهد، همانا خدا شاکر و علیم است. هیچ کار خیری نیست مگر اینکه خداوند به آن بها و ارتقا می‌دهد و به نهایت می‌رساند و از آن تشکر می‌کند. کار خیر بی‌جواب نمی‌ماند. یک قدم که به سمت خدا بروی، خدا صد قدم به سمت تو می‌آید.

توضیح هم دادیم که چرا در نظام عالم خداوند شکور است. توضیح دادیم که خداوند یک موجود اخلاقی است و اخلاقی بودنش به معنای انسانی نیست. توضیح دادیم که چرا خداوند متعال خیر اخلاقی است. موجود خردمند بی‌نقصی است که در اوج کمال است و چگونه چنین موجود اخلاقی زیست می‌کند. ذات حق برّ و نیک است. لذا معنا ندارد که چنین حقیقتی از اظهار احسانی که به او می‌شود، آن را بی‌پاسخ بگذارد. «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن، ۶۰). خداوند جزای احسان را با احسان می‌دهد.

خدا قادر و علیم است و برّ و نیک اخلاقی هم هست، وقتی اینها با هم جمع می‌شود، باعث می‌شود، یقیناً در نظام هستی، کار خیر بی‌پاسخ نماند.

● چگونگی تعامل با اسم شکور

مسئله اصلی این است، لحظه‌ای که انسان دست به کار خیر می‌زند و کار نیک می‌کند و نیک انسانی انجام می‌دهد یا نیک خدایی، کار خیر یا اعتقاد نیکی که دارد و بر اساس آن تعامل می‌کند، مثلاً به خدا حُسن ظنّ دارد و بر اساس آن با او تعامل می‌کند. یعنی، می‌گوید: خدایی که من دارم این‌گونه نمی‌کند.

او می‌بیند که گاهی به لحاظ فکری به اینجا می‌رسد که به خاطر آن کاری که کردم، خدا این را به من داد. ولی گاهی می‌یابد و می‌چشد و فهم بسیار روشن بصیرتی دارد که خدا داده است به خاطر این کار خیر. این دیدن موجب یک نوع ارتباط با اسم شکور است. اسم شکور کار خودش را می‌کند. من می‌یابم و تعاملی پیدا می‌کنم. در ابتدا در مرحله ذهنی هم تعامل باشد، خیلی خوب است. ابتدا تعامل باشد و حتی احساس لطیف بصیرتی هم نباشد، ولی او را به مرحله بالاتر می‌کشاند.

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ الْإِنْسَانِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»؛ پروردگارا، تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب‌ها را به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، تو در دنیا و آخرت سرپرست و یار منی درحالی که تسلیم فرمان‌های

تو! باشم جانم را بگیر و به شایستگان مُلحَقم کن (یوسف، ۱۰۱). حضرت یوسف علیه السلام، حقیقت اسم شکور را یافته است.

در اینجا حضرت یوسف علیه السلام دیده است که اسم شکور با او چگونه عمل کرده است. اسم شکور که دیده می‌شود، اولین لطف اسم شکور آمده است که یافتِ اسم شکور است که بعضی از آن الهامی است و بعضی از آن شهودی. هم الهامش مفید است و هم شهودش. قبل از الهام و شهود، مرحله ذهنی است که فرد باور دارد. این مرحله هم خوب است؛ یک نوع تعامل است. ولی مرحله بالاتر تعامل خیلی لطیف‌تر است. یعنی می‌بیند و می‌یابد که در بر حق است و حق با او این‌گونه کرد. یک قدم به سمت خدا رفتیم و خدا چقدر به من عنایت کرد و دست تَلَطُّف بر سرم کشید.

تا این لحظه پیش می‌آید، این را سان بدهیم و نگذاریم از دست برود. وقتی برای بعضی احوال شهودی دست می‌دهد، خیلی زود از آن خارج می‌شوند و خود را به کار دیگری مشغول می‌کنند. اما خوب است که انسان در اینجا سان بدهد و این حال خوش را در خود حفظ کند. مثل گفت‌وگوی حضرت موسی با خداوند متعال که ارتباط با خدا را طولانی کرد. نشستن با محبوب باید استمرار پیدا کند. وقتی حال خوش دست داد، سان بدهیم و آن را استمرار بدهیم که چه خدای خوبی داریم. این را کش بدهیم. این کش دادن یعنی جولان دادنِ اسم شکور و تعامل سلوکی و توحیدی با خدا.

● تشکر نسبت به حق

استمرار این حال، کم‌کم بنده را به حال تشکر می‌کشاند. چرا؟ چون می‌بیند که تمام آن شرایط را که خدا برایش پدید آورده است و توفیقش هم با خدا است. اصلش را می‌بینم که هیچ لازم نبود چنین شرایطی پیش بیاید، خدا خودش این شرایط را پیش آورده است و خودش هم تشکر می‌کند؛ خودش مرا راه انداخته و خودش هم از من تشکر می‌کند.

یک مورد هم در مسئله اخلاق در تکوین است؛ اینکه ما هیچ حقی نداریم که خدا تشکر کند. ولی آن خُلُقِ کریم حضرت حق باعث می‌شود که او تشکر کند. ما حقی نداریم. چرا؟ چون ما بنده‌ایم و او اصل است. ولی او از بس کریم است به گرمش و به نیکی‌اش و به خیریتش این کار را می‌کند. اسم شکور که کار می‌رسد، حق ما نبود که بگوییم حق ما است، ولی خداوند متعال بسان حق ما با ما تعامل کرده است. چون خودش کریم و برّ و بارّ است.

بنده‌خدایی می‌گفت: به کسی پول دادم. او خوب تقسیم کرد و برای خودش بر نداشت. خوشم آمد و به او دوباره پول دادم. با اینکه این پول را خودم داده بودم.

این حال را که انسان ببیند، او را به تشکر حقیقی می‌کشاند و به شکر ناب می‌کشاند. چرا شکر ناب؟ چون می‌بیند هیچ چیز حق او نبود. خدا چقدر خوب است که با من این‌گونه عمل کرده است؛ خدا چقدر خوب است که حتی ریزترین

مسایل ما را به ما لطف کرده است. همین باعث می شود که بنده به شکر روی آورد. عبد شکور را بعداً توضیح خواهیم داد.

این بحث تعامل با اسم شکور است. تعامل با اسم شکور ما را به تشکر وامی دارد و آدم احساس می کند که هیچ کاره بوده است، اما خدا او را همه کاره فرض کرده است و این از فضل و کرم خدا است.

● واداشتن به خضوع تحقیقی

چون می بیند که هیچ حقی نداشت و او هم (این کار را) نمی کرد، چیزی نمی شد، ولی او چقدر خوب است. او را به کرنش حقیقی می کشاند. کرنش اولیه اش نماز بود یا انفاق بود یا اموری از این دست. ولی بعداً یک خضوع مضاعف می آید. وقتی نماز را می خواند، باز خضوعش بیشتر می شود. شایسته خدا بود که بدهد، ولی من شایسته اش نبودم. به تعبیر دیگر، اول فهم حقیقت شکوربودن است؛ بعد او را می کشاند به تشکر؛ و بعد می رساند به خضوع تحقیقی.

او محققانه خضوع می کند. بار اول خضوع می کند از باب اینکه چیزی را درباره حق دانست. اما اینجا این خضوع، خضوع تحقیقی و عارفانه است که حقیقت حق و شکوربودن حق را یافت. به صورت کلی، کسی که کارهای سلوکی را ادامه می دهد، امور احوالی تحقیقی اش زیاد می شود. تحقیقی یعنی محققانه و چشیدنی. یعنی می چشد. درباره حضرت حق هم این مسئله انسان را به خضوع تحقیقی می کشاند.

دیده ام کسانی که در مباحث معارفی کار می کنند، می بینند و می دانند که خداوند با چه دقتی کار می کند. ولی گاه می نشیند درباره یک برگ کار می کند و بعد می بیند که چه چیزهایی در این برگ خداوند متعال گذاشته است. وقتی این را می بیند، او را به یک خضوع تحقیقی می کشاند. این از سنخ چشیدن است.

این خضوع تحقیقی گاه به صورت حال است و گاه به صورت مستقر درمی آید که آن چیز دیگری است. وقتی خضوع استمرار پیدا کند، تبدیل می شود به خضوع دایمی افراد نسبت به حق تعالی. همان طور که برخی از اصحاب وقتی به اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین رسیدند، چون چند نمونه (کرامت) دیدند، آن چنان نسبت به ایشان خضوع پیدا کردند که نسبت به کس دیگر این خضوع را نداشتند.

ابو خالد کابلی از خصیصین امام سجاد علیه السلام بود. او از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده بود که زمین هیچ گاه از حجت خدا خالی نمی شود. بعد از شهادت اباعبدالله علیه السلام مدتی در خدمت محمدحنفیه، برادر اباعبدالله علیه السلام بود. بعد از مدت مدیدی که محضر ایشان بود، از ایشان پرسید: آیا حجت خدا بر روی زمین شما هستی؟ گفت: نه. برادرزاده ام امام سجاد علیه السلام حجت خدا است. وقتی خدمت حضرت سجاد علیه السلام رسید همین که رسید حضرت فرمود: مرحبا یا کنگر! همین که این را شنید، فهمید امام سجاد علیه السلام حجت خدا است. چون این تعبیر کنگر را

مادرش در دوران کودکی به او خطاب می‌کرد و آحدی از آن خبر نداشت. این حالات، انسان را به خضوع دایمی می‌کشاند.

کسی نیست که به درگاه الهی کار خیری بکند و خدا جوابش را ندهد. این استمرار باید همیشگی باشد. اصلاً زندگی همین است. کل دار هستی بهانه است برای تعامل با خدا. از این به بعد (سالک) یاد می‌گیرد که به دنبال نتیجه نباشد.

● اطمینان قلبی کامل به خدای شکور

(سالک) اطمینان قلبی محکمی پیدا می‌کند، نمی‌شود که کسی به سمت خدا برود و خدا به سمتش نیاید. اگر خدا به سمت من نیامد حتماً در من خللی وجود دارد نه در خدا. چنین خدایی هیچ وقت نسبت به بنده‌اش از این حالت شکور در نمی‌آید.

● جریان عابد بنی اسرائیل

آن عابد گفت: خدای من چنین خدایی است که مگر می‌شود که کسی به سمتش برود و او جواب ندهد؟ اگر جواب ندهد، پس معلوم می‌شود که مشکل از من است.

«قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ إِنَّ رَجُلًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَبْدَ اللَّهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ قَرَّبَ قُرْبَانًا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَقَالَ لِنَفْسِهِ مَا أَتَيْتُ إِلَّا مِنْكَ وَمَا الذَّنْبُ إِلَّا لَكَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْهِ ذَمُّكَ لِنَفْسِكَ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَتِكَ أَرْبَعِينَ سَنَةً»؛ مردی در بنی اسرائیل چهل سال عبادت خدا کرد و سپس قربانی نمود و از او پذیرفته نشد. با خود گفت: این وضع از خودت پیش آمد و غیر از تو گناهکار نیست. امام فرمود: خدای تبارک و تعالی به او وحی نمود که نکوهشی که از خود کردی، از عبادت چهل سال بهتر بود.

این منطق را یاد بگیریم که اگر کسی اهلش شود، کم‌کم این اطمینان را پیدا می‌کند که خداوند سبحان پاسخ می‌دهد؛ چه بدانم چه ندانم!

اگر این حال استمرار پیدا کرد، می‌داند که یا جایی داده است و من خبر ندارم یا برایم ذخیره کرده است یا بعداً می‌دهد یا خللی در من است و برای همین نداده است.

اسم شکور همیشه در کار است. جایی نیست که اقتضای اسمی باشد و آن اسم عمل نکند. هکذا اسم شکور هم همین است.

برادر علامه طباطبائی فارابی را احضار کرده بود؛ با او زیاد ارتباط داشت. یک بار به فارابی گفت: ما برای زیاد فاتحه می‌خوانیم. شما هم به یاد ما هستید؟ فارابی گفت: بله. فلان موقع مشکلی که برای فرزندت پیش آمد، من آن را برطرف کردم. البته این داستان ربطی به خدا ندارد، ولی چنین حالتی است در ارتباط با خداوند متعال و اسم شکور.

(نسبت اسم شکور با بندگان) از این سه حال خارج نیست: ۱. یا خداوند داده است و او خبر ندارد. ولی مطمئن است که حتماً داده است؛ ۲. یا برایش ذخیره کرده است تا بعداً به او بدهد در جایی مناسب. (خداوند به ملاحظه‌سینقلی همدانی بعد از سی‌چهل سال توحید را چشاند. چون برایش ذخیره کرده بود). این حالت تشکر غنی‌تر حضرت حق است. برخی می‌گویند: ما کاری کردیم و چیزی نشنیدیم و (چیزی) ندیدیم! اما این‌طور نیست، بلکه خدا است که دارد ما را تدبیر می‌کند؛ ۳. یا نقص و خللی در ما هست و خود ما خبر نداریم.

کسی که کاری کرده است و به نتیجه نرسید، باید نسبت به خودش ظنین باشد. یعنی، کار خود را خوب و محکم انجام بدهیم، ولی همیشه به خودمان ظنین باشیم. تا زمانی که سرّ السرّ ما باز نشود، نباید خیلی به خودمان اعتماد کنیم.

از اخلاص و محو ذات حضرت آیت‌الله مصباح رحمت‌الله‌علیه خوشم می‌آمد. ایشان بعد از دولت اصلاحات، به اکثر دانشگاه‌ها رفته بود تا اندیشه جوانان اصلاح کند. یکی از مشکلات ما این است که جوانان ما اندیشه‌هایشان سست است و وصل می‌شوند به جاهایی که نباید وصل شوند. ایشان می‌فرمود: برای اصلاح جوانان می‌رفتیم، ولی معلوم هم نیست که این کارها خیلی هم خالصانه و برای خدا بوده باشد! با اینکه ایشان در اخلاص خیلی قوی بود.

سرور من! ما هر چقدر هم در اخلاص قوی باشیم، معلوم نیست که به پای اخلاص اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین برسیم. معلوم نیست که مخلص شده باشیم یا در میان مخلصین از همه جلوتر بوده باشیم.

خودمان را در این زمینه‌ها دارای خلل ببینیم. ما هیچ حقی بر خدا نداریم. خدا بر ما حق دارد. شکور یعنی به ازای کار خیری که من کرده‌ام، خدا عنایتی کند؛ ولی باید بخواهیم خدا با فضلش به ما عنایت کند. حضرت امام رحمت‌الله‌علیه می‌فرماید: من به فضل پروردگار امید دارم و چیزی ندارم. این حال را باید یاد بگیریم و در خودمان ایجاد کنیم. در کار خیری که انجام می‌دهیم اطمینان به حمایت الهی و مدد الهی و عنایت و کرم الهی داشته باشیم، ولی کار خیر خود را زیاد نبینیم.

● بندگی به شرط مزد

شیوه و منش خداوند اعطا کردن است. ولی یاد بگیریم که مواظب باشیم که به شرط مزد کار نکنیم. یعنی، من کار می‌کنم تا خدا (مزد و پاداش) بدهد، نه. نباید به شرط مزد کار کنیم. این‌گونه عمل کردن، خالص کردنِ منطقِ اسم شکور است. یعنی، شکور بودن خدا را ببیند و اطمینان هم داشته باشد، ولی کار خودش را به مزد بند نکند.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند

او کار خودش را می‌کند، ولی ما به شرط مزد عمل نکنیم. قرار است ما با اسم شکور تعامل کنیم برای بندگی کردن؛ نه اینکه با آن تجارت کنیم. باید منطق را پاک‌تر کرد. من کار خودم را می‌کنم و خداوند هم کار خودش را. کار من موظفی من است، ولی کار خدا عنایت و لطف او است.

این خلیط را باید خیلی مراقب بود. دیده‌ام برای کسانی که این صحنه‌ها پیش می‌آید، می‌گویند: خدایا، من این همه کار کردم، برای من این‌گونه مشکل پیش می‌آید. هر وقت در درون دل چنین چیزی آمد، بداند که نقصی در کار وجود دارد. تا در دل چنین چیزی آمد، باید به سرعت چاره‌اندیشی کنیم. باید این‌گونه گفت: خدایا، تو هر کاری می‌کنی بکن که آن کار هم خیر است و هم حق. من نمی‌دانم که چرا، ولی تو هر چه می‌کنی حق است و خیر!

وقتی (سالک) اسم شکور را سان می‌دهد و تشکر و خضوع پیدا می‌کند، این یک سفر در فضای توحید است. این بهانه است برای ارتباط توحیدی با خدا، تا توحید جلوه کند. تمام اینها را بهانه بداند. کل عالم بهانه است برای ارتباط با خدا. چه آنجا که خیر می‌دهد و چه آنجا که مصیبت می‌دهد. هر صحنه و هر جا بهانه‌ای است برای ارتباط با خداوند سبحان. برخی این را متوجه نیستند و مشکل ایجاد می‌شود. ولی باید یاد بگیریم که کلاً در این اعمال آن اسماء را ببینیم و در دل اسماء خدا را ببینیم و با خدا تعامل داشته باشیم و از اینها لذت ببریم. باور کنید همه زندگی ما با اسمای الهی است و با خدا است در هر جایی و در هر کاری، حتی مطالعه کردن!

ما از اسم شکور، بهره سلوکی و توحیدی می‌خواهیم؛ خداشناسی می‌خواهیم؛ معرفت ناب خدا می‌خواهیم؛ ارتباط عابدانه نسبت به حضرت حق می‌خواهیم؛ خضوع نسبت به حضرت حق می‌خواهیم. می‌خواهیم خدا باشد و بماند و ما نباشیم. این را اگر کسی در زندگی‌اش بیاورد، لطف اسمای الهی را می‌یابد.

البته جذابیت اسماء به گونه‌ای است که جلوه‌ای از جلوات حضرت حق را باید دید. حق است که دارد تشکر می‌کند و تعامل می‌کند. این تعامل سلوکی را فراموش نکنیم.

بحث بعدی، بحث «عبد شکور» است که اگر این هم ادامه پیدا کند ما هم می‌شویم شکور.



جلسه ۳۳۹ (۱۳۹۹.۱۱.۱۸)

● اسم شکور و شاکر

بعد از اسم رزاق به اسم شکور رسیدیم. در مورد اسم شکور، مطالب اصلی بیان شد و اندکی از مباحث باقی مانده است. خداوند سبحان در قرآن، خودش را شاکر و شکور می‌نامد.

● تشکر خدا

شاکر و شکور به چه معنا است؟ شاکر و شکور یعنی خدا تشکر می‌کند. شاکر و شکور فقط به معنای شکرپذیر نیست. در مورد توبه هم همین‌طور است. بعضی‌ها می‌گویند خدا توباب است، یعنی توبه‌پذیر است. این‌طور نیست. خدا توبه می‌کند. توبه خدا به چه معنا است؟ خدا باز می‌گردد! تو که از خلاف برگشتی و پشیمان و منکسر شدی و به سمت خدا برگشتی، خدا هم برمی‌گردد. خدا توباب است. بعضی می‌گویند: نگویید خدا توبه‌پذیر است؛ بگویید خدا توبه‌کننده است. واقعاً همین‌طور است. شکور را نگویید خدا شکرپذیر است؛ بگویید خدا شکرکننده است. اینها را توضیح دادیم.

تو یک قدم در کار خیر حرکت کردی، تو یک قدم به سمت خدا رفتی، خدا صد قدم به سمت تو می‌آید. اسم شکور یعنی همین. خدا تشکر می‌کند. به ازای کار خیری که تو کردی، خدا به تو توفیق و مدد و قوت داد. همه این کارها را خدا برای تو کرده است و تو دست به کار شدی و به سمت خدا رفتی و اظهار خضوع نسبت به خدا کردی؛ خدا اینها را بی‌پاسخ نمی‌گذارد.

خدا می‌گوید تو یک قدم به سمت من آمدی، من صد قدم به سمت تو می‌آیم و از تو تشکر می‌کنم. تشکر خدا تبدیل می‌شود به حمایت او؛ به بالابردن او؛ ارتقاداتن به جان و عمل انسان. «وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (شوری، ۲۳). هرکس کار حسنه‌ای انجام دهد، بر حُسن او می‌افزاییم. حسنه‌ای که انسان کسب کرده و انجام داده است، ما این حسنه را افزون می‌کنیم. چرا؟ چون من شکورم. تا انسان اسم شکور را می‌فهمد، آرام می‌گیرد. چون نظام عالم این‌گونه است که هرکس به سمت خدا برود، به او مدد می‌رساند؛ او را بالا می‌برد و فتوحات به دستش می‌دهد؛ امکانات به دستش می‌دهد و بدون اینکه متوجه باشد، سر بلند می‌کند و می‌بیند که همه چیز شکل دیگری شده است. ما می‌خواستیم یک پله برویم، یک دفعه ده پله بالا رفتیم! خدا با آدم این کار را می‌کند و این اسم شکور است که کار می‌رسد.

● زندگی با اسم شکور

انسان باید با اسم شکور زندگی کند و با این اسم نفس بکشد و آن را لمس کند. در جلسات قبل گفتیم که چه حالاتی برای شخص پیش می‌آید و او را به خضوع و اطمینان می‌کشاند. اینها را توضیح دادیم.

بعد از اینکه شخص دست به کار شد، خدا هم به ازای کار خیری که کرده است، او را بالا بُرد، سریع سر به آسمان بلند کند و با خدا حرف بزند و با خدا تعامل سلوکی کند؛ نگذارد از دستش در برود.

من کار کردم و خدا ده برابر به من داده است. حالا که خدا به تو عنایت و اعطا کرد، سر به آسمان بلند کن و ادامه بده و بگذار این اسم شکور در جانت جولان بدهد. انسان زود التفات به آسما را بر ندارد و آن را ادامه دهد و با آن زندگی کند. خدا را ناز بدهد که خدایا، تو چگونه ما را بالا بردی! تو چقدر خوبی! چقدر زیبایی! این سنت و منش پاک و نیکو در تو هست. اینها را گفتیم که تعامل سلوکی با حضرت حق است. توضیح دادیم وقتی یک اسم جلوه کرد، چگونه با آن زندگی کنیم.

در آیه ۵ سورة ابراهیم آمده است: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن. یک تفسیر این آیه این است که به یاد بیاوریم این صحنه‌های اسم شکور را که با ما چه کرده است. یادآوری خیلی مهم است. من بعضی‌ها را دیده‌ام که یک بار که چنین شده است، از همان الگو می‌گیرد و همیشه با آن نفس می‌کشد و با آن زندگی می‌کند و همیشه آن را به یاد می‌آورد.

اجازه بدهید که حال و حس اسم شکور در شما بیاید و آن را ادامه دهید؛ به ویژه در اعمال ناب. وقتی معرفت پنهان و اخلاص پنهان در عمل زیاد می‌شود، خداوند یک نگاه خاصی می‌کند که باید آن را بیاورم بالا. این خاصیت نظام عالم است؛ جوری عمل می‌کند که به چشم می‌آید که دستی الهی است که دارد او را بالا می‌آورد.

حدیثی را در اسم رزاق خواندیم؛ هرگاه بنده‌ای در معاملات، هوای من را بر هوای خودش ترجیح دهد، من ورای تجارت هر تاجری او را ضمانت می‌کنم. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ عُلُوِّي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ إِلَّا كَفَفْتُ عَلَيْهِ ضِيعَتَهُ وَ ضَمَنْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةٍ كُلِّ تَاجِرٍ». (کافی، ج ۲، ص ۳۳۵).

این خاصیت اسم شکور است و واقعاً نظر کردن و عنایت کردن خداوند متعال خیلی عجیب است. اسم شکور یعنی بالا آوردن نیروهای ناب. بالا بردن نور به سمت عالم نور. تا نوری در جایی پدیدار شد، این را بالا می‌برند. خاصیت اسم شکور این گونه است.

اگر انسان کار خیری کرد، به خدا بگوید: خدایا، همه چیز را تو به من دادی؛ علم و استعداد و خلاصه همه چیز را تو به من دادی؛ کجایش برای من بود؟ آخرش هم که خودت داری مرا بالا می‌بری!

تو انجام دادی، تو را هم بالا می‌برند. این خاصیت نظام عالم است. این خیلی کمک می‌کند تا بفهمد و بیابد و با این سبک با خدا صحبت کند و سعی کند که در آن انانیت نیاید و توحید ببارد؛ از آن خضوع و خشوع و شیفتگی نسبت به حق ببارد. از او چیزی ببارد که احساس کند او محو شده و خدا مانده است.

قبلاً در اسم رزاق گفتیم که «عبدالرزاق» هم معنا دارد. عارفان این اصطلاح را دارند که اگر کسی با اسمی محشور باشد، مظهر آن اسم می‌شود و عبد آن اسم می‌شود.

اگر کسی دم‌به‌دم در انفاق و روزی‌دادن به مردم قرار گرفت، و پی‌درپی جلوه‌گاه اسم رزاق شد، می‌شود «عبدالرزاق». در مورد اسم شکور هم همین‌طور است و تعبیر می‌کنیم به عبد شکور و عبد شاکر.

گفتیم وقتی در زندگی اسم شکور حاضر می‌شود و آن را لمس می‌کنیم و با آن نفس کشیدیم و در جانمان سان دادیم، همین باعث می‌شود که انسان متخلق می‌شود به اسم شکور. چرا؟ چون انسان با هر کس بنشیند، از او خو می‌گیرد. با هر کس همنشین شدیم، در ما اثر می‌گذارد.

کسی که با خدا زیاد بنشیند و به اسم شکور توجه داشته باشد، باعث می‌شود این خُلقِ خدایی در او بنشیند. هم خُلق را زیبا می‌بیند و هم شخصی که دارد این خُلق را اِعمال می‌کند، خیلی بزرگ می‌بیند. خدا است و دلنشین می‌بیند؛ یعنی از هر نظر جذاب است. هم صاحب خُلق می‌شود و هم جذب خود خُلق می‌شود. اسم شکور یکی از اسما و خُلق‌های الهی است. در مبحث خُلق در تکوین این مطلب را توضیح دادیم.

هم این خُلق تشکر زیبا است و هم آن صاحب خُلق که خدا است و آن را دارد، زیبا است. در این موقعیت، انسان اثر می‌پذیرد. هم خُلق دلنشین است و هم صاحب خُلق دلنشین است. واقعیت را می‌بیند؛ هم خودش جذاب است و هم صاحب خُلق جذاب است.

دیدهاید برخی از کسانی که مدتی با یک عالم ربانی رفت‌وآمد دارند، خُلق و خویشان شبیه آن عالم ربانی می‌شود؟ حتی صحبت کردن و راه‌رفتن‌شان هم شبیه او می‌شود. مثل اینکه پسر راه‌رفتنش مانند راه‌رفتن پدر می‌شود. چون او را زیاد می‌بیند و از او اثر می‌گیرد. انسان با هر کس زیاد بنشیند، از او رنگ می‌گیرد.

● با خدا نشستن!

بعضی می‌گویند چطور با خدا بنشینیم؟ باور کنید با خدا خیلی خوب می‌شود نشست. راهش این است که شما کاری کنید و یکی از خُلق‌های حضرت حق جلوه کند؛ ببینید و پی‌درپی ببینید تا در شما بنشیند. بعد از مدتی خُلق در شما هم می‌نشیند.

● ارزش زیارت

ما قدر این زیارت‌رفتن‌هایمان را نمی‌دانیم. برخی می‌گویند: زیارت‌رفتن چه تأثیری دارد؟ (واقعاً اثر دارد ولی آنها نمی‌دانند). واقعاً همین سلامی که به معصوم می‌دهیم و خدمت معصوم می‌رسیم، یک اتصال وجودی و حقیقی برقرار

می‌شود. خود ما هم این را احساس می‌کنیم و در ما اثر می‌گذارد. اصلاً زیاد با معصوم نشستن، خلق و خوی معصوم را به جان انسان راه می‌دهد و لطف و کرامت و رأفتش را می‌بیند.

برخی می‌گویند: رأفت امام رضا علیه‌السلام محسوس است. (این مطلب) درست است، چون زیاد آنجا رفته‌اند. زیاد نشستن و زیارت کردن، اتصال است و از آنها رنگ می‌گیریم. رنگ معنوی می‌گیریم. این خاصیت ارتباط است.

اگر کسی زیاد با خدا بنشیند، یکی از آثارش این است که ناخودآگاه در او یک وقاری می‌آید. نمی‌داند از کجا آمده است؟! ولی می‌بیند که خیلی خوشدل شده است. این از کجا است؟ خدا این حالت مهربانی و خوشدلی را به او داده است. خودش هم خبر ندارد که از کجا است. خاصیت سحر و بین‌الطلوعین همین است.

عرض ما این است، کسی که کار خیر کرده است، اسم شکور را دیده است؛ آن را سان دهد و به تدریج همین خلق خدا را در جانش پیاده کند.

خداوند می‌گوید: بر عهده من است که من نسبت به او کاری کنم. این اسم شکور است. چرا که می‌بیند که بنده‌اش در راه او اینقدر تلاش می‌کند. انسان وقتی زیاد با اسم شکور بنشیند، خلق همنشین در او اثر می‌گذارد. وقتی این خلق در انسان نشست، می‌شود روش و منش و رویهٔ او.

تخلق به اخلاق الله

تخلق به اخلاق الهی یعنی ارتباط داشتن. اینکه گفته‌اند: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» یک راهش همین زیاد نشستن است. اما راه دیگری هم دارد: همین که من می‌دانم خدا چنین است، پس من هم باید این‌گونه باشم و چنین کنم.

همین که انسان منطقش را توحیدی کند و بگوید خدایا، تو کجا و من کجا؟! ولی دوست دارم مثل تو باشم! همین را بگوید و شروع کند. خیلی ارزشمند است. خدایا، تو حکیمی؛ کار محکم می‌کنی؛ من هم می‌خواهم سعی کنم کار محکم کنم.

در روایات هم آمده است: خدایا، تو می‌بخشی، (پس) من هم می‌بخشم. در قرآن آمده است: دوست ندارید خداوند شما را ببخشد؟ پس شما هم این‌گونه باشید و بخشنده باشید: «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشد؟ و خدا آمرزنده مهربان است. (نور، ۲۲).

من کسانی را دیده‌ام که ابتدا خلق خدا را در قرآن پیدا می‌کنند و تلاش می‌کنند اندکی از خلق خدا را عملی کنند و می‌گویند: اگر من همیشه نمی‌توانم خلق خدا را عملی کنم، برای یک بار که شده آن را عمل می‌کنم.

تخلّق به اخلاق الهی خیلی گسترده است و شامل موارد غیرسلوکی هم می‌شود. یعنی شنیده خدا غفور است، می‌گوید پس من هم غفور باشم. خدا رحمان است، پس من هم رحمان باشم. تخلّق به اخلاق الهی لزوماً جنبه سلوکی ندارد، بلکه همین که انسان بداند که خدا این‌گونه است و تصمیم بگیرد آن‌گونه بشود.

یکی از عرفا می‌گفت جویای این بودم که چرا خدا عالم را خلق کرده است؟ ندا آمد که خدا از سر رحمتش عالم را خلق کرده است. چون خدا رحمان است، عالم را خلق کرده است. از آن به بعد، آن عارف سفرهٔ عام پهن می‌کرد و می‌گفت خدا رحمت دارد و من هم می‌خواهم رحمت داشته باشم و اندکی مثل خدا باشم.

تخلّق به اخلاق الهی در اسم شکور، یعنی انسان بگذارد اسم شکور پی‌درپی به جانش بخورد و کم‌کم تخلّق و خوی او را بگیرد و اخلاق او را پیدا کند. اخلاق او را پیدا کرد، می‌شود اسم شکور.

● ابعاد عبد شکور

● شکر نسبت به خود حضرت حق

ما یاد گرفتیم که هر کس به ما نعمتی داد و اِکرامی کرد، باید با او چگونه رفتار کنیم. خداوند متعال از همه بیشتر اِکرام کرده است. لذا باید سعی کنیم که اول نسبت به خود خدا شاکر باشیم. بحث شکر در ادبیات دینی زیاد آمده است.

● شناخت صاحب نعمت

در شکر اولین و مهم‌ترین مسئله این است که انسان صاحب نعمت را بشناسد. بشناسد که او نعمت را به ما داده است. یعنی بداند که خدا این نعمت را به او داد. خیلی چیزها به ما داده شده است، ولی آنها را احساس نکرده‌ایم که خدا داده است. تا این امر فهمیده شد، این می‌شود شکر. اتفاقاً مغز شکر اینجا است.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ أُنْعِمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَهَا»؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر که خدا به او نعمتی دهد و او آن را از دل بفهمد، شکرش را ادا کرده است. (کافی، ج ۲، ص ۹۶). یعنی بداند که از خدا است. تا معرفت می‌آید، انسان جذب او می‌شود. خود این می‌شود شکر. ادبیات دینی به ما یاد داده است که بگوییم: «الحمد لله رب العالمین». انسان باید ابتدا معرفت داشته باشد، اگر چه شکر لسانی هم باید باشد.

این معرفت، هم حضوری است و هم حصولی؛ هر دو را شامل می‌شود. چه اشکالی دارد که حصولی را هم شامل شود.

خداوند از بعضی‌ها خیلی توقع دارد. ولی از بعضی‌ها خیلی توقع ندارد، بلکه در همان فضای داش‌مشتی‌ای که دارد، دو کلمه بگوید، خوش است و خداوند می‌پذیرد.

در جریان حضرت موسی و چوپان، مولوی نقل می‌کند که چوپان با زبان خودش صحبت می‌کرد و می‌گفت: «کو همی گفت ای گزیننده اله/ تو کجایی تا شوم من چاکرت/ چارقت دوزم کنم شانه سرت». بعد حضرت موسی گفت: این نحو صحبت کردن درست نیست.

بعضی در حد دو کلمه عادی و ظاهری بگویند، خیلی اثر دارد. اسم خدا را برده است. گاهی به همین بهانه انسان را نجات می‌دهند. همین که الفاظی را به کار برده است که بندگان ناب خدا به کار برده‌اند، خدا هم او را می‌بخشد. چون افراد عادی هستند، خدا به آنها سخت نمی‌گیرد؛ ولی امثال ما را سخت می‌گیرد. به هر حال پشت صحنه شکر حقیقی، معرفت است.

گفت‌وگوهای حضرت موسی با خداوند متعال خیلی ارزشمند است. هر وقت این صحبت‌ها را دیدید، مغتنم بشمارید. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى ع يَا مُوسَى اشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي فَقَالَ يَا رَبَّ وَ كَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَ أَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ قَالَ يَا مُوسَى الْآنَ شُكْرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي»؛ خدای متعال به حضرت موسی علیه‌السلام وحی فرمود: ای موسی، مرا چنان که باید شکر کن. موسی عرض کرد: پروردگارا، چگونه تو را چنان که باید شکر گویم حال آنکه هر شکری که تو را می‌گویم خود نعمتی است که تو به من ارزانی داشته‌ای؟ فرمود: ای موسی، حال که دانستی توفیق آن شکر را هم من به تو داده‌ام، شکر مرا ادا کرده‌ای (کافی، ج ۲، ص ۹۹). همین که می‌دانی از من است، این شکر من است. یعنی پشتوانه شکر، معرفت و علم است.

کسانی که در کار علمی هستند، می‌دانند ما خیال می‌کنیم که حرف می‌زنیم، بلکه طوطی صفت هستیم و بسیاری از اوقات از آن سو به ما اعطا می‌کنند و ما به زبان می‌آوریم. اینکه بعضی افراد، کارهای علمی‌شان را به خود نسبت می‌دهند، این درست نیست. خبر ندارند که از آن سو به او داده‌اند. علم خیلی مهم است و داده می‌شود؛ معنویت خیلی مهم است و اعطا می‌شود؛ ولی همه از آن سو است، انسان بفهمد که اینها از خودش نیست و از آن سو است.

انبیا همه آمدند تا امت اصلاح شود و درست شود.

«وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»؛ و از بندگان من اندکی سپاسگزارند. (سبأ، ۱۳).

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِلْإِنْعَمِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا [او] حق‌گرای بود و از مشرکان نبود. [او] نعمت‌های او را شکرگزار بود. [خدا] او را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد. (نحل، ۱۲۰ و ۱۲۱).

به هر چیزی که نگاه می‌کند، می‌بیند که از او است و حتی به خودش هم نگاه می‌کند، می‌بیند و می‌یابد که از او است و از خودش نیست. این را بفهمد و عبد شکور باشد نسبت به خدا.

درباره حضرت نوح آمده است: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا»؛ راستی که او بنده‌ای سپاسگزار بود. (اسراء، ۳). خدا بر شکوربودن بنده‌ای صحنه بگذارد، معنادار است.

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»؛ کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم». پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم. و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است» (نمل، ۴۰).

ما تا در حجاب و کثرت و غفلت هستیم، اینها را از خودمان می‌دانیم؛ ولی اینها برای خدا است.

هر کس شکر کند، برای خودش شکر کرده است و خداوند متعال از این شکرها بی‌نیاز است.

درباره رسول الله صلوات الله علیه هم چنین آمده است: «بَلِ اللَّهِ فَاحْ عَبْدٌ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ»؛ بلکه خدا را پرست و از سپاسگزاران باش (زمر، ۶۶).

حضرت رسول عبادت‌های سنگین داشت. عایشه از حضرت پرسید: چرا این‌گونه خود را به سختی می‌اندازید، درحالی‌که بهشت رفتن شما حتمی است؟ حضرت فرمودند: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»؛ آیا ما نباید بنده شکور خدا باشیم؟ (کافی، ج ۲، ص ۹۵). این خاصیت اگر در کسی باشد، عبد شکور شده است. معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نسبت به حضرت حق، سلم محض‌اند، در عین حال شعور محض هم هستند. از یک جهت محال معرفه الله هم هستند.

درباره رسول الله نقل شده است، هرگاه نعمتی به ایشان می‌رسید می‌فرمود: «الحمد لله رب العالمین» و وقتی مصیبتی می‌رسید، ایشان می‌فرمود: «الحمد لله على كل حال». یعنی همه را «لله» می‌دید. ما هم اگر اهلش باشیم، در شرایط سختی می‌گوییم: خدایا، شکر که نگذاشتی دست به این کار بزنم!

ما گاهی بعضی از اینها را نمی‌دانیم. ولی می‌دانیم که اگر من بر اساس ایمان عمل کنم، خدا چیزی جز خیر برای من رقم نمی‌زند! خیلی‌ها را دیده‌ام که وقتی خداوند چیزی را برایشان رقم نمی‌زند، یک «الحمد لله» جانانه می‌گویند. نظام عالم حساب دارد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: مستمندی نزد امام آمد و از حضرت وجهی خواست. حضرت وجهی دادند. شخص گفت: «الحمد لله». بعد حضرت خوشش آمد، وجه دیگری دادند. آن شخص دوباره گفت: «الحمد لله». باز حضرت خوششان آمد و بار سوم هم به ایشان وجهی دادند. ولی بار سوم از حضرت صادق علیه السلام تشکر کرد. حضرت دیگر چیزی ندادند و فرمودند: اگر هر بار «الحمد لله» می‌گفتی، من تمام دارایی‌ام را به تو می‌دادم. چرا؟ اینکه بفهمی همه چیز از خدا است و این توفیق را خدا به انسان می‌دهد.

ان شاء الله ما هم بتوانیم اسم شکور را در خود محقق کنیم و عبد شکور شویم. با اینکه خیلی فاصله داریم!

جلسه ۳۴۰ (۱۵) (۹۹.۱۲.۲ / ۸ رجب / شنبه)

● اسم شکور

بحث معارف در کار سلوک مؤثر است. به عنوان نمونه اسمای الهی را انتخاب کردیم. به نظرم قبل از تعامل سلوکی با اسمای الهی، اگر بحث توحید ذاتی را به خوبی معنا کنید، لوازم سلوکی فراوانی دارد.

اسم رزاق را بیان کردیم و بعد به اسم شکور پرداختیم. مطالب اصلی اسم شکور گفته شد. خداوند سبحان، شاکر و شکور است. با اینکه خداوند سبحان خودش به ما قدرت و عزم و اندیشه خیر داده است، اگر ما کار خیر انجام بدهیم، خدا آن را بی پاسخ نمی گذارد. خودش ما را در مسیر خیر انداخته است. یک قدم که به سمت او می رویم، خداوند صد قدم به سمت ما می آید و با اسم شکورش از بندگان تشکر می کند.

● ابعاد عبد شکور

اگر کسی مظهر اسم رزاق شود، «عبدالرزاق» می شود که روزی عده ای را تکفل می کند و صاحب این اسم می شود؛ این اسم در او محقق و عبداً لاسم می شود؛ یعنی اسم حق در او نشسته است. همچنان که در عبدالرزاق گفتیم، عبدالشکور و عبدالشاکر هم به همین معنا است. بنده اگر بخواهد این خُلق الهی شکر را پیدا کند، می شود عبد شکور. خُلق خدایی تشکر است و اگر بنده هم این را در خود پیاده کند، می شود عبد شکور.

اینها را در جلسه قبل توضیح دادیم. وقتی این اسم در انسان پیاده شود و ببینیم که حضرت حق چه می کند، این باعث می شود که بعد از مدتی این خُلق خدایی در ما می نشیند. کلاً با خدا نشستن به گونه ای است که بعد از مدتی آن خُلق در ما می نشیند.

الان ماه رجب است، وقتی انسان ارتباطهایی با خدا دارد، می بیند که این خُلق الهی در او نشسته است. بدون اینکه خودش هم متوجه شده باشد. کسی که زیاد با حضرت حق بنشیند، می بیند که خُلق خدا در او می نشیند. مثلاً اگر رحمت حق تعالی زیاد برای او جلوه کند، می شود «عبدالرحمن». یعنی خُلق خدا در او می نشیند.

به طور کلی، قاعده این است، کسی که زیاد با خدا و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین بنشیند، خُلق آنها در او می نشیند. بعد از مدتی که زیارت رفتن ادامه می یابد، خلق و خوی معصوم به ما منتقل می شود. بعد از مدتی حال و حس او را داریم. به اندازه خودمان آن خُلق در ما می نشیند. چرا؟ چون انسان خوپذیر است.

بنده خدایی می‌گفت در جمعی بودم؛ کسی تعبیری به کار برد که از آن ناراحت شدم. وقتی رفتم خانه همان تعبیر را به کار بردم! تازه در آن مجلس در مقابل آن کار موضع گرفته بود! اما در او اثر کرده و به خانواده‌اش منتقل کرده بود. تا چه رسد به این که انسان به کسی دل بدهد. وقتی انسان به کسی دل می‌دهد، بعد از مدتی در او اثر می‌گذارد و ناخودآگاه آن حل‌وهوا را پیدا می‌کند. با خدا و معصوم و عالم ربّانی نشستن همین گونه اثر می‌کند.

اولین اثر عبد شکور، این است که ما باید نسبت به خداوند متعال شاکر باشیم. لذا برخی از آیات را خواندیم: حضرت نوح که به شدت از خدا تشکر می‌کرد. «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» (اسراء، ۳)؛ داستان آصف بن برخیا را هم گفتیم.

● تمام نعمت‌ها از سوی خدا است

انسان باید بداند که هر نعمتی که به او می‌رسد، از سوی خدا است. بیمار می‌شود و شفا می‌یابد، باید بگوید: «الشَّفَاءُ مِنْ اللَّهِ»؛ گم شده است و کسی او را هدایت کرد، باید بگوید: «أَلَهْدَى هُوَ اللَّهُ»؛ کسی او را تحت تربیت گرفته و به پیش می‌برد باید بگوید: «هُوَ الرَّبُّ»؛ خدا ربّ است.

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» و هر نعمتی که دارید از خدا است (نحل، ۵۳). با نعمت‌ها است که زندگی می‌کنیم و کار می‌کنیم و ازدواج می‌کنیم. تا انسان این را بداند، باید خاصیت این خُلق را نمایان کند. باید شکرگزار خداوند متعال باشیم. باید از خدا تشکر کرد. شکرگزاری شیوه‌هایی دارد. سطح اول شکرگزاری، گفتنِ «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ» است.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ شکر نعمت پرهیز از کارهای حرام است و شکر کامل این است که انسان بگوید: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (الحقائق، ص ۱۵۱ و اخلاق شبر، ص ۲۳۷).

چرا شکر نعمت اجتناب از محرمات است؟ در ابتدا گفتیم اصل شکر معرفت به نعمت است. تا این را بدانیم که کسی که این قدر به ما نعمت داده، آدم نمک می‌خورد و نمکدان را می‌شکند؟ نه. این کار را نباید انجام دهیم. شکر چیست؟ شکر این است که من وقتی فهمیدم او این قدر به من خدمت کرده است، من هم جانب او را مراعات کنم. جانب او را رعایت کردن چند جهت دارد. چون به من نعمت داده است، از محرمات اجتناب می‌کنم.

اجتناب از محرمات یعنی باید مواظب بود هر نعمتی در جای مناسب خودش، درست استفاده شود و در جای بد استفاده نشود. این، لطفِ شکری دارد. کلاً در اجتناب از محرمات ده‌ها معنا نهفته است. می‌تواند برای این باشد که خلاف ادب است. چون خدا مولای من است، چون خدا به من نعمت داده است، من باید این‌گونه باشم. این شکر است و عملاً هم این‌طور است. ما از این زاویه که چون خدا به ما نعمت داده است، شکر او را به‌جا می‌آوریم. مثلاً شما همسایه‌ای دارید که به شما خیلی اِکرام می‌کند، آیا شما جانب او را رعایت نمی‌کنید؟ خدا این همه به ما نعمت داده

است، شکرش چیست؟ شکرش این است که از محرمات اجتناب شود. خدا خدمت کرده است؛ محبت کرده است؛ اِکرام کرده است؛ ولی من بد کرده ام. این که نمی‌شود.

این همانی است که در فرهنگ قرآنی گفته می‌شود: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن، ۶۰). برخی این حالشان است که خدا با من این‌گونه رفتار کرده است و من چگونه رفتار کنم؟! مخصوصاً کسانی که احساس حضور می‌کنند، خواه به القای ملکی باشد و خواه به شهود قلبی باشد. تا این احساس می‌آید می‌بیند که من دارم بی‌ادبی می‌کنم. اصلاً در پیشگاه خدا رفتن و این‌گونه عمل کردن یعنی نمک خوردن و نمکدان شکستن!

عبدالشکور بودن لزوماً زبانی نیست، بلکه با عمل هم می‌توان شکر کرد. حتی عبادت هم می‌تواند نوعی شکر باشد. همهٔ جوانب را با خدا مراعات کردن، شکل‌های متفاوت شکر است. همین خودش جای بحث دارد و می‌شود چند جلسه ایستاد.

یادتان باشد کارهایی که ما انجام می‌دهیم معانی نهفته در آن است که آن را متعین می‌کند که چگونه است. یعنی می‌شود عبادت کرد و شکر باشد. می‌شود عبادت کرد و خضوع باشد. می‌شود عبادت کرد و به معنای توجه باشد. انواع عبادت را می‌شود در نظر گرفت.

انواع معانی در یک کار می‌تواند جمع شود. شکر هم می‌تواند به چند جلوه در بیاید و در هر جلوه‌ای هم یک معنای شکر در آن باشد. بنده خدایی می‌گفت: خدایی که به من نعمت می‌دهد، من نباید نماز شب بخوانم؟! من باید از خوابم بزنم! خدا که این همه به من توجه می‌کند، من نباید به او توجه کنم. شکر در نماز شب او رفته است. می‌تواند برود در اجتناب از محرمات. می‌تواند به صورت لسانی هم باشد به صورت «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». همه این موارد جهات شکری دارد. حتی آن معرفتی که پیدا می‌کند، خودش شکر است. همین که می‌فهمد این معرفت را خدا داده است، شکر است.

خاصیت اسم شکور در حضرت حق این است که وقتی شخص عبد شکور شد، باز هم خدا جبران می‌کند و اضافه می‌کند. «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»؛ اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد (ابراهیم، ۷). یعنی تا انسان شکر می‌کند، خدا با اسم شکورش کار می‌رشد. یک چرخه‌ای بین اسم شکور و عبد شاکر وجود دارد که با هم جلو می‌روند. هر چه انسان به سمت خدا می‌رود و خدا می‌بیند که خوب تشکر می‌کند و شکرش ناب است، اینجا خدا عجیب به او نعمت می‌دهد. برخی گفته‌اند: ما خواستیم به خاطر تشکر از خدا (این کار را) انجام بدهیم، ولی خدا به ما چیزهای عجیب و غریبی داده است.

الان ماه رجب است، گاهی به سمت خدا می‌رویم، خدا به انسان تفضلات ویژه خواهد کرد. من کجا و این احوال خوش کجا؟ من کجا و این انوار نورانی کجا؟ اصلاً من که این‌گونه نبودم. سرش چیست؟ سرش این است که بنده خودش را در چرخهٔ عبادت و شکر قرار می‌دهد و خداوند متعال برای او جبران می‌کند. «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» این آیه دو تأکید دارد: یکی لام و یکی نون تأکید. هر آینه، هر آینه من نعمت افزون می‌دهم.

«سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَ يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ»؛ شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: خدا هر دل غمگینی را دوست دارد و هر بنده سپاسگزاری را دوست دارد. (اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۳، ص ۱۵۶). خداوند بنده حزین را دوست دارد. در روایت داریم که من نزد شکسته دلانم. «الْمُؤْمِنُ بَشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حَزْنُهُ فِي قَلْبِهِ»؛ شادی مؤمن در چهره او و اندوه وی در دلش پنهان است (نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳، ترجمه دشتی). مادری که فرزندش به رحمت خدا رفته است، خنده می کند، ولی در خنده اش یک حزن قلبی وجود دارد. اگر مؤمن هم داغ خدا داشته باشد، یک حزن ویژه ای دارد. معمولاً کسی که حزن در قلبش آمد، این حال و حس را دارد: عمرم گذشت و هیچ کار نکردم؛ پیر شدیم و هنوز قدمی برنداشته ایم؛ و این حال و حسی که برخی دارند: «قافله رفت و من ماندم»! این حزن را خداوند خیلی دوست دارد و به آن برکت می دهد. این «يُحِبُّ» در نظام عالم خیلی معنا دارد.

تمام «يُحِبُّ» و «لَا يُحِبُّ» های قرآن را خیلی مواظب باشید؛ اینها خیلی می تواند راهگشا باشد. خدا توأبین و متطهرین را دوست دارد. اینها برای کسانی که کار سلوکی می کنند، یک رمز است. و هر یک «يُحِبُّ» ها نظام عالم را به سمت خودش همراه می کند. یعنی چون خدا این امور را دوست دارد، نظام عالم همراه (مؤمن) می شود.

درست مثل اینکه رئیس یک شرکت ناراحت می شود، این ناراحتی در کل ادراخ پخش می شود و اوضاع همه دگرگون می شود. (دارم مثال می زنم؛ زیاد سخت نگیرید!) تا او خوشحال می شود، همه خوشحال می شوند. به عالم این گونه نگاه کنید. رئیس مملکت هستی تا ناراحت می شود کل عالم ناراحت می شود و اگر او خوشحال شود کل عالم خوشحال می شود.

خداوند هر قلب حزین را دوست دارد و همچنین او عبد شکور را دوست دارد. تا «يُحِبُّ» می آید، یعنی نظام عالم مدافع او می شود. یعنی نظام عالم می شود پشتیبان او که برایش توفیق ایجاد می کند. یعنی جوری می شود که به مقصد برسد. نظام عالم موافق با عبد شکور می شود و برایش توفیق ایجاد می کند. نظام عالم می شود مدافع او.

این معنای «لَا زِيْدَنَّكُمْ» است که اسم شکور در بنده پیاده شده است، لذا کل نظام عالم همراه او می شود. وقتی کل نظام هستی همراه او می شود، برای کسانی که اهل سلوک هستند، خیلی معنا دارد.

یعنی گاهی می گوید: من نمی توانم چیزی متوجه شوم و یک دفعه، خداوند کاری می کند که از زبان یک بچه پاسخ داده می شود. گاهی می گوید: خدایا، من چقدر سنگدل شده ام، ولی وقتی عبد شکور شد، خدا کاری می کند و بهانه ای برایش ایجاد می کند تا دلش بشکند و از این قساوت درآید. برخی می گویند: نیاز به سختی کشیدن نیست، بلکه خداوند تفضل می کند. سرش چیست؟ از بس خوب است و با خدا خوب تعامل کرده است و عبد شکور بوده، خداوند هم راحت راه را برایش باز می کند.

وقتی کسی خُلقِ خدایی در او نشست، نسبت به بندگان خدا هم باید شکور باشد. بلکه دین هم به این امر تشویق می کند.

«سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَ يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَ شَكَرْتَ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِأَنْ تَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ فَيَقُولُ: بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبَّ! فَيَقُولُ: لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ! ثُمَّ قَالَ [امام سجاد علیه السلام]: أَشْكُرُكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرُكُمْ لِلنَّاسِ»؛ عمار ذهنی گوید: شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: خدا هر دل غمگینی را دوست دارد و هر بنده سپاسگزاری را دوست دارد. روز قیامت خدای تبارک و تعالی به یکی از بندگان می فرماید: از فلانی سپاسگزاری کردی؟ عرض می کند: پروردگارا! من تو را سپاس گفتم. خدای تعالی فرماید: چون از او سپاسگزاری ننمودی، مرا هم سپاس نگفته ای، سپس امام فرمود: شکر گزارترین شما خدا را کسی است که از مردم بیشتر شکرگزاری کند (اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۳، ص ۱۵۶). شاکرترین شما نسبت به خدا کسی است که نسبت به مردم شاکرتر باشد.

این یک منطق دینی را به ما یاد می دهد که کسی که می خواهد شاکر خدا باشد، باید شاکر بندگان هم باشد. پدر و مادر کمک کردند، تشکر کن؛ معلم به تو درس یاد داد، تشکر کن؛ آن شخص به شما کمک مالی داد و به مدد او زندگی تشکیل دادی، تشکر کن. باید از همه آنها هم تشکر کنی! و بلکه اگر از آنها تشکر نکنی، از من خدا تشکر نکرده ای.

● منطق اسم شکور

اسم شکور یک خُلق الهی است؛ یک خُلق واقعی و نفس الامری است که در ضمن بحث اخلاق در تکوین توضیح دادیم. یعنی خاصیت حقیقی در نظام عالم این است که انسان به ازای خیری که به او می رسد، باید تشکر کند. به ازای نعمتی که به او می رسد، نعمتی برساند یا تشکر کند. چرا؟ منطق اصلی آن چیست؟ «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن، ۶۰). منطق پایه ای همین است. خدا این خُلق را دارد، چون برّ و بارّ است. قبلاً این را توضیح دادم. خُلق الهی این گونه است که یک خُلق واقعی و تکوینی نفس الامری است. باید گفت: اساساً یک رگ جوانمردی و فتوّت است که الان در فضای بشری به کار می برم. جوانمردی و فتوّت لازمه اش این است که شکور باشد. خُلق تشکر یک حقیقتی از حقایق نفس الامری عالم است. چرا؟ تا انسان خیری می بیند، به ازای آن خیر، باید خیری برساند. «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن، ۶۰). پاداش احسان جز احسان نیست.

شعبه ای از جوانمردی و فتوّت این است که تا آدم خیری دید، بی پاسخ نگذارد. البته همان جوانمردی اقتضا می کند که اگر خیری رساندی، منتظر نباش که آیا او هم خیری به شما می رساند یا نه؟ دنبال آن مباش. کسی که جوانمرد است نباید کار را به خاطر رسیدن به عوض انجام دهد. اقتضای جوانمردی این است که وقتی به انسان خیری رسید، او

هم خیر برساند. باید به ازای خیر، خیر رساند. به ازای نعمت و نیکی، باید نیکی برساند. چون از خدا یاد گرفت، آن خدایی که بر خودش شکر را قرار داده است و «عَلَى اللَّهِ» است، بر بنده است که او هم این خُلق را در خودش پیاده کند. بنده خدایی با کسی معامله کرد و از او پولی گرفت. بعد دید که به واسطه این معامله مسیر زندگی‌اش عوض شد. تا آخر عمر خودش را مدیون آن شخص می‌دانست!

یادتان باشد، کسانی که خادم منزل حساب می‌شوند، ما مدیون آنها می‌شویم. جوانمردی اقتضا می‌کند که نوع رفتار با او، با توجه به اسم شکور باشد و او متوجه شود که من خاضع نسبت به تو که به من خدمت کردی. این جور نباشد که او خوب کاری کرد و من پولش را دادم! حتی کسی که جایی خدمت می‌کرد، وقتی داشت می‌رفت، آن مولایش، دستش را می‌بوسد به خاطر زحماتی که او برایش کشیده است. این را می‌گویند: فتوت؛ این را می‌گویند: عبد شکور. باید انسانی نگاه شود؛ باید (به صورت) خُلق کریم به این مسئله نگاه شود. باید این طور نگاه شود تا عبد شکور پیاده شود.

عبد شکور، با منطق فتوت و جوانمردی، خیلی عالی است. خدا خیلی این را دوست دارد. اما گاهی نه، چون خدا او را مجرا قرار داد، به این خاطر من تشکر می‌کنم. «لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ» که اینجا داریم نسبت به خُلق به شکل الهی شکر را معنا می‌کنیم.

تشکر از او، تشکر از من است و این نگاه، نگاهی الهی است. انسان احساس می‌کند که اینها مجرای فیض الهی هستند. یعنی از این راه دارد فیض به من می‌رسد. و خدا او را مجرا قرار داده است و از این طریق به من رسیده است و خدا این طریق را برای من قرار داده است و من باید از این طریق تشکر کنم، چرا که خدا او را طریق قرار داده است تا از خدا تشکر کنم.

برخی می‌گویند چون امام سجاد علیه‌السلام فرموده است و او حجت خدا است و معصوم است و سخن حق می‌گوید، من از بندگان شکر می‌کنم. این می‌شود شکر بنده و به صورت الهی. یعنی مجرا را نادیده نمی‌گیرد.

برخی «إِلَهِیَّاً» نسبت به پدر و مادر تشکر می‌کنند و خضوع می‌کنند و تعامل می‌کنند که آنها مجرای فیض الهی بودند. لذا اگر این طور نگاه شود، خیلی مفید خواهد بود.

تا اینجا خدمتی به ما می‌شود و ما نسبت به خلق تشکر می‌کنیم. این خوب است، ولی باید جلوتر رفت.

● شکر برتر

وقتی جلوتر رفت به‌خاطر اینکه نیک است، باید تشکر کند. خدمتی به او نکرده است، ولی چون او نیک است، از او تشکر می‌کند. این تشکر هم معنادار است. خُلق فتوت آدم را به اینجا می‌کشاند. چنین شخصی وقتی احسان از کسی

می‌بیند، نسبت به دیگران هم باشد، خوشش می‌آید و تشکر می‌کند. چون او نیک است و به دیگران نیکی می‌کند، من باید از او تشکر کنم. یعنی تعامل تشکری؛ حالا یا به زبان یا غیرزبان.

امام زمان علیه‌السلام با خیلی‌ها این‌گونه عمل می‌کند که چون نیک است، به او توجه می‌کند؛ نه به‌خاطر اینکه خیری به امام زمان رسیده است. این در عبد شکور بودن خیلی لطف دارد. هم نسبت به خدا عبد شکور است و هم عبد شکور است نسبت به بندگان خدا. بندگان خدا «عِیَالُ اللَّهِ» هستند. اگر به این نحو نگاه شود، معنا خیلی تغییر می‌کند. نیکی کردن به دیگران باعث تشکر است. چون خیر است، به او خیر می‌رساند. حتی گاهی گفته می‌شود، خدا می‌بیند که بنده‌ای بعداً نیک می‌شود به او ثواب‌هایی می‌دهد. این می‌شود ثواب قبل از عمل. ولی هیچ وقت عقاب قبل از عمل نداریم.



جلسه ۳۴۱ (۱۶) (۱۳۹۹.۱۲.۱۶؛ ۲۲ رجب)

بحث ما درباره اسمای حسناى الهی و تعامل سلوکی با آنها بود. بعد از بیان مقدمات، اسم رزاق را به توفیق الهی به پایان رساندیم. دغدغه هر روز ما اسم رزاق است و در جای خودش باید به آن خیلی توجه کنیم. سپس به اسم شکور پرداختیم. اکنون به اسم حکیم می‌پردازیم.

در نظر داریم به هفت‌هشت اسم پردازیم و بحث را جمع کنیم. ولی باید این شیوه را یاد بگیریم و ببینیم چقدر سرمایه در این موضوع وجود دارد. این دغدغه ما شود و این‌گونه به عالم نگاه کنیم. ما به عنوان نمونه به این چند اسم می‌پردازیم و آلا باید از نود و نه اسم یا هزار و یک اسم بحث کنیم. اما قصد ما این نیست؛ بلکه نمونه‌هایی که در زندگی با آن درگیر هستیم، آنها را انتخاب می‌کنیم و این‌گونه به آیات و روایات و عالم نگاه می‌کنیم. اینها برای ما مهم است. بعد از اسم رزاق و شکور، به اسم حکیم می‌پردازیم.

● اسم حکیم

این اسم در قرآن فراوان آمده است: «عَزِيزٌ حَكِيمٌ»، «عَلِيمٌ حَكِيمٌ»، «حَكِيمٌ خَبِيرٌ». اسم حکیم در قرآن فراوان آمده است. اگر این نگاه بیاید، خیلی از نگاه‌های ما به عالم تغییر می‌کند.

اسم حکیم، در واقع یعنی خدا حقیقتی است که بر اساس حکمت و اِتقان عمل می‌کند. کار محکم و حکیمانه انجام می‌دهد. غایت و مقصدی دارد. هر آیه‌ای یک‌جور خودش را نشان می‌دهد. اینکه گفته می‌شود خداوند حکیم است، یعنی خداوند از سر حکمت کار می‌کند؛ خَلَق می‌کند؛ از سر حکمت هدایت می‌کند؛ از سر حکمت همه افعال از او سر

می‌زند. در کارش غایتی دارد؛ جزاف نیست، بلکه کار او از سرِ اتقان است. یعنی گزاف نیست و غایت و هدفی دارد. خداوند هدف و مقصد ندارد، ولی فعل خداوند غایت دارد. کار هدفمند و دقیق؛ محکم و متقن و مستحکم.

● معانی حکمت

از یک طرف، علم متقن می‌شود حکیم و دانش با اتقان هم را می‌گویند «حکمت». پس حکمت هم به فعل و کار گفته می‌شود و هم به دانش و علم. لذا خداوند حکیم است، یعنی دانش از سرِ اتقان دارد؛ همه چیز دقیق است. در خداوند جهل نیست؛ علم است. اما علم مستحکم و متقن. لذا حکمت چه در فضای عمل باشد و چه در فضای دانش حکمت است. در فضای عمل باشد، می‌گوییم جزاف نیست؛ هدفمند است.

اگر کسی همین‌جا در اسم حکیم تأمل کند، می‌تواند خیلی خوب از عالم چیزی را بفهمد که او را هم رام و هم آرام و هم پر نشاط می‌کند. کلاً زندگی‌اش تغییر می‌کند. اگر کسی حکمت بالغه و حکمت مطلقه خدا را خوب بفهمد، نگاهش به عالم و آدم و طبیعت و خدا و کلاً نسبت به همه چیز تغییر می‌کند. این تعریف از حکمت، در کتاب‌های لغت هم آمده است.

«المُحَكَّمُ الَّذِي لَا اخْتِلَافَ فِيهِ وَ لَا اضْطِرَابَ» (لسان‌العرب، ج ۱۲، ص ۱۴۱). «فالحكمة من الله تعالى: معرفة الأشياء و إيجادها على غاية الإحكام» (مفردات راغب، ص ۲۴۹).

اگر همین مقدار از حکمت که می‌گوییم در زندگی ما بیاید، خیلی از امورات ما تغییر می‌کند. اگر آن چیزهایی که می‌دانیم به زندگی ما راه پیدا کند، زندگی ما خیلی تغییر خواهد کرد. اگر همین «وجود فقری» در زندگی بیاید، خیلی از مشکلات را برطرف می‌کند. اگر شما وجود فقری را بپذیرید، به اشیاء چگونه باید نگاه کنید؟ اگر اندیشه وجود فقری خوب کار شود، انسان را به حالت‌های التجایی فقری عارف می‌کشاند. معارف این‌گونه‌اند. حکمت هم همین‌طور است و انسان را از خیلی از تردیدها و اعتراض‌ها خارج می‌کند و «عبدالحکیم» می‌شود.

«وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ»؛ و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست و هموست سنجیده‌کار دانا (زخرف، ۸۴). کجا می‌روی که خدا آنجا نباشد؟ خدا همه جا هست!

علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه این آیه را در باب حصر الوهیت می‌داند. نه اینکه یک ال‌ه در آسمان باشد و یک ال‌ه در زمین. علامه طباطبایی می‌گوید: ربوبیت. اما اینجا حصر، حصر الوهیت است که در دلش حصر ربوبیت هم خواهد بود.

اگر ال‌ه بخواند ال‌ه باشد و الوهیت و ربوبیت کند، باید علم داشته باشد و بداند و چگونه نظام عالم را تشکیل دهد. ال‌ه آن است که همه کار از دستش بربیاید و بتواند همه بندگان را هدایت کند؛ چه هدایت تکوینی و چه هدایت تشریعی. قرار است ال‌ه و رییس و اصل باشد؛ پایه و همه‌کاره باشد. همه‌کاره‌ای که علم و حکمت نداشته باشد،

به چه دردی می‌خورد؟ حکمت و اتقان در کار نباشد، به چه دردی می‌خورد؟! نمی‌تواند ورود کند. چنین الهی که همه جا ال‌ه است و هر جا می‌رویم الوهیت از آن او است، لازمه چنین موجودی این است که «هو العلیّ الحکیم» باشد.

اینجا صحبت از حکمت عام است. برخی می‌گویند: در کل قرآن هر جا که حکمت آمده است، یعنی حکمت عملی و در فضای کنش! نه. این طور نیست، بلکه حکمت هم در ساحت عمل است و هم در ساحت نظر و علم. علیم، یعنی دانا و حکیم یعنی دانستن با تمام ظرافت‌ها و لطافت‌ها که همه نکته‌ها و ظرایف را می‌داند. (سؤال: آیا حکیم اسم ذات است؟ پاسخ استاد: در این بحث حکیم را اسم ذات نمی‌گیریم. البته همه چیز می‌تواند اسم ذات شود).

«فَلِلَّهِ الْحُكْمُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبُّ الْأَرْضِ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ لَهُ الْكِبَرُ يَأْتِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» پس سپاس از آن خداست: پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین، پروردگار جهانیان و در آسمان‌ها و زمین، بزرگی از آن اوست و اوست شکست‌ناپذیر سنجیده‌کار (جائیه، ۳۶ و ۳۷). همه حمدها از آن خدا است. حصر تمام نعمت‌ها در خدا است. چرا؟ چون رب آسمان‌ها و زمین است. رب همه چیز است. رب عالمین است. کبریایی از آن او است.

عزیز کسی است که نوعی تمنّع دارد و غالب و چیره و شکست‌ناپذیر است. خدایی که تنها ربّ است، او عزیز حکیم است. یعنی یک نوع غلبه و تغلّبی دارد که هیچ‌کس نمی‌تواند بر او فایق آید. تمنّعی دارد که هیچ‌کس به آن راه ندارد. لذا کسی نمی‌تواند آن را فتح کند. مانند قلعه‌ای که روی قلّه‌ای باشد که فتح‌ناشدنی است و لذا تغلّب و غلبه بر همه دارد و هیچ‌کس هم بر آن غالب نمی‌شود.

خدا از یک طرف عزت دارد و از یک طرف حکمت. گزاف در کار نیست. ربوبیت هر جایی هست؛ حساب شده است. هم از نظر معرفتی و هم از نظر عملی. لذا در مفردات راغب حکمت این‌گونه تعریف شده است: «إصابة الحق بالعلم و العقل، فالحكمة من الله تعالى: معرفة الأشياء و إيجادها على غاية الإحكام» (مفردات راغب، ص ۲۴۹). هم کنش و هم معرفت؛ هر دو در نهایت احکام.

بحث ربّ را در تفسیر «مفصل بیان کرده‌ایم. لحظه‌لحظه و در همه صحنه‌ها خدا است که تدبیر ویژه می‌کند و این، احتیاج به حکمت دارد. بنابراین او عزیز و حکیم است.

بعد از اینکه حضرت یوسف گم شد و گفتند که کشته شده است، حضرت یعقوب چون از وعده الهی با خبر بود، گفت: ان شاء الله یوسف به من برمی‌گردد. «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»؛ [یعقوب] گفت: «[چنین نیست] بلکه نفس شما امری [نادرست] را برای شما آراسته است. پس [صبر من] صبری نیکو است. امید که خدا همه آنان را به سوی من [باز] آورد، که او دانای حکیم است (یوسف، ۸۳). این استدلال حضرت یعقوب است. خداوند با حکمت بالغه‌اش کار می‌رسد. همه چیز حکمت دارد، ولی ما خبر نداریم. خداوند هم می‌داند و هم حکیم است و از سر حکمت می‌داند که چه کار کند!

آن علیم حکیم کار خودش را می‌کند. این‌طور نگاه نمی‌کند که یوسف که رفت! بنیامین هم که رفت! نه. این‌طور نیست، چون خدا علیم حکیم است، ان‌شاءالله آنها را برمی‌گرداند. خدا کار گزاف نمی‌کند. تقدیرات امور به دست او است. حساب دارد. من نمی‌دانم چیست! ولی حساب دارد. همین باعث می‌شود که اگر کسی این‌طور نگاه کند، امید به او داده می‌شود. با امید زندگی می‌کند. در سخت‌ترین شرایط هم که باشد، هیچ وقت امیدش را از دست نمی‌دهد.

● بیان سخت‌ترین شرایط

بعد از جریان سقیفه، تقریباً سخت‌ترین شرایط جریان کربلا است و از نگاه دشمنان، اهل بیت را تارومار کردند و رأس آن که اباعبدالله علیه‌السلام بود، زدند. حق اگر جبهه اباعبدالله باشد، فحل‌هایشان را زدیم. حبیب‌بن‌مظاہرها و بقیه یاران را زدیم. اما مؤمنی که «هو العلیم الحکیم» را بداند، می‌داند که هیچ‌گاه حق از بین رفتنی نیست. بلکه همان‌جایی که اوج باطل است و نهایت سقوط حق است، همان‌جا در واقع اوج بالارفتن حق است و باطل در حال سقوط است. نظام عالم این‌گونه است. هرگاه باطل به نهایت قوت رسید، آنجا نقطهٔ سقوط باطل است. در مورد حق این‌گونه نیست. چون اقتضای حکمت این نیست و حق نباید از بین برود. لذا در جریان عاشورا در آن اوجش باید گفت: می‌بینم که حسین و حقّی که او از آن سخن می‌گفت، همهٔ عالم را می‌گیرد. خاصیت عالم این‌گونه است. یعنی در اوج شدت سختی و از دست‌دادن همه چیز، امید را نباید از دست داد (و باید امیدوار بود).

حضرت یعقوب می‌گوید: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»؛ امید که خدا همه آنان را به سوی من [باز] آورد، که او دانای حکیم است (یوسف، ۸۳). کار خدا حساب‌کتاب دارد و من خبر ندارم. چرا که اگر قرار است حضرت یوسف عزیز مصر شود و اوج خاندان حضرت یعقوب شود، (باید این اتفاقات برای حضرت یوسف روی دهد)؛ ظاهرش این است که حضرت یوسف را در چاه انداختند و به حسب ظاهر بنیامین هم دزدی کرده است.

وقتی اسم حکیم می‌آید، انسان هیچ‌گاه امیدش را از دست نمی‌دهد. اینها همه بدین خاطر است که امورات الهی حکمت دارد و هیچ‌گاه بی‌حکمت نیست. ولی ما حکمتش را نمی‌دانیم.

انسان وقتی خوب نگاه می‌کند مثلاً مشکلاتی که در انقلاب پیش آمد، می‌فهمد که اینها بی‌دلیل نیست. اگر جنگ نبود، ما این قوت‌ها را پیدا می‌کردیم؟ اصلاً خدا می‌خواهد یک یمن قدری را درست کند برای امام زمان، باید چه کار کند؟ ابتدا عربستانی را درست می‌کند. اگرچه عربستان بر اساس طینت خودش می‌تند و شیطنت می‌کند و خودش، خودش را می‌سازد. بسیاری از این خون‌دل‌ها که برای انبیا پیش آمده، دلیل دارد. امت باید ساخته شود.

خداوند به صورتی درمی‌آورد که خون دل هست، در عین حال از دلش (ساخته‌شدن) امت درمی‌آید. تأثیر یک معرفت در تعامل این می‌شود که تا قبول کنیم که در نظام عالم هیچ‌گاه امری بی‌حکمت نیست، از دل آن امید درمی‌آید.

● جریان آیت‌الله بهاء‌الدینی و کشته‌شدن یک نفر به دست مأموران رضاخان

رضاخان می‌خواست مردم را بترساند. برای همین دستور داد یک نفر را بی‌دلیل بزنید بکشید تا حساب کار دست بقیه بیاید. مأموران رضاخان این کار را انجام دادند. آیت‌الله بهاء‌الدینی وقتی می‌خواست حرم برود، این واقعه را دید. با خودش گفت این اتفاق، بی‌حساب نیست و رفت پرس‌وجو کرد. به او گفتند: همین فرد کشته‌شده، همین‌جا چند ساعت قبل، یک گربه را زجرکش کرد و گشت. رضاخان با خُبثِ طینتش این کار را کرد، (اما نظام عالم حساب‌کتاب دارد).

حکیم هیچ‌گاه نمی‌گذارد که حق از بین برود. حکیم نمی‌گذارد که حق، حقش خورده شود. قرار است که کاری کند با حکمتش، حق قوی شود و بالا بیاید و استخوان‌دار شود.

کسی که به اینجا رسید، خدایی دارد و خدا هم بر اساس حکمت کار می‌کند. همه چیزش بر اساس حساب است و حتی یک هزارم یک شیئی که به حساب نمی‌آید، خدا آنجا هم بی‌حساب کار نمی‌کند. ممکن است برای ما معلوم نباشد، ولی برای علیم حکیم، حساب دارد. لذا هم امید است و هم انسان رام است و آرام. رام است، یعنی اعتراض نمی‌کند. آرام است، چون می‌داند که برای خودش حساب دارد و سرانجام درست می‌شود. هر وقت هم کش‌وقوس پیش می‌آید، می‌داند که بی‌دلیل نیست. من نمی‌دانم، ولی بی‌دلیل نیست؛ چون او علیم حکیم است.

«وَرَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَأْتِي هَٰذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» و پدر و مادرش را به تخت برنشانید و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند و [یوسف] گفت: «ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من، به یقین، پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [کنعان به مصر] باز آورد، پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد، بی‌گمان، پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است، زیرا که او دانای حکیم است (یوسف، ۱۰۰).

او علیم حکیم است و از سر حکمت می‌داند که چه کند. چون علیم حکیم است با من این‌گونه رفتار کرد. او می‌داند دغدغه دین داشتم و از سر حسادت کاری نکردم.



جلسه ۳۴۲ (۱۷) (۱۲ شعبان / شنبه ۷/۱/۱۴۰۰)

اسم حکیم

بحث در تعامل سلوکی با اسمای حسناى الهی است. مقدماتی عرض شد. اسم رزاق و اسم شکور را بیان کردیم و رسیدیم به اسم حکیم. اساساً در اسم حکیم یک نوع اتقان و استحکام وجود دارد: چه در علم، چه در عمل. علم با

استحکام و اتقان و عمل با استحکام و اتقان. لذا اسم حکیم در عمل کار هدفمند دقیق دارای اتقان است. در معرفت هم اسم حکیم، معرفت با اتقان است.

اسم حکیم با علیم فرق دارد. علیم به خود علم اشاره دارد، ولی حکیم به علمِ مُتَقِن اشاره دارد. حکمت هم در ناحیهٔ علم و هم در ناحیهٔ عمل مطرح است. اساساً یک نوع اتقانی در کار است. در ناحیهٔ عمل یعنی آن فعلِ گِزاف نیست و هدفمند است. اگر در ناحیهٔ علم است یعنی بسیار دقیق و متقن است.

بر مبنای قرآن کریم، لازمهٔ الوهیت و ربوبیت، علم و حکمت است. باید حکمت باشد تا الوهیت و ربوبیت معنادار شود؛ هم در ناحیهٔ علم و هم در ناحیهٔ عمل.

● «مَثَلُ اَعْلٰی»

«وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ و اوست آن کس که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را تجدید می‌نماید؛ و این [کار] بر او آسان‌تر است. و در آسمان‌ها و زمین نمونه والا [ی هر صفت برتر] از آن اوست؛ و اوست شکست‌ناپذیر سنجیده‌کار. (روم، آیه ۲۷). خداوند خلق را آغاز می‌کند و اعاده می‌کند؛ اظهار می‌کند و جمعش می‌کند. زمانی هم که بخواهد آن را اعاده کند، این اعاده برایش آسان‌تر است. چرا؟ چون خداوند سبحان صفات برتر دارد. «مَثَلُ اَعْلٰی» یعنی صفات خدا به نحو اتم است؛ اطلاقی است که نسبت به دیگران اعلیٰ است.

علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه می‌فرماید: اینکه خداوند عزیز و حکیم است، دلیل است بر اینکه «لَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی». حکمت و عزتش باعث می‌شود که صفاتش از همه برتر شود و «مَثَلُ الْاَعْلٰی» می‌شود. تمنّش به این خاطر است که چون عزیز است و فوق همه اینها است؛ چون عزت دارد، لذا صفات کمالی‌اش هم اعلیٰ می‌شود. چون حکمت دارد، صفات کمالی‌اش اعلیٰ می‌شود. یعنی مطلق می‌شود. چرا؟ چون اگر نقصی باشد، یعنی از حکمت برخوردار نیست. فعلش از نقص برخوردار نیست، چون حکیم است. از حکیم‌بودن حضرت حق می‌توان فهمید که افعال خداوند سبحان نقص ندارد.

● برخی از تطبیق‌های اسم حکیم

رسیدیم به برخی از تطبیقات اسم حکیم. «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ عَسٰی اللّٰهُ اَنْ یَّاتِیَنی بِهِمْ جَمِیعاً اِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَكِیمُ»؛ [یعقوب] گفت: «[چنین نیست] بلکه نفس شما امری [نادرست] را برای شما آراسته است. پس [صبر من] صبری نیکوست. امید که خدا همهٔ آنان را به سوی من [باز] آورد، که او دانای حکیم است». (یوسف، آیه ۸۳).

چون با حکمت بالغه خدا است، من به خدا امید دارم که خدا این امور را انجام دهد. پس اضطرابی نباید باشد و باید امید باشد. این امید را با معرفت به حکمت خدا می‌توان درست کرد؛ چون خدا حکیم است. خدا آنچه را که درست است، انجام می‌دهد.

همچنین آیه صد سوره یوسف را بیان کردیم که خداوند از سر حکمت خوب می‌داند که چگونه بنده پاکش را بالا بیاورد.

● کار خدا بی‌دلیل نیست

هر خیر و شری و هر ضرری که به انسان می‌رسد، بر اساس حکمت حق تعالی است؛ یعنی بی‌دلیل نیست. ما دلیل کار خدا را نمی‌دانیم، اما هیچ کارش بی‌دلیل نیست.

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بَخٍ فَإِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ»؛ و اگر خدا به تو زبانی برساند، کسی جز او برطرف‌کننده آن نیست؛ و اگر خیری به تو برساند پس او بر هر چیزی تواناست. و اوست که بر بندگان خویش چیره است؛ و اوست حکیم آگاه. (انعام، آیات ۱۷ و ۱۸).

● خبیر

«خبیر» علم به ریزه‌کاری‌ها است که اگر ضرری به کسی می‌رساند، می‌داند که در او چه می‌گذرد و به همان خاطر به او ضرر می‌رساند. خبیر یعنی علم ریز با خبرویت. حکیم چیست؟ چون خدا حکیم است، خیر می‌رساند. به این معنا که کلاً در عالم هر ضرری که به کسی می‌رسد و خیری که می‌رسد، همه از سر حکمت است. چون او حکیم خبیر است. اگر کسی این را بفهمد، در نظام عالم یک آرامش ایجاد می‌کند. ما بعضی مواقع (معترضیم و) می‌گوییم این چرا این‌طور شد و آن چرا این‌گونه شد؟ ولی با فهم این مسئله می‌فهمیم که هر چه به من می‌رسد، دلیل دارد. اصلاً هیچ چیزی نیست که بی‌دلیل انجام شود.

● نگاه به تیرانداز

حکمت، فعل هدفمند است با دلیل و متقن؛ و کار خدا بی‌دلیل و جزاف نیست. دلیل متقنی دارد. سرّ و حکمت خاص خودش را دارد. اگر به کسی خیر یا شری رسید یا ضرری رسید و حتی ضرری را خدا برداشت، اینها همه زیر سر حکمت خدا است. اگر کسی این‌گونه به نظام عالم نگاه کند، چه می‌شود؟ اینکه در دنیا پی‌درپی ضرر داریم، اگر این نوع نگاه باشد، چه می‌شود؟ سعدی یک بیانی دارد، نگاه نکن که تیر به تو خورده است، بلکه نگاه کن تیرانداز کیست؟

● کارکرد شیطان برای مؤمن و غیرمؤمن

انسان بداند در پس این کار یک نوع حکمتی است؛ البته نه به این معنا که شرارتِ شرّ از او گرفته شود. او شرارت دارد. خدا از طریق شیطان با ما چه می‌کند؟

همین شیطان می‌تواند زمینه‌ی حرکت انسان مؤمن به سمت خدا باشد و او را کَلْبِ معلّم می‌داند. وقتی حمله می‌کند، انسان باید به سمت خدا برود. اما همین شیطان برای غیرمؤمن می‌شود سگ درگاه خدا و نمی‌گذارد هر کسی به سمت خدا بیاید. و هر ناشسته‌رویی لایق این درگاه نیست! ما نمی‌خواهیم شیطنتِ شیطان را از او بگیریم. ولی شیطان در دستگاه الهی در جای خودش قرار گرفته است.

مثلاً در جنگ، دشمنی که با ما می‌جنگد، هیچ‌گاه به‌گونه‌ای عمل نمی‌کند که به نفع ما باشد. وقتی ما او را عمداً (و از روی نقشه) به سمتی می‌کشانیم تا به او حمله کنیم، او به آن سمت می‌آید؛ او می‌آید آنجا، اما نه به‌خاطر اینکه به نفع ما باشد، بلکه او برای جنگیدن به این سمت آمده است و در عین حال با این کار، به ما کمک می‌کند. (وجود) شیطان هم در عالم این‌گونه است. او شیطنت و دشمنی خودش را می‌کند، ولی خدا کاری می‌کند که او به نفع مؤمنین کار کند. شیطان و کفار و منافقین و مستکبرین همه اینها بر اساس طینت خودش عمل می‌کنند، اما همه در خدمت دستگاه الهی هستند. و خدا است که از سر حکمت با ما این‌گونه عمل می‌کند و ضابطه هم دارد. خداوند سبحان حق و باطل را می‌آمیزد تا حق بالا بیاید و بساط باطل جمع شود.

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»؛ بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکند و به ناگاه آن نابود می‌گردد. (انبیا، آیه ۱۸). ضرر را خدا می‌دهد، اما معنایش این نیست که شیطان و کفار و استکبار برداشته شود. همه هستند، در عین حال همه در مملکت خدا کار می‌کنند. در عین حالی که هر کسی بر اساس طینت خود می‌تند؛ مؤمن با طینت نورانی و کافر با طینت ظلمانی‌اش. همه کار خودشان را می‌کنند و در همه آنها حکمت خدا وجود دارد.

خیر و شر را خدا می‌دهد. اگر کسی این را بداند، چگونه نگاه می‌کند؟ در دل ضررها و سختی‌ها و در دل همه این خوشی‌ها، می‌بیند و می‌داند که چه شعوری در آن هست و کار می‌رسد. چه دقت و اتقانی در کار هست. همه اینها نکته‌ای را درست می‌کند؛ مسئله‌ای را حل می‌کند؛ مشکلی را حل می‌کند؛ راه حقی را تثبیت می‌کند و راه باطلی را می‌بندد.

● حکمت بالغه الهی

لذا در نظام عالم نگاه کنید: حکمت بالغه حق، هیچ‌گاه نمی‌گذارد باطل، حاکم مطلق شود و در نهایت اوجش، نقطه سقوط آن است. ولی حق همیشه ماندگار است، ولو اینکه به نهایت ضعف برسد. در جریان اباعبدالله صلوات‌الله‌علیه

که به ظاهر نقطه اوج باطل و نقطه ضعف حق است، همان جا نقطه سقوط باطل است که به تدریج زمینه سقوط بنی‌امیه شروع می‌شود.

این نظام عالم از سر حکمت است. اگر خدا ضرری می‌رساند، دلیل دارد. وقتی وضعیت امت این گونه شد، چگونه این امت باید بیدار شود تا اسلام بماند؟ با شهید شدن ابا عبدالله صلوات الله علیه. شهید شدن او چه می‌کند؟ در نظام احسن الهی به گونه‌ای عمل می‌کند که باطل جمع شود و حق بالا بیاید. ضرر رسید یا خیر رسید، همه در نظام الهی است و حکیم کار می‌کند. این برای ما مهم است. پس هر کسی بر طینت خودش می‌تند.

● فرار از وظیفه

برخی تا به اینجا می‌رسند، از آن بی‌ارادگی را نتیجه می‌گیرند (که این کار آنها درست نیست). حکیمانه بودن به این معنا نیست که ما بی‌اراده شویم. این مبنا برای بی‌ارادگی نیست، بلکه مبنا بر اراده درست کردن مؤمن است. خدا این کار را می‌کند تا مؤمن را پرورش دهد. جهان را درست کند. قرار نیست وظیفه کنار برود.

● قاعده کلی

قاعده کلی این باشد که خیلی از معارف دینی با آن مبانی و مسلمات دینی باید به درستی جمع شود. برخی تا می‌خواهند جمع کنند می‌گویند: نباید با حکمت خدا جنگید، بلکه باید آن را پذیرفت. این بدین معنا نیست که نباید با شیطان جنگید. خداوند دارد ما را می‌برد در افق اعلیٰ. نه اینکه کاری کند که ما بی‌اراده شویم و یک نوع سست‌عنصری در ما به وجود بیاید. اصلاً معنایش این نیست. از مسلمات متن دینی این است که باید شیطان را دشمن خود اتخاذ کنیم. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»؛ در حقیقت، شیطان دشمن شماست، شما [نیز] او را دشمن گیرید. (فاطر، آیه ۶). «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»؛ ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. (توبه، آیه ۷۳). قرار نیست که انسان بی‌اراده شود. قرار است در دل اینها انسان ساخته شود.

اولاً هر کسی بر طینت خود می‌تند. ثانیاً انسان باید بر اساس وظیفه‌اش عمل کند. ثالثاً باید در افق اعلیٰ بیاید و از آنجا به عالم نگاه کند. یعنی باید در صحنه باشی و بگویی: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيعًا». نه اینکه در صحنه نباشی و بگویی: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيعًا».

● افق اعلیٰ

معارف دینی پر محتوا است، به شرط اینکه انسان مسلمات و پایه‌های دینی را حذف نکند. اما بعضی‌ها این مسلمات را حذف می‌کنند. مؤمن عارف در ضمن اینکه در کنش و عمل، فعال است و با شیطان می‌جنگد، در افق اعلیٰ می‌گوید:

چقدر خوب شد که خدا شیطان را قرار داد تا من استخوان دار شوم و ملکه ُ تقوا در من ایجاد شود. این نگاه چه کار می‌کند؟ این نگاه تعامل و سلوک را بر نمی‌دارد. گاهی می‌بینیم برخی ملاً اعلی را با مسئله ُ سست‌عنصری خلط می‌کنند و می‌گویند: قضا و قدر به ما می‌گوید هیچ کاری نکن!

دستورات «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» و «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» و آن مسلمات دینی و آن مسئله ُ سلوک، هیچ یک از اینها برداشته نمی‌شود، بلکه باید خوب جنگید و در عین حال از ملاً اعلی هم نگاه کنیم که عالم چگونه است و همین‌ها هم به نفع ما است و همه راه را برای ما باز می‌کنند.

● «هُوَ الْحَكِيمُ الْخَلَّابِيرُ»

کفار بر طینت خودشان می‌تنند ولی شهدای ما به چه جایگاهی رسیدند؟ طینت را دست زده‌اند؛ این می‌شود حکمت بالغه ُ الهی. اگر خیری به تو رسید، «هُوَ الْحَكِيمُ الْخَلَّابِيرُ»؛ اگر ضرری به تو رسید، «هُوَ الْحَكِيمُ الْخَلَّابِيرُ»؛ اگر رفع ضرری شد، «هُوَ الْحَكِيمُ الْخَلَّابِيرُ». همه اینها از سر حکمت است.

● تقاضا

تقاضا دارم که این اصلی که گفتیم، محور باشد که باید هم اصول و مبانی دینی را نگاه داشت و در عین حال حکمت الهی را هم نگاه داشت.

«مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست؛ و آنچه را که باز دارد، پس از [باز گرفتن] گشاینده‌ای ندارد؛ و اوست همان شکست‌ناپذیر سنجیده‌کار. (فاطر، آیه ۲). رحمت و امساک رحمت به دست خدا است. وقتی آمد کسی نمی‌تواند جلوی او را بگیرد و وقتی جلوی آن گرفته شود، هیچ کس نمی‌تواند آن را بیاورد. چرا؟ چون خدا عزیز حکیم است.

● شایستگی

اگر می‌دهد یا نمی‌دهد، همه‌اش از سر حکمت است. چه از روزی و چه از علم و چه از مقامات و هر چه داد و نداد، همه از سر حکمت است. خداوند بخلی ندارد. اگر شایستگی داشته باشی، به تو می‌دهد و اگر نداشته باشی، نمی‌دهد. لذا ادبیات امتحان که در متون دینی آمده است و همچنین استدراج و جزای خیر، همه اینها زیر سر حکمتی است که در اعطا و منع خوابیده است. بحث امتحان الهی و بحث استدراج و بحث اضلال و بحث عطای اجر محسنان و دادن و

ندادنش، همه از سر حکمت است. خیر و شر از سر حکمت است؛ اعطا و عدم اعطا از سر حکمت است. یعنی خدا کار گزاف نمی‌کند و حکمتی دارد.

● خیلی آرام

مؤمنی که به این ملاً اعلی می‌رسد، خیلی آرام می‌شود. در صحنه است و همه کار را انجام می‌دهد، ولی در ملاً اعلی آرام است، چون می‌داند که در نظام احسن همه چیز در جای خودش درست قرار می‌گیرد و هیچ چیز بی‌دلیل نیست.



جلسه ۳۴۳ (۱۸) (۱۴/۱/۱۴۰۰ شنبه ۲۰ شعبان)

● اسم حکیم

در عرفان در وادی عمل، از تعامل سلوکی با اسمای الهی بحث می‌کردیم. مقدماتی را گفتیم. اسم رزاق و شکور را بیان کردیم و رسیدیم به اسم حکیم. در حکمت، اتقان و استحکام وجود دارد: چه در معرفت و چه در عمل. عمل با اتقان، کار هدفمند دقیق دارای غایت و غرض است. معرفت با اتقان یعنی با همه ظرایف و دقایق آن، می‌شود حکیم. اگر می‌گوییم خدا حکیم است، هم در معرفت حکیم است و هم در عمل. لازمه اسم ربوبیت و اسم الوهیت حق تعالی، حکمت و علم است.

آیه هشتاد و سه سوره مبارکه یوسف را خواندیم: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»؛ [یعقوب] گفت: «[چنین نیست] بلکه نفس شما امری [نادرست] را برای شما آراسته است. پس [صبر من] صبری نیکوست. امید که خدا همه آنان را به سوی من [باز] آورد، که او دانای حکیم است». تقدیر امور به حکمت بالغه حضرت حق است. این موضوع، امید می‌آورد و اضطراب را می‌برد. هر خیر و شری بر اساس حکمت الهی است.

● فلسفه اعطا و منع الهی

خدا خیر و شر را از سر حکمت می‌رساند؛ چگونه اعطا و منع خدا، همگی حکمت است؟ این اعطا و منع چند دلیل دارد:

۱) امتحان الهی؛

۲) استدراج کافر و منافق؛

۳) عطای اجر برای محسنان؛

۴) بالا آمدن حق و از بین رفتن باطل.

این مسئله اصلی است که خیر بالا بیاید و شرّ به تدریج جمع و مَحو شود. از بحث امتحان شروع می‌کنیم و به تدریج بحث را ادامه می‌دهیم.

● امتحان الهی

اصل خلقت ما برای امتحان است. خدا زمین و آسمان را خلق کرد تا انسان بیاید و انسان را خلق کرد تا به «أَحْسَنُ عَمَلًا» برسد؛ یعنی به کمال برسد. به این معنا که احسن مخلوقات به غایتش برسد. امتحان برای این است که خدا خودش را در برترین مظهر نگاه کند و بر اثر این امتحانات انسان به کمال نهایی خود برسد و اینکه خداوند کمالاتش را در بهترین مظهر آشکار کند.

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود، تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید. (هود، آیه ۷).

علامه طباطبایی می‌فرماید: غرض، ایجاد «أَحْسَنُ عَمَلًا» است و معنای وسیع آن این است که ناب‌ترین عمل‌ها و کنش‌ها انجام شود. ناب‌ترین اعمال به معرفت و اخلاص است که در سال‌های گذشته ضمن بحث از عمل، آن را توضیح دادیم.

این غایت حضرت حق است، به لحاظ خلق عالم و خلق آدم. این غایت را که می‌خواهد، از مجرای امتحان می‌خواهد. اصل نعمت «هستی» که پدید آمد، آسمان و زمین که پدید آمد، برای این است که انسان به کمالش برسد و از راه امتحان هم باید برسد. عملاً در این زمینه باید مورد امتحان قرار بگیرد؛ با پستی و بلندی‌ها و اعطا و منع و خیر شر آن.

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ»؛ همانکه مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید؛ و اوست ارجمند آمرزنده (ملک، آیه ۲). علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه ذیل این آیه می‌فرماید: غایت خلقت ایصال به خیر از طریق جزا است. «أن المقصود بالذات من الخلقة هو إيصال الخير من الجزاء حيث ذكر حسن العمل و امتياز من جاء بأحسنه فالحسنون عملا هم المقصودون بالخلقة و غيرهم مقصودون لأجلهم» (الميزان، جلد ۱۹، صفحه ۳۴۹).

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ در حقیقت، ما آنچه را که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم که کدام‌یک از ایشان نیکوکارترند. (کهف، آیه ۷). باید امتحان شویم تا به «أَحْسَنُ عَمَلًا» برسیم. زینت‌ها و تعلقات دنیوی باید باشد و آدم را به این سمت بکشاند، ولی انسان از آنها دست بکشد.

● فلسفه «هستی» در قرآن

چرا خدا خلق کرد؟ چرا زینت‌ها را داد؟ برای اینکه امتحان کند. من در پرانتز بگویم: اگر می‌خواهید از اسرار هستی آگاه شوید، از خدا بشنوید. ما اینجا یک سطحی را می‌بینیم. این آسمان و زمین و مرگ و بقیه چیزها، چرا هست، شاید برای ما روشن نشود. برای چه هست، برای ما چندان واضح نیست. برای بنده روشن شده است که قرآن از بطنانِ هستی، فلسفهٔ همهٔ امور را گفته است. کلاً قرآن این‌گونه است.

کسی که از منظر اعلیٰ حقایق را پدید می‌آورد، با ظریف‌ترین حکمتش، آن را در قرآن اشباع کرده است و آن را هم به زبان آورده است. خود خالق و مؤلف نیتش را بیان می‌کند. بحث نیت‌خوانی نیست. ما از این آیات خیلی سریع می‌گذریم.

این امر به صورت قاعده بشود که کلاً بحث‌های سرالقدری که برخی تحملش را ندارند، قرآن به شکلی عجیب این کار را کرده است، ولی با زبانی خاص که اوضاع به هم نخورد. چون همان حکمت می‌گوید، به گونه‌ای عمل کنید که اوضاع به هم نریزد.

در جریان خضر، همهٔ آن بحث‌ها سرالقدری است. یک ضوابط کلی در این داستان آمده است: انسان می‌بیند که نظام عالم طرفدار محروم است؛ نظام عالم طرفدار صلاح و خیر است. چون پدر و مادرش صالح بودند، این کار را کردیم. کلاً در قرآن آنچه که از آن سو می‌گوید که این‌گونه کردیم و برای این است که این کار را کردیم، این خیلی می‌تواند به ما کمک کند تا «آن‌گونه که خدا به هستی نگاه می‌کند، به هستی نگاه کنیم». حقیقت این است و غیر از این نیست. اگر کسی غیر از این بگوید، حقیقت نیست. اینکه ما کردیم، چرا کردیم، چگونه کردیم و حتی آن لفظ و معنایی که بتواند آن معنای ویژه را اشباع کند، بدانید این از نگاه خدا است که این حقیقت گفته می‌شود.

نگاه خدا به ملائکه از باب «عباد مکرمون» است. «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ»؛ و گفتند: [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده. منزّه است او. بلکه [فرشتگان] بندگان ارجمندند. (انبیا، آیه ۲۶). این خیلی معنا دارد. فقط بحث نگاه نیست. حقیقت است. «عباد مکرمون» هستند. نگاهش به شیاطین، نگاهش به انسان، گاهی تشر می‌زند به انسان و گاه انسان را بالا می‌برد، همه‌اش اسرار است و همه‌اش حقیقت است. اگر کسی به عمق برسد، از قرآن دست برنمی‌دارد.

در بحث ما، خدا چرا عالم را خلق کرده است، فلسفهٔ خلقت را خود خداوند متعال فرموده است. همهٔ عالم به گونه‌ای خلق شده‌اند که انسان به‌وجود بیاید. علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه در این بحث‌ها خیلی خوب بحث کرده است. چون ایشان قائل است که همهٔ حقیقت با تمام جوانبش و تمام صورت مسئله آن که به صورت معانی درمی‌آید، ریخته شده است در تمام الفاظ قرآنی. ایشان در بحث اعجاز قرآن ضمن بحث از فصاحت و بلاغت قرآن، به این نظر قائل است. اگر کسی این نوع نگاه را به قرآن داشته باشد، خیلی تأثیر دارد در نوع نگاهش به قرآن.

خدا چرا عالم را خلق کرد؟ عالم را خلق کرد تا انسان بیاید. آدم را آورد تا «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» مشخص شود؛ تا غایت خلقت بیاید. غایت خلقت، نهایت بندگی است که در انسان پیدا می‌شود. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند (ذاریات، آیه ۵۶). اینها فلسفهٔ خلقت است.

خدا می‌فرماید: اگر نگاه‌های ظاهری دنیوی داری، قرار است با اینها به کمال برسی؛ یعنی غرق نشوی. ما اینها را به شما دادیم، اما مراقب باشید که در اینها نمانید. موت و حیات و آسمان و زمین را خلق کردیم تا ببینیم چه کسی بهتر است.

«نَبَلُّوْكُمْ بِالْشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُوْنَ» و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود و به سوی ما بازگردانیده می‌شوید. (انبیاء، آیه ۳۵). خداوند از سر حکمت خیر و شر می‌دهد؛ ضرر و هدایت می‌دهد. حکمتش هم ریشه در امتحان دارد. اگر کسی این را بداند، به هیچ امر دنیوی که برایش پیش می‌آید، اعتراض نمی‌کند. امتحان خدا است. حتی جایی هم که نمی‌فهمیم، ضوابط کلی به دست ما می‌آید.

چرا هرچه تلاش می‌کنم، امکان مالی به‌دست نمی‌آید؟ حساب و کتاب دارد. اگر می‌خواهی علامه طباطبایی شوی، باید امکانات مالی نداشته باشی! چرا باید سیصد سال بگذرد یک اتفاق بیفتد؟! حساب دارد. تا استخوان‌دار نشویم، نمی‌شود. چرا غیبت اینقدر به تأخیر می‌افتد؟! این هم حساب دارد.

«بَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ» و آنها را به خوشی‌ها و ناخوشی‌ها آزمودیم، باشد که ایشان بازگردند. (اعراف، آیه ۱۶۸). منظور حسنات و سیئات ظاهری است. «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ» فلسفهٔ امتحان به خیر و شر است.

بنده خدایی شوهرش از دنیا رفت. دیدم تمایلات عرفانی‌اش زیاد شد و جویا شد که باید چه کنم؟! دلیلش هم این است که مرگ برایش جدی شد و رفتن به ماورا برایش جدی شد. ضربهٔ سنگینی خورد، ولی عملاً این احساس در او به‌وجود آمد. بعداً که به ملأ اعلیٰ برود، آنجا می‌بیند که خدا با او چه کار کرده است.

ابن‌خلدون خیلی با عرفان میانهٔ خوبی نداشت. اما در حادثه‌ای که در مسافرت با کشتی برایش پیش آمد، در آن حادثه تمام خانواده‌اش غرق شدند. پس از این حادثه، تمایلات عرفانی ابن‌خلدون بسیار شدید شد. این امتحان است. اما خداوند متعال گاهی همین را به کسی می‌دهد، ولی او را به کفر می‌کشانند. گاهی کفری در درون دارد که به‌تدریج

خودش را نشان می‌دهد. جوهرهٔ درون باید بیرون بیاید. یا خدا این جوهره را خالص می‌کند یا از بین می‌برد. چگونه؟ با همین امتحان.

بنده خدایی همیشه صف اول نماز جماعت می‌ایستاد. یک روز دیرتر رسید و در صف دوم ایستاد. احساس کسر شأن کرد. او فهمید که اینجا چیز دیگری هم هست. این امتحان است.

رگه‌ها در ما هست. وقتی فهمیدیم یا باید آن را اصلاح کنیم یا همان را ادامه می‌دهیم. این دست ما است و امتحان ما همین است. رگه‌ها در ما هست: یا به آنها میدان می‌دهیم یا نمی‌دهیم.

خداوند متعال گاهی خیلی میدان می‌دهد و امتحان می‌کند و گاهی تا پنجاه سال راه می‌آید. (ما با تصمیم‌های خود، یا خود را به سعادت می‌رسانیم یا به شقاوت). گاهی می‌بینیم که مؤمن یک رگهٔ غلطی دارد؛ مؤمن دیگری هم این رگه را دارد. یک مؤمن همین رگهٔ غلط او را به کفر می‌کشانند؛ مؤمنی دیگر با همان فهم از رگهٔ غلط، با آن می‌جنگد و آن را برطرف می‌کند و به کمال می‌رسد.

حسادت گاهی مخفی است و گاهی خودش را نشان می‌دهد. (این ما هستیم که) یا با آن می‌جنگیم یا آن را تقویت می‌کنیم. خداوند با بسترهایی که فراهم می‌کند، ما را می‌کشانند به جایی که مورد امتحان قرار بگیریم.

مؤمن، اگر واقعاً مؤمن باشد، خداوند کاری می‌کند که آن ایمانش بالا بیاید و پاکی‌اش خودش را نشان دهد. اما مؤمنی که خبائتی دارد، آن خبائت را تأیید می‌کند و آن را تقویت می‌کند. خداوند با امتحان مؤمن پاک را از مؤمن خبیث جدا می‌کند. خُبث اولیه نوعاً در همه هست؛ بسیاری از مؤمنین این خُبث‌ها را دارند. اما گاهی به نفس اراده، خُبث در انسان پدید می‌آید. خداوند امتحان می‌کند، شاید برگردد به سمت خدا و شاید هم برنگردد. (معنای لَعَلَّ در قرآن).



جلسه ۳۴۴ (۱۹) (شنبه ۱۴۰۰/۳/۱؛ ۱۰ سوال)

اسم حکیم

در عرفان در وادی عمل به تعامل سلوکی با اسمای الهی رسیدیم. اسم رزاق و شکور مطرح شد و به اسم حکیم رسیدیم. در حکمت، اتقان و استحکام عمل و معرفت خوابیده است. اگر در باب معرفت باشد، می‌شود اتقان در معرفت. اگر در باب عمل و کنش باشد، می‌شود اتقان در باب عمل. حکمت هم در ناحیهٔ عمل و هم در ناحیهٔ معرفت معنادار

است. کسی که همراه با این معارف همراه با دقت و ظرافت باشد، می‌شود حکیم؛ و عمل با دقت و ظرافت او را می‌گویند عمل حکیمانه.

یکی از اسمای حسناى خداوند حکیم است که با ربوبیت است. هیچ خیر و شرّی در عالم پیدا نمی‌شود، مگر از سر حکمت؛ و هیچ اعطا و منعی صورت نمی‌گیرد، مگر از سر حکمت و مصلحت. آنچه خدا می‌دهد و آنچه خدا می‌گیرد، آن خیری که پدید می‌آید، آن شرّی که پدید می‌آید، همه از سر حکمت و مصلحت در عالم است. این اعطا و منع و این خیر و شر همه از سر حکمت است.

● فلسفه اعطا و منع الهی

یکی از این فلسفه‌های اعطا و منع، امتحان الهی است. گاهی خداوند متعال با این اعطا و منع، امتحان می‌کند. گاهی با استدراج امتحان می‌کند و گاهی امتحان برای اعطای اجر محسنان و گاهی به خاطر بالآمدن حق و از بین رفتن شرّ است.

● امتحان

خداوند حکیم نعمتی را اعطا می‌کند تا امتحان کند. خداوند حکیم بی‌دلیل این کار را نمی‌کند. می‌دهد تا ببیند چند مرده حلاجیم! می‌گیرد تا ببیند چند مرده حلاجیم! گاهی می‌دهد تا ببیند که در دل قیلی‌ویلی می‌آید یا خیر؟ اگر آمد، آیا به آن میدان می‌دهی یا خیر؟ مگر نمی‌دانید که خداوند حکیم است؟ چرا به آن میدان می‌دهید؟ اگر خدا نعمتی را از شما گرفت، بی‌حساب نیست.

اتفاقاً اینجا جایی است که انسان باید به خداوند متعال بیشتر نزدیک شود. بنده دیده‌ام برخی از نعمت بینایی برخوردار نیستند، ولی همین باعث شده است که خیلی متدین‌تر شده‌اند. حتی دیده‌ام برخی که کر و لال‌اند، با این اوضاع و احوال، خیلی مؤمن‌ترند. همین کری و لالی باعث شده است که ایمانشان بیشتر شده است. اما بعضی دیگر در همین شرایط شروع به اعتراض می‌کنند. البته بعضی مواقع رحمت الهی در دل این اعتراض‌ها باعث می‌شود که راه جدیدی باز شود. گاهی اعتراض‌ها باعث وصل شدن انسان به خدا می‌شود.

● تَشَرُّف

طلبه‌ای بود از خانواده‌ای متمول. آمده بود قم درس بخواند؛ علاوه بر شهریه‌ای که می‌گرفت، یک شهریه پدرانه هم داشت. مدتی شهریه پدرانه نرسید. او دچار مشکل شد. رفت حرم حضرت معصومه و معترضانة گفت: اگر تا عصر این مقدار به من دادی که هیچ، وگرنه از طلبگی می‌روم! به حجره رفت. عصر آقای آمد و همان مبلغی را که او

درخواست کرده بود، به او داد و گفت: آقا تَشَرِّ می زند!!! از آن به بعد طلبهٔ مطیع و مودبی شد. با او کاری کردند که مودب شد و در مسیر قرار گرفت. این اعطا و منعی که هست، همه از باب امتحان الهی است.

«وَبَلَّوْنَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ و آنها را به خوشی‌ها و ناخوشی‌ها آزمودیم، باشد که ایشان بازگردند. (اعراف، آیه ۱۶۸).

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید. و اوست ارجمند آمرزنده. (ملک، آیه ۲).

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ در حقیقت، ما آنچه را که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند. (کهف، ۷).

گاهی خداوند امتحان را غلیظ‌تر می‌کند و می‌فرماید: باید این اتفاق بیفتد تا انسان محک بخورد و خبیث از طیب جدا شود.

● جداسازی خبیث از طیب

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»؛ خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند. (آل عمران، آیه ۱۷۹). خداوند مؤمنین را به حال خودشان واگذار نمی‌کند، و آنها را امتحان می‌کند تا خبیث از طیب جدا شود.

انسان باید از زمینه‌ای که در او هست بترسد. گاهی زمینه‌ای در او وجود دارد، مثلاً در او طمع یا شهوت هست، لذا باید مراقب باشد. بعضی افراد در خلوت می‌نشینند، خلل‌ها و نقص‌های خود را بر می‌شمارند و به درگاه الهی التجا می‌کنند تا این خلل‌ها از آنها برطرف شود.

خداوند می‌فرماید: من خبیث را از طیب جدا می‌کنم، به این خاطر است که زمینه‌هایی از خُبْث وجود دارد. مؤمن باید با التجا به درگاه الهی آن را برطرف کند و اگر برطرف نشود، به خُبْث فعلی منتهی می‌شود و خیلی خطرناک است. انسان تعجب می‌کند که شخصیتی با چنان سابقه‌ای، در یک جا حرفی می‌زند که باعث تعجب است. چرا؟ چون زمینه در او بوده، ولی آن را برطرف نکرده است.

● التجا به خدا

یکی از کارهای خوب این است که مؤمنین دقت کنند تا ببینند که خلل کارهایشان کجا است. یکی از راهها التجای به خدا است. خدایا، این حسد یا انانیت یا طمع یا شهوت در من هست! برخی انانیت دارند، ولی نمی فهمند، هیچ وقت در جلوی خودش این را قرار نداد و سر بزنگاه سقوط می کند و شدید هم سقوط می کند.

بنده خدایی که روحانی بود با کسی که دعوا داشت. پشت بلندگویی که باید سخن رسول الله نشر پیدا کند، می گفت: «من خدا را بنده نیستم. تو می خواهی چه کار کنی؟ من بزرگتر از تو را چه کار کردم». اینها انانیت است. اینها امتحان است. در اینجا است که خبیث از طیب جدا می شود. آخر چرا باید انانیت اینقدر باشد که شما این گونه ابراز کنی؟!

● انتخابات

بسیاری از گرفتاری های صحنه های سیاسی که مشاهده می کنید، از همین جا (انانیت ها) آغاز می شود. یعنی زمینه هایی در شخص وجود دارد و این زمینه ها را ادامه می دهد. یا آدم باید وقت خلوت بگذارد و جلوی خلل ها را بگیرد یا اینکه سر صحنه بلد باشد که چگونه جلوی خودش را بگیرد.

گاهی در صحنه سیاسی انسان تعجب می کند که این بنده خدا مؤمن بود، چطور کارش به اینجا کشید و این حرف ها را زده است. خودت بنشین قضاوت کن آیا این سخن شما با کلام قرآن و رسول الله می سازد؟! بدتر اینکه می خواهد با عمل به برخی آداب و رسومی که در کشورهای دیگر مرسوم است، به نتیجه برسد!!! و در انتخابات پیروز شود!! چه کسی گفته است که شما جان خودتان را تباه کنید تا به نتیجه برسید؟ ابتدا خودش را این گونه توجیه می کند که من می خواهم جامعه اسلامی را نجات بدهم و وظیفه ام این است.

حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه هم آمد تا امت اسلامی را نجات دهد، ولی می فرماید: من حاضر نیستم که معنویت و آخرت خود را نابود کنم تا حکومت کنم! خدا کجا گفته است که مردم را به بهشت ببرید و خودتان به جهنم بروید! این خیلی بد است. بعضی ها خودشان را جهنمی می کنند. تو بیایی کاری کنی که هر کسی که با دین مخالف است، برایت هورا بکشد و کف بزند، این خوب است؟ این جور افراد را جذب می کنند؟! به او بگویی با این کارها دل خدا و پیامبر به درد می آید، می گوید من می خواهم اسلام و جمهوری اسلامی را نجات بدهم. ولی این گونه عمل می کند. چرا باید کاری کنی که هرکس با دین قهر است، برایت هورا بکشد؟ اینها امتحاناتی است که خداوند می خواهد با آنها مؤمن طیب را از خبیث جدا کند.

حتی برخی حاضرند برخی از مسلمات و بیّنات دین و خدا و پیغمبر را زیر پا بگذارند تا پیروز شوند. حضرت امام رحمت الله می فرمود: هرگاه دشمنان برای شما هورا می کشند، بدانید در شما خبری هست.

● خودکشی معنوی

بسیاری از رفتارهای سیاسی، خودکشی معنوی است. یعنی (کنشگران سیاسی) خودشان را از بین می‌برند. چرا حضرت امام رحمت‌الله با اینکه در همه صحنه‌های سیاسی فعال بود نلغزید؟ چون دایماً با خداوند متعال تعامل می‌کرد. صحنه سیاسی بهترین صحنه تعامل با خدا است. خدایا، تو شاهد باش که به خاطر تو این کار را می‌کنم. وقتی با خدا تعامل می‌کنیم، سر خدا که نمی‌شود کلاه گذاشت. ما می‌گذاریم اوج بگیرد و آنقدر که اوج گرفت، دیگر نمی‌شود درستش کرد. فضای ایمانی در جامعه مشخص و واضح است. خیلی از اینها واضح است. اگر می‌خواهید از جمهوری اسلامی حمایت کنید، حق و حقانیت را در این نظام حمایت کنید. هر جا حق و حقانیت بود، از آن حمایت کنید. بنده خدایی می‌گفت: هر جا دین و دیانت مردم شد صفر، ما هم در حد صفر با آنها تعامل می‌کنیم! این سخن غلطی است.

● دار امتحان

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛ و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم؛ و مژده ده شکیبایان را [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می‌گویند: «ما از آن خدا هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم». بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه‌یافتگان [هم] خود ایشان‌اند. (بقره، آیات ۱۵۵ تا ۱۵۷).

در این آیات به موارد منع الهی اشاره می‌شود که خداوند چه چیزهایی را می‌گیرد تا امتحان کند. خدا با خوف امتحان می‌کند. وقتی امنیت شما به هم خورد، آیا آن وقت هم با خدا هستید؟ خدا با گرسنگی امتحان می‌کند. وقتی فقیر شدید، آیا با خدا هستید یا نه؟ همه اعطا و منع‌های الهی حکمت دارد. (چه ما حکمت آن را بدانیم، چه ندانیم). دار دنیا دار امتحان است. در دار امتحان باید پستی و بلندی وجود داشته باشد.

● شهید سلیمانی در کوران امتحانات

جوهره شهید قاسم سلیمانی چطور بالا آمد و این‌طور شده است؟ در همین شرایط بوده است. با خداجویی و خداخواهی‌ای که ایشان داشت، توانست پیش برود. ایشان با خوف و نقص و جوع دست و پنجه نرم می‌کرد و این‌گونه با دشمن می‌جنگید و لحظه‌ای عقب ننشست. اینها امتحان الهی است. قرار نیست اینها را برداریم تا درست شود. خداوند حکیم، دار دنیا را دار امتحان قرار داده است تا جوهره‌ها شکوفا شود.

● عصر شرارت و پیشرفت معنوی

عصر شرارت بهترین موقعیت برای پیشرفت معنوی است. وقتی یک فرد شرور کاری می‌کند، همین که بغضی در گلو داری، همین بغض دارد تو را می‌سازد. در روایات داریم بهترین شیعیان ما کسانی هستند که در عصر غیبت‌اند و

امام را ندیده‌اند؛ ولی با او تعاملِ امام زنده می‌کنند. چرا؟ چون یاد گرفته‌اند که حجت یعنی چه و با حضرت حجت ارتباط داشته باشند. وقت کار است. استخوان‌دار و محکم می‌شوند. در همین پستی‌ها و بلندی‌ها ما به نقص‌های خود پی می‌بریم و باید آنها را چاره کنیم.

● خرج آبرو برای اسلام

هستند کسانی که یک عمر آبرو جمع می‌کنند، وقتش که برسد همه آبروی خود را خرج اسلام می‌کنند. «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»؛ و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. (مائدة، آیه ۵۴). اما برخی هستند که آبرو جمع می‌کنند و ادعا می‌کنند که برای اسلام هم این کار را می‌کنند، ولی به وقتش که اسلام در خطر است، آبروی خود را نگاه می‌دارند. بسیاری از انسان‌ها در دل مصیبت به خداوند متعال نزدیک می‌شوند و به خدا می‌گویند: خدایا، هر چه تو کردی، من راضی‌ام. همین را می‌گوید و پشت آن می‌ایستد. کار تمام است و به خدا نزدیک شد.

● پاک کردن جان‌ها

«وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاؤُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُرَكَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَلِيَمَحَّصَ

[این لام‌ها در قرآن همیشه بیان‌کننده حکمت آن حکم قبل است.] اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمَحَقَ الْكَافِرِينَ [برای اینکه خالص کنیم مؤمنین را، چون ابتدایش خلیط دارد و به تدریج به سمت خلوص پیش می‌رود. و خداوند با این کار در نهایت کافران را از میان می‌برد.] أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ» گمان می‌کنید که خداوند متعال بدون امتحان شما و هنوز از شما جهاد را ندیده است، شما را به بهشت می‌برد؟! (آل عمران، آیات ۱۴۰ تا ۱۴۲).

سنت الهی این است که با امتحان‌ها، جان‌ها را پاک می‌کنیم و تمحیص قلوب و تمییز قلوب می‌کنیم که به تدریج پاک‌ها بالا آمده و ناپاک‌ها پایین می‌روند.

«وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يَخْفَوْنَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيَمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» و گروهی [تنها] در فکر جان خود بودند؛ و درباره خدا، گمان‌های ناروا، همچون گمان‌های [دوران] جاهلیت می‌بردند. می‌گفتند: «آیا ما را در این کار اختیاری هست؟» بگو: «سر رشته کارها [شکست یا پیروزی]، یکسر به دست خداست.» آنان چیزی را در دل‌هایشان پوشیده می‌داشتند، که برای تو آشکار نمی‌کردند. می‌گفتند: «اگر ما را در این کار اختیاری بود، [او وعده پیامبر واقعیت داشت،] در اینجا کشته نمی‌شدیم.» بگو: «اگر شما در خانه‌های خود هم بودید، کسانی که

کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاه‌های خویش می‌رفتند. و [اینها] برای این است که خداوند، آنچه را در دل‌های شماست، [در عمل] بیازماید؛ و آنچه را در قلب‌های شماست، پاک گرداند؛ و خدا به راز سینه‌ها آگاه است. (آل عمران، آیه ۱۵۴).

● اول پاک‌سازی دل

بعضی از شاگردان مرحوم قاضی به ایشان می‌گفتند هر چه دستورات شما را انجام می‌دهیم، راه باز نمی‌شود و به شهود نمی‌رسیم. ایشان با یک مثال جواب شاگردانش را داد. وقتی حوض از لجن‌ها و جلبک‌ها به خوبی تمیز نشود، اگر آب تمیز هم در آن ریخته شود، بعد از دوسه روز مزه و بو و رنگ آن عوض می‌شود. لذا اول باید جان را از آلودگی‌ها پاک کرد.

خداوند تمحیص می‌کند و آنچه در دل هست، بالا می‌آورد. گاهی در عزم شخص خلل وجود دارد؛ یعنی می‌فهمد که باید چگونه عمل کند، ولی آن‌گونه عمل نمی‌کند. خلل در عزم و اراده‌اش وجود دارد. این باید مشخص شود و خداوند به چشمش می‌آورد. بعد از امتحان، خداوند می‌فرماید: اینها نشان می‌دهد که سُست‌عنصر و سُست‌عزم هستی. وقتی تمحیص شد، برخی خودشان را از خلیط میلی یا خلیط عزمی یا خلیط عقیدتی، با التجای به خدا از بین می‌برند.

خداوند دل‌ها را امتحان می‌کند. خدا از سر حکمت برایش شرایط سخت جنگی یا شرایط سخت اقتصادی را ایجاد کرده است تا او را امتحان کند. برخی با همان امتحان اول تکلیف‌شان مشخص می‌شود؛ برخی با صد بار امتحان. و برخی را خداوند مهلت می‌دهد، تا شاید او خودش را اصلاح کند، نه به نحو استدراجی. گاهی به شکلی ایراد می‌گیرد، خداوند به همان شکل برایش پدید می‌آورد تا بفهمد که این ایرادگرفتن اشتباه بوده است.

همهٔ این امتحانات برای این است که انسان بتواند در این کش‌وقوس‌ها راه درست را انتخاب کند.